

# راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

منافع ملی ایران  
و  
اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی

در پی شکست مدل ریگانی رشد!

مصاحبه اختصاصی با فریدون آذرنور  
قسمت دوم

نامه امیر انتظام از زندان

حقوق بشر:

جمهوری اسلامی  
باردیگر برکرسی اتهام



RAHE AZADI

Nº: 25

JANUAR 1993

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

در این شماره می خوانید:

- ۳ منافع ملی ایران و اهداف سیاست خارجی ج.ا.
- ۴ حقوق بشر: جمهوری اسلامی بار دیگر بر کرسی اتهام
- ۵ نامه امیر انتظام از زندان
- ۶ در پی شکست مدل ریگانی رشد
- ۷ تضاد زن یا بیشتر بر زخم کهنه
- ۱۰ از خود آغاز کنیم
- ۱۱ مصاحبه با فریدون آذر نور - قسمت دوم
- ۱۴ مشارکت بر بحث مسأله ملی
- ۱۸ دمکراسی، تمامیت ارضی و مسأله اقلیت ها در ایران
- ۲۰ در لابلای مطبوعات
- ۲۲ راه ایران به سوی دمکراسی
- ۲۴ نامه رسیده
- ۲۷ سازمان سیاسی یا جمعیت دفاع از حقوق بشر
- ۲۸ گفتگوی دشوار

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج نمی کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

پوزش

از اینکه دو شماره اخیر نشریه راه آزادی بدلیل اشکالات فنی با تاخیر در اختیار خوانندگان عزیز قرار گرفته پوزش می خواهیم. گروه فنی نشریه

توجه:

از این پس کمک های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

## منافع ملی ایران

و

## اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی

درمیان رویداد های ماه های اخیر ایران، مسائل مربوط به سیاست خارجی دولت رفسنجانی جای بسیار مهمی را بخود اختصاص می دهد. در مجموعه این حوادث شاید اختلافات مربوط به جزیره ابوموسی جای برجسته ای را بخود اختصاص داده اند، ولی مسائل از این چهارچوب بسیار فراتر می روند و سمتگیری های اساسی سیاست جمهوری اسلامی را در برمی گیرند. قرار داد های بزرگ تسلیحاتی بویژه با چین و روسیه و خرید موشک های نورپرد و زیر دریائی، همبستگی فعال و کمک به جنبش های بنیاد گرای اسلامی در مصر، سودان الجزایر، فلسطین، لبنان و...، ولع بسیار برای گسترش سریع روابط با کشور های نوپنید آسیای مرکزی، گسترش تبلیغات ضد امریکائی توسط مقامات رسمی و رسانه های جمعی زیر نظر دولت، ادامه ناسازگاری با سازمانهای بین المللی بر سر مسئله حقوق بشر در ایران و پافشاری بر فتوای قتل سلمان رشدی نمونه هایی از سیاست های یاد شده اند که در دوره اخیر سر و صدای فراوانی به پا کرده اند.

مجموعه این سیاست ها که حکایت از سمتگیری کم و بیش متسجمی می کنند، سبب شده اند که باز دیگر روابط در حال ترمیم جمهوری اسلامی با برخی کشور های منطقه روبه تیرگی گراید، امریکا فشار های سیاسی خود علیه ایران را تشدید کند و سایر کشور های غربی نیز نست کم در خوشبینی گذشته خود نسبت به امکان تحول در جمهوری اسلامی در شرایط فرادستی «میانه رو ها» تجدید نظر کنند. خوشبینی یاد شده که بویژه به سمت گیری سیاست خارجی دولت رفسنجانی و برنامه های اقتصادی او باز می گشت و غرب امیدوار بود که جمهوری اسلامی با بهبود روابط خود با غرب و همدمستان آن در منطقه از سیاست های گذشته و بویژه حمایت از گروه های تروریستی و افراطی نست بشوید و راه «اعتدال» و «واقع بینی» درپیش گیرد. نتایج انتخابات مجلس چهارم و شکست سنگین «تندرو ها» این ظن را نزد محافل بین المللی تقویت کرد. غرب بویژه برآن بود که الزامات راه اندازی چرخ های اقتصاد و وارد شدن به بازار جهانی و برنامه های توسعه برای رهبران جمهوری اسلامی راهی جز اعتدال و کنار گذاشتن «شمار ها» و سیاست های انقلابی، باقی نمی گذارد.

اما حوادث پرتناقض ماه های گذشته نشان دادند که ساختار کنونی قدرت در جمع صاحب منصبان درجه اول نظام جمهوری اسلامی امکان هرنوع پیش بینی و حرکت آن به سمت

نوعی تعادل و ثبات را نامیسر می گرداند. بخش مهمی از قدرت خارج از حوزه نفوذ طراحان «رسمی» سیاست خارجی واقع شده است و اینان به تنهایی سکان دار امر روابط بین المللی نیستند. برای مثال مسئولین وزارت خارجه ماه ها برای عادی شدن روابط با مصر تلاش می کنند، در حالیکه رهبر با یک اشاره و برخورد تند همه کاسه و کوزه ها را بهم می ریزد و یا در مورد مسئله سلمان رشدی آخوند های درجه اول با بالا بردن قیمت سر این نویسنده انگلیسی به بحرآن جدیدی میان جمهوری اسلامی و اروپا دامن می زنند. نمونه های همانندی را می توان در عرصه های دیگر مثال زد که به امر متداول در روابط خارجی ایران تبدیل شده اند.

البته تناقض فقط به اینجا محدود نمی شود. حتی نزد کسانی که نزد غربی ها بسیار «میانه رو» و «واقع بین» قلمداد می شوند نگرش اسلامی در سیاست و روابط خارجی با شدت و ضعف پروشنی قابل مشاهده است. سفر رفسنجانی به سودان و یا سخنان او دال بر ضرورت حضور قوی در کشور های اسلامی مواضع رسمی وزارت خارجه ایران در مورد بسیاری از مسائل گرهی منطقه مانند مشکل فلسطین و الجزایر و... نشان می دهند که سمتگیری اسلامی سیاست خارجی ایران یک واقعیت است. این سمتگیری بناچار در موارد نه چندان کم شماری در تضاد آشکار یا سیاست ها و منفع غرب در منطقه قرار می گیرد و به بحرآن بی اعتمادی و عدم ثبات در روابط بین المللی ایران دامن می زند.

دولت رفسنجانی تاکنون به عبت کوشیده است حتی گاه با ظرافت از افتادن در دام این تضاد های بی شمار بپرهیزد. نمی توان هم به بهبود و گسترش روابط با کشور های منطقه و یا کشور های اروپایی و امریکا علاقمند بود و همزمان اینجا و آنجا از حرکت های اسلامی بنیادگرا پشتیبانی کرد، به حقوق بین المللی بی اعتنا ماند، گروه های آدمکش برای شکار رهبران اپوزیسیون روانه خارج از کشور کرد و داعیه رهبری دنیای اسلام علیه قطب های دیگر قدرت در جهان را در سر پروراندید. پیشبیرد چنین سیاست پرتناقضی ناممکن است.

سیاست های خارجی ناپخردانه مسئولین جمهوری اسلامی در گذشته لطمات سنگین و چبران ناپذیری به منافع ملی ایران و به مردم ایران زده است. کسی هنوز آثار شوم و ویرانگر سیاست ادامه جنگ علیه عراق یا دامن زدن به بحرآن در رابطه با همسایگان و کشور های دیگر را از یاد نبرده است. در این دوره جدید منطقه دستخوش دگرگونی های جدی شده است. در همسایگی

ایران • کشور جدید بوجود آمده اند و جنگ امریکا در خلیج فارس علیه عراق سیمای سیاسی این گوشه دنیا را هم بطور جدی تغییر داده است. این تحولات ردامنه و اساسی بطور مستقیم با منافع ایران و آینده مردم ما مربوط می شوند. ایران بعنوان یکی از قدرتمند ترین و بزرگترین کشور های منطقه می توانست در صورت اتخاذ یک سمتگیری واقع بینانه متکی به نگرشی استراتژیک پیرامون سمت و سوی تحولات تنش کلیدی و مهم ایفا کند. دیدگاه های اسلامی و برخورد های تنگ نظرانه مسئولین جمهوری اسلامی بصورت عوامل بازدارنده در رابطه کشور هایی که دل خوشی از جنبش های اسلامی ندارند عمل می کنند و میدان را برای برخی کشور های دیگر مانند ترکیه باز می گذارند، امروز اتعابیه اکو با پیوستن ۷ کشور جدید ۲۰۰ میلیون نفر را در بر می گیرد. ولی ایران با وضعیت فعلی از شانس کمتری برای تأثیرگذاری جدی بر سیاست ها و جهت گیری های آن برخوردار است.

سیاست های جمهوری اسلامی و اهداف آن در موارد پرشماری مانع اصلی عادی شدن روابط با کشور های دیگر جهان است. ادامه چه عدم اعتماد و تنش در روابط ایران با کشور های دیگر بزبان منافع ملی ما و صلح و امنیت منطقه است و مواضع جمهوری اسلامی گاه با زیرکی از سوی دیگران بصورت بهانه علیه ایران مورد بهره برداری قرار می گیرد. تنش های منطقه ای از یکسو سرمایه های ملی را به چاه ویل مسابقه تسلیحاتی لگام گسیخته روانه می سازد و پول های کشور بجای سرمایه گذاری در زمینه های تولیدی و عمرانی صرف خریدن تانک و موشک می شوند و از طرف دیگر امکان مشارکت فعال کشور های خارجی در بازسازی و توسعه اقتصادی ایران را بطور جدی کاهش می دهند.

درگیری های مجامع بین المللی بر سر مسئله رعایت حقوق بشر در ایران با جمهوری اسلامی که این روز ها دوباره اوج گرفته است عرصه دیگری از این ستیز هاست که متناسب با اوضاع و احوال منطقه ای دچار شدت و ضعف می شود. هرچند این مسئله هیچگاه عامل تعیین کننده در روابط کشور های خارجی با ایران نبوده است، ولی نباید از نقش معین آنهم غافل ماند. لغو سفر میتران به ایران در رابطه با قتل دکتر بختیار نمونه خوبی در این زمینه است.

سیاست خارجی ایران هر روز با چنین مسائلی درگیری دارد و بخش مهمی از نیروی آن صرف اموری می شود که نه تنها رابطه ای با مسائل مربوط به امنیت ایران و منافع ملی ایران، بازسازی اقتصاد و... ندارند، بلکه بصورت عوامل بازدارنده و منفی عمل می کنند. از اینروست که نمی توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را از مجموعه این نظام جدا کرد و حل مسائل مربوط به روابط بین المللی ما تا حد زیادی به مشکلات بنیادی ارتباط دارد که به فلسفه وجودی و عملکرد مشخص این رژیم باز می گردند.



## حقوق بشر:

# جمهوری اسلامی بار دیگر برکرسی اتهام

خامنه ای در این زمینه آشکارا به امریکا هشدار می دهد که نمی تواند از این «حربه» علیه ایران استفاده کند و ترکان وزیر دفاع جمهوری اسلامی سیاست های رئیس جمهور جدید امریکا را خطرناک تر از بوش توصیف می کند.

به نظر می رسد واکنش گسترده مقامات جمهوری اسلامی پیش از همه به منظور خنثی کردن انتقاد های اخیر و نیز امکان گسترش این انتقادات و اعمال فشار های جدید علیه ایران، بویژه پس از بروی کار آمدن کلینتون باشد. برای جمهوری اسلامی پاسخوگی به این انتقادات در سطح افکار عمومی داخلی و بین المللی و توجیه سیاست های خود نوعی پیشگیری نیز به حساب می آید. در داخل کشور این مبارزه نه تنها می تواند افکار عمومی را بیش از هر زمان علیه دولت بسیج کند، بلکه جناح های مختلف رژیم را هم به رویارویی با یکدیگر بکشانند.

امریکا در گسترش انتقادات علیه ایران البته انگیزه های قوی دیگری هم دارد. خرید های تسلیحاتی ایران از چین و روسیه، نقش تحریک کننده آن در مصر و سودان و برخی دیگر از کشور های منطقه، ادامه تبلیغات ضد امریکایی و نیز شایعات مربوط به امکان دستیابی ایران به سلاح اتمی که در مطبوعات امریکا منعکس می شوند، زمینه های جدی نگرانی سیاست خارجی امریکا در منطقه را تشکیل می دهند. به گزارش مطبوعات غربی، امریکایی ها تلاش می کنند کشور های صنعتی را متقاعد کنند تا از صدور برخی کالا ها خود داری کنند و پر فشار های سیاسی علیه جمهوری اسلامی بیفزایند.

به نظر می رسد دور جدیدی از کشمکش و ستیز محافل بین المللی با جمهوری اسلامی بر سر مسئله حقوق بشر آغاز شده است. مسئله اساسی در این فشار ها، حرکت افکار عمومی در داخل کشور است. ضعف اپوزیسیون در مجموع امکان بهره برداری گسترده از این شرایط را بسیار دشوار می کند. اما عوامل دیگری مانند بحران اقتصادی، گرانی و درماندگی توده های وسیع مردم زمینه های مساعدی برای توجه افکار عمومی به این مسائل فراهم می کنند.

اسلامی به کار می برد» (کیهان ۲ آذر). مسئولین جمهوری اسلامی بویژه اینبار تلاش فراوان به خرج می دهند تا زیر پا گذاشتن حقوق بشر در ایران را به «عدم درک غربی ها» از ارزش های اسلامی قلمداد کنند. یزدی در این باره بروشنی اظهار داشت که: «حاکمیت در ایران بر اساس اسلام است و ما در اسلام مجازات هایی معین و سیستم قضایی مشخص داریم و در مواردی نیز مجازات اعدام داریم.» وی ادامه داد که «ما هیچوقت مجازات هایی را که توسط قوانین الهی تصریح شده رد نمی کنیم. جمهوری اسلامی نمی تواند بعضی از معیار های مربوط به حقوق بشر را به علت تعارض با قوانین اسلامی به کار بندد.»

رادیو صدای جمهوری اسلامی نیز طی گفتاری در این زمینه به رد انتقادات کمسیون حقوق بشر پرداخت و گفت: «قضاوت کمسیون حقوق بشر درباره مشروعیت هر نوع نظام قضایی بر اساس دیدگاه های غربی صورت می گیرد. در هر حال اگر این قضاوت درباره موضوعاتی مانند تعزیرات و پرداخت دیه، ارث و اجرای برخی از اصول صریح حقوق اسلام صورت گیرد هرگز به نتیجه معتدلی نخواهد رسید و موضوع از چنان دیدگاه خاص قابل درک و هضم نخواهد بود.»

بسیاری از مسئولین جمهوری اسلامی با تاکید بر اینکه دولت ایران حاضر نیست نسبت از ارزش ها و اصول بنیادی اعتقادی خود بشوید، همکاری با سازمان های بین المللی حقوق بشر را «در چهار چوب ملاحظات انسانی» قرار دادند.

نکته ای که در برخورد های گاه عصبی مسئولین جمهوری اسلامی از نظر ها پنهان نمانده است، ترس آشکار آنها از تشدید این مبارزه علیه ایران در پی روی کار آمدن کلینتون است. یزدی رئیس قوه قضائیه در نماز جمعه ۶ آذر ماه فشار های وارده بر ایران را با توجه به تغییرات رئیس جمهوری امریکا ارزیابی می کند و حقوق بشر را ابزاری در این جهت به شمار می آورد.

دور جدید برخورد بین جمهوری اسلامی و سازمان های بین المللی حقوق بشر که بویژه با گزارش جدید گالیندوپل نماینده کمسیون حقوق بشر پیرامون وضع حقوق بشر در ایران به اوج خود رسیده است، به بحث های فراوانی در داخل و خارج کشور دامن زده است. این گزارش درست زمانی منتشر شد که در پی افزایش جایزه برای کشتن سلمان رشدی، سر و صدای مربوط به کشتار رهبران اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور و نیز شدت گرفتن فعالیت سازمان مجاهدین در محافل سیاسی بین المللی و انتشار بیاناتی های مختلف در اعتراض به نقض حقوق بشر در ایران در سطح اروپا و امریکا افکار عمومی بار دیگر نسبت به این مسئله حساس شده بود.

در ایران از اوایل آذر ماه سال جاری انتقادات علیه گالیندوپل و گزارش های «مفروضانه» وی بطرز بی سابقه ای شدت گرفت و مطبوعات و برخی نمایندگان مجلس دولت را بخاطر مدارا با نماینده ویژه سازمان ملل و اجازه بازدید زندان ها در ایران مورد انتقاد قرار دادند. رئیس مجلس در سخنرانی خود به این مناسبت اظهار داشت: «فعالیت های طرفداران حقوق بشر و سازمان ملل در امر حقوق بشر همیشه مورد تردید و شک ملت ما بود و ما در صداقت مدعیان طرفدار حقوق بشر تردید داشتیم. امروز با حرکت کاملاً سیاسی و گزارشات کاملاً مفروضانه آقای گالیندوپل به سازمان ملل و برخورد سیاسی طرفداران حقوق بشر با ایران این شک و تردید ما تبدیل به یقین شده. وی در جای دیگری از سخنان خود گزارش گالیندوپل را «یک حرکت سیاسی علیه جمهوری اسلامی» قلمداد کرد و اضافه کرد که «بهمین دلیل هم ما فعالیت های مثل آقای گالیندوپل و صلیب سرخ را معلق کردیم.» (کیهان ۸ آذر).

احمد خمینی که اینروز ها کمتر آفتابی می شود، در سخنرانی ویژه ای غرب را متهم کرد که «دفاع از حقوق بشر را به عنوان ابزار سیاسی علیه ارزش های انقلاب



**\* ۳۰ زندانی بر اثر قرار گرفتن در يك تابوت به مدت چند ماه، دیوانه شدند!**

**\* امیر انتظام معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت موقت بازرگان در نامه به گالیندوپوهل، از شکنجه ها سخن می گوید!**

عباس امیرانتظام در نامه تکان دهنده و شجاعانه ای به آقای رینالدو گالیندوپوهل، نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، از برخی جنایات های ضدبشری و اقدامات و آزار های قرون وسطایی حاکمان جمهوری اسلامی که طی ۱۲ سال تحمل زندان های مشقت بار جمهوری اسلامی به وی اعمال شده و یا خود شاهد آن بوده است، پرده برمی دارد. وی در میان شکنجه ها و آزارهای روحی که خود تحمل کرده به موارد زیر اشاره می کند:

- دریافت ضربات مشت.  
- محرومیت از ملاقات که تا به امروز ادامه دارد. دو سال و نیم اقامت در پشت در های بسته در يك سلول ۱/۵ در ۲/۶۵ متر همراه با ۲۷ نفر دیگر و فقط ۲ بار حق استفاده از دستشویی ظرف ۲۴ ساعت. اختصاص فقط يك حمام برای ۲۷ نفر که در آن تعداد نوشها از ۳ دستگاه تجاوز نمی کرد.  
- داشتن فقط حق ۳ ساعت خواب (بطور دراز کشیده) ظرف ۲۴ ساعت  
- فقدان بهداشت، ناراحتی های پوستی (بمناسبت ۲ سال در یکجا بی حرکت نشستن).  
- بیماری لگن خاصره.  
- ابتلا به بیماری چشم و پروستات.  
انتظار به مدتی بیش از ۴ سال در حال رنج و بیماری برای عمل پروستات و زائوی چپ.  
- رنج بردن از زخم معده و بیماریهای دیگر بدون غذا و مداوی کافی که تا به امروز ادامه دارد.

- به دنبال ۶ سال انتظار برای بستری شدن تحت مراقبت پاسداران، دو نفر از آنها مرا تا اتاق عمل همراهی کردند.

- مو هایم را با قیچی که برای چیدن پشم گوسفندان به کار می رود، در حضور صد ها زندانی دیگر کوتاه کردند و به این ترتیب خواستند مرا مسخره و تحقیر کنند.  
قطع ارتباط با همسر و فرزندانم تا به امروز.

- خارج کردن من از سلول طی ۲ بار در نیمه های شب به قصد اعدام و نگهداری ۷۲ ساعت بدون هیچگونه توضیح.  
اجبار به سرپا ایستادن طی ۲۷ ساعت متوالی و صد ها بدرفتاری مشابه دیگر.

امیر انتظام می نویسد: «ممکن است شخص فکر کند که اینگونه رفتار در حال حاضر دیگر موقوف شده است. ولی من می توانم شواهد زیر را دال بر ادامه این طرز رفتار ارائه دهم:

- درخلال پانز سال ۱۹۹۱ (ماه آذر)، ۲۴ ساعت بعد از اینکه آقای گالیندوپوهل به ایران رسید، در ساعت ۹ بعد از ظهر در حالی که پاران به شدت می بارید و هوا نیز به شدت سرد بود، ما را از بخش ۳ به بخش ۴ زندان (که آن را بخش خارجیها می نامند)، منتقل کردند. برای انتقال زندانیان از کامیونهای رویاز استفاده شد و درنتیجه گوش من سرما خورد. مدت ۴ روز اجازه نمی دادند متخصص مرا معاینه کند تا اینکه در اثر نفوذ چوک پرده گوشم شدیداً صدمه دید. پس از دو ماه رنج و اختلال شنوایی در دو گوش سرانجام پزشکی را به بالین من آوردند و او گفت که ۴۰ درصد از شنوایی خودرا از دست داده ام.»



عباس امیرانتظام در تشریح «وضع رقت بار زندانیان» در نامه خود افزود: «در این زمستان سرد سال ۱۹۹۲ ما در زندان از گرما و استفاده از آب گرم محروم هستیم. آنها ادعا می کنند بعلت نقص فنی دستگاه حرارت مرکزی، فقط برای ساعات محدودی آب گرم در داخل مخزنها وجود دارد. درجه حرارت در سلول مابین ۵ تا ۱۲ درجه سانتیگراد است.»  
عباس امیرانتظام در پایان، بخشی از شکنجه هایی را که درمورد دیگران شاهد بوده به این شرح ذکر کرده است:

«شکستن دندان و پاره کردن پرده گوش تقی رحمانی.  
- زدن شلاق به علی خیاتیها، شکنجه و اعدام صادق عزیزی، هوشنگ شاهین، علیرضا آشتیانی، حیدر مهرگان و اردشیر یگانه، وصل پریز برق به پشت زندانیان، آویزان کردن آنها از پا یا بازو، سرپا نگه داشتن زندانیان به مدت ۸ روز.  
- گرسنگی دادن به زندانیان. يك قطعه نان و يك بشقاب برنج برای ۱۰ زندانی طی ۲۴ ساعت.»

معاون سابق نخست وزیر در دولت موقت جمهوری اسلامی در پایان نامه خود نوشته است: «از دیگر شکنجه های معمول، نگه داشتن زندانی در يك تابوت کوچک به ابعاد ۵۰ در ۸۰ در ۱۴۱ سانتیمتر طی مدت چند ماه است. در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) تعداد ۳۰ زندانی را در این نوع تابوتها قرار دادند و تمامی آنها دیوانه شدند.»

آنچه مایه امیدواری است، اینست که فشار بین المللی علیه نقض حقوق بشر در ایران، همچنان ادامه دارد. بدنبال گزارش گالیندوپوهل در ۳ آذر ماه ۱۳۷۱ به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و از طریق آن به مجمع عمومی سازمان ملل متحد که قرار است در ماه اسفند ۱۳۷۱ مطرح گردد. و نیز نامه شدیدالحن ۶۲ سناتور آمریکائی که کمی قبل از آن (آبانماه ۱۳۷۱)، به پطروس گالی دبیر کل سازمان ملل متحد نوشته و خواستار اتخاذ تدابیر شدیدی علیه دولت جمهوری اسلامی به مناسبت نقض حقوق بشر در ایران و دست داشتن در «تروریسم بین المللی» شده اند، اینک کمیسیون امور اجتماعی و انسانی سازمان ملل، دست به کار شده است. این کمیسیون در اجلاسیه ۱۳ آذر ماه ۱۳۷۱، طی قطعنامه شدیدالحنی دولت جمهوری اسلامی را به خاطر سطح بالای اعدام ها، محدود کردن آزادی بیان، اعمال شکنجه حتی درمورد کودکان و موارد دیگر، با اکثریت ۸۳ رأی موافق در برابر ۲۴ رأی مخالف محکوم کرد. طبق روال معمول، این قطعنامه نیز به مجمع عمومی سازمان ملل متحد تسلیم خواهد شد.

بقیه در صفحه ۲۱

## در پی شکست

### مدل ریگانی رشد!

نیما

انتخاب بیل کلینتون بعنوان چهل و دومین رئیس جمهور آمریکا را بسیاری از مفسران نه پیروزی وی بلکه پیکان بست «مدل ریگانی» و بنا به تعبیری شکست «نئو لیبرالیسم اقتصادی» دهه ۸۰ و تمایل شدید آمریکائیان به خلاصی از آن ارزیابی کرده اند.

انتخاب رنالد ریگان در اواخر سال ۱۹۸۰ به ریاست جمهوری آمریکا و همزمانی آن با رشد و رونق اقتصادی در کشور های پیشرفته صنعتی و بویژه در آمریکا، نزد برخی این تصور را تقویت کرد که گویا سیاست ها و تدابیر اقتصادی - مالی ریگان و دستگاه اداری وی منشاء چنین تحولات و شکوفائی اقتصادی بوده است. افزایش قدرت خرید و رفاه مردم، پیدایش شهرکهای مدرن صنعتی، ایجاد مشاغل جدید و... نیز در تقویت این باور عمل می کردند. نظریه پردازانها و نیز هیاهوهای تبلیغاتی پیرامون این تحولات، به همراه واقعیات پیشگفته بر جاذبه «ریگانیم» در آمریکا و دیگر کشور های غربی افزوده و موجب تقویت نیرو های سیاسی راست و طرفداران سرمایه داری لگام گسیخته در دیگر کشور های صنعتی پیشرفته و از جمله و بویژه در انگلستان گردیده و بعد ها نیز به اعتقاد بسیاری در تشدید تحولات و دگرگونیهای اروپای شرقی نقش تعیین کننده ای بازی کرد و کمک کرد که رونق تحولات این کشور ها از يك چریان اصلاهی به فروپاشی و هرج و مرج دردنك امروزی تغییر جهت یابد.

واقعیت اینست که رشد و رونق بیسابقه دوره ریگان نه محصول سیاست «نئو لیبرالیستی» او بلکه بطور عمده از عوامل زیرین تأثیر پذیرفته است.

۱- انقلاب علمی و فنی و بویژه رشد عظیم انفورماتیک و الکترونیک از آغاز دهه ۸۰

۲- سیکل طبیعی «رونق - رکود» بعد از يك دوره رکود در اواخر دهه ۷۰

۳- رشد بیسابقه سرمایه های غیر تولیدی و از این میان «نئو لیبرالیسم» تنها در تشدید عامل سوم یعنی افزایش سرمایه های غیرتولیدی مؤثر بوده است.

مختصات «نئو لیبرالیسم ریگانی» که در دوران ریاست جمهوری ژرژ بوش نیز کم و بیش جهت دهنده اقتصاد آمریکا بوده است را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف - شتاب بخشیدن تولیدات تسلیحاتی که رونق بازار و رشد اشتغال را در پی می آورد.

«مثلاً خوب است بعنوان نمونه یادآوری کنیم که بین سالهای ۸۰ تا ۸۵ میزان قرارداد های صاحبان صنایع نظامی آمریکا با پنتاگون از رشدی معادل ۴۵ درصد برخوردار بوده است.»

ب - حذف تقریباً کامل بخش دولتی

ج - حذف و یا کاهش شدید مالیاتها، بویژه مالیات بر درآمد های بالا!

د - آزاد کردن مطلق مکانیسم بازار و یا بقولی برقراری «ولایت مطلقه بازار» و از این طریق کمک به رشد سرمایه های غیر تولیدی

کارنامه ۱۲ سال حاکمیت این مدل اقتصادی (صرفنظر از سه، چهار سال اولیه)، در آمریکا، در همه عرصه ها (تولید ناخالص ملی، بازدهی کار، ایجاد مشاغل جدید، وضعیت اجتماعی و...) نسبت به سایر کشور های پیشرفته صنعتی بسیار منفی است و نشان میدهد که «نئو لیبرالیسم» نه تنها عامل رشد و رونق اوائل دهه ۸۰ نبوده است بلکه از بسیاری جهات مسبب بحران اقتصادی آمریکا و از طریق آن در دیگر کشور های جهان بوده است. به گوشه هائی از این بیلان توجه نمائید:

- سهم تولیدات ناخالص ملی آمریکا در سال ۱۹۶۰ معادل ۴ درصد کل تولیدات ناخالص ملی در مقیاس جهانی بود. این نسبت در سال ۱۹۹۰ به حدود ۲۵ درصد کاهش یافته است.

- در سال ۱۹۶۰ نسبت صادرات به واردات این کشور معادل ۱۳۲ درصد بود. این نسبت در سال ۱۹۹۱ به ۸۵ درصد کاهش یافت. در این میان رکورد کسری موازنه صادرات و واردات به سال ۱۹۸۷ (دور دوم ریاست جمهوری ریگان) تعلق دارد. در این سال نسبت صادرات به واردات این کشور به رقم ۶۱ درصد یعنی پائین ترین رقم بعد از جنگ کاهش یافت.

- کسری بودجه و بدهی های دولت فدرال به خارج و نیز به بخش خصوصی ارقام نجومی را تشکیل می دهد.

- بدهی های خارجی آمریکا در سال ۱۹۹۱ به رقمی معادل ۳۵۹۹ میلیارد دلار یعنی ۴ برابر مجموعه بدهی خارجی این کشور از تاریخ تاسیس تا بقدرت رسیدن ریگان، رسید این رقم معادل مثلاً درآمد ناشی از فروش دو قرن نفت کشورمان از قرار بشکه ای ۲۰ دلار و تولید روزانه ای بین ۲ تا ۳ میلیون بشکه است!

- در آمریکای امروز رشد بی عدالتی و نابرابریهای اجتماعی بیداد می کند، فقط نیم درصد (۰/۵) افراد بالای جامعه بیش از ۲۷ درصد دارائی های جامعه را به خود اختصاص داده اند. اینان در دوره حکومت ریگان - بوش موفق شده اند ثروت خود را به دو برابر افزایش دهند. هم اکنون در این کشور يك مدیر عامل ۹۳ بار بیش از يك کارگر ساده درآمد دارد و این در حالیست که میزان کسانیکه در حد فقر و یا پائین تر از آن زندگی میکنند در ۱۲ سال گذشته از ۱۱/۷ درصد به ۱۴/۲ درصد یعنی به بیش از ۳۵ میلیون نفر افزایش یافته است. و خطر بی کاری و بی خانمانی گروههای وسیعی از

اقتدار و طبقات متوسط جامعه را که تاکنون کمتر در معرض تهدید و تاثیرات مخرب بحرانهای اجتماعی قرار می گرفته اند نیز تهدید میکند.

- جامعه از رشد اعتیاد و جرائم و درگیریهای خشونت آمیز رنج می برد و شهر های بزرگ بار ها دستخوش برآمد ها و شورش های گروهها و اقتدار محروم اجتماعی، خشمناک از بی عدالتی ها و نابرابریها قرار گرفته اند. خشم و نارضایتی فقط منحصر به گروههای پیشگفته نیست بلکه امروز گروههای مختلف اجتماعی صرفنظر از موقعیت اجتماعی - اقتصادی اشان، از سیاست های اعمال شده جمهوریخواهان در سالهای بوش - ریگان دل خوشی ندارند. علاوه بر این مسائل موضع گیریهای لچرچانه و ضد انسانی هیئت نمایندگی آمریکا و شخص ژرژ بوش در کنفرانس ریبو پیرامون محیط زیست که مانع موفقیت کامل این کنفرانس تاریخی شد و خشم طرفداران محیط زیست در سراسر جهان را در پی آورد، بر نارضایتی سرخوردگی اکلویزیست های این کشور دامن زد. در حالیکه کلینتون از فعالان جنبش حفاظت از محیط زیست در آمریکاست.

- در مورد مسئله زنان نیز ژرژ بوش درکنار راست ترین نیرو های راست و ارتجاعی مذهبی این کشور که برای زنان فقط وظیفه مادری را تجویز می کنند، قرار داشت و بویژه در مورد مسئله سقط جنین برخلاف کلینتون موضع مخالف اتخاذ کرد که بدون تردید در تغییر نظر و آراء زنان آمریکائی علیه وی نقش جدی بازی کردند. همه این عوامل در انزوای نامزد حزب جمهوری خواهان نقش مهمی ایفا کردند و کلینتون با بهره برداری از بحران کنونی جامعه آمریکا و مشکلات روزافزون اقتصادی - اجتماعی و نیز بخاطر تحرك و پویایی چشمگیر خود و گروه جوانی که اطرافش را گرفته اند توانست به عنوان جوان ترین رئیس جمهور آمریکا پس از کندی انتخاب شود. کلینتون که طی روز های آینده بطور رسمی جای بوش را در کاخ سفید خواهد گرفت، باید برای عملی ساختن وعده های انتخابی خود در زمینه گسترش بهداشت و آموزش، رونق بخشیدن به اقتصاد شهر ها، بهبود شرایط اجتماعی اقلیت ها، زنان و گروه های محروم دست به اصلاحات اقتصادی کم و بیش دامنه داری بزند. دامنه تأثیر این سیاست ها از مرز های آمریکا به مراتب فراتر خواهد رفت و بسیاری از کشور های غربی خود را برای نوران جدیدی از رابطه با آمریکا آماده می کنند. تعویض قدرت در کاخ سفید در عرصه سیاست خارجی نیز بدون تأثیر نخواهد بود. باید دید چگونه رئیس جمهور جدید آمریکا خواهد توانست بر بستر بحران عمومی که دامن گیر غرب است، برنامه های خویش را به پیش ببرد.

پانویس

۱- کلیه ارقام و داده های آماری از مقالات متعدد مجله Maniere de voir شماره ۱۶ سال ۱۹۹۲ وابسته به لوموند دیپلماتیک استخراج شده اند.



# قضاوت زن یا بیشتر بر زخم کهنه\*

فرخنده

نویسنده معتقد است که در این خطبه با استناد به روایات متعددی در زمینه زمان بیان آن، نظر علی در مورد عایشه و چندین زن دیگر همراه وی را نشان میدهد و عام نیت وی همچنین با تکیه بر دقت لازم به میزان و درجه استحکام یا ضعف اعتباری این احادیث و روایات در موقع انتقال به نسل های بعدی جوامع اسلامی، صاحب نظران را از برداشت غلط یا عمومیت دادن بسیاری از آنان به شرایط کنونی برحذر میدارد.

یکی دیگر از روایات مورد استناد مخالفین شرکت زنان در فعالیت های اجتماعی و از جمله امر قضاوت روایتی است از وصیت پیامبر اسلام به علی ابن ابی طالب که میگوید:

«ای علی زنان به نماز جمعه و جماعت حاضر نشوند، اذان و اقامه نگویند، به عیادت مریض و تشییع جنازه نروند. بین صفا و مروه نوبدن نکنند، حجر الاسود را لمس نکنند، سر را نتراشند، متصدی امر قضا نگردند، طرف مشورت قرار نگیرند و جز در هنگام ضرورت ذبح نکنند و صدا را به لبیک بلند نکنند، کنار قبرها ننشینند و خطبه نشنوند و متولی تزویج خود نشوند، از خانه جز با اجازه شوهر خارج نشوند، پس اگر خارج شدند، بغیر اذن شوهر، خدا و جبرئیل و میکائیل آنها را لعنت کنند و از خانه شوهر بدون اذن او چیزی ندهد و شب را به روز نیاورد، در حالی که شوهرش بر او خشمگین باشد هرچند که او (مرد) ستم روا داشته باشد.»

خانم یادگار آزادی در توضیح این روایت میگوید:

«این روایت بسیار طولانی است و اغلب مضامین آن اخلاقی و ارشادی است.» و بنا به گفته ایشان این روایت توسط چندین نسل از فقهای اسلامی که بنا به گفته آنان اصل آن از علی ابن ابی طالب نقل شده و به حال رسیده است. ایشان با ذکر این نکته که مضامین این روایت اغلب «اخلاقی» و «ارشادی» است و همچنین با تکرار این سخن در بخشهای دیگر نوشته خویش، این مفهوم

نمی باشند. ایشان در رد این نوع برخورد معتقد است که: «بحث این گروه خواسته یا ناخواسته پیش از آنکه به زن برگردد به خالق برمیگردد. اگر آنان معتقدند که در آفرینش خداوند نقص وجود ندارد، نمی توانند ادعا کنند که لطافت سرشت و عمق احساسات زن او را چهار نقص میکند و اگر اعتقاد آنان برخلاف این است، باید از مینا به بحث اعتقادی با آنان نشست و تفکرشان را درباره زن به باوری جز خدانشناسی و اسلام مربوط دانست.»

در برخورد به نگرش دوم که در اصل بخش اساسی و مهمتر مطلب را در برمیگیرد، نظر کسانی مورد بررسی قرار می گیرد که با استناد به اصول و احکام نکر شده در منابع و مآخذ موجود در دین اسلام و آثار و ادبیات مربوط به آن، زنان را از امر قضا محروم می سازند. یکی از مهمترین منابع در اسلام و احکام مصرحه در آیات قرآنی است که مرجع استنتاج بسیاری از قوانین و مقررات حقوقی در جامعه کنونی ایران میباشد.

در زمینه بحث بر سر یکی دیگر از منابع مورد استناد یعنی احادیث و روایات، نویسنده موارد متعددی را که در آنها سخنی یا نکته ای مربوط به مسئله قضاوت و زعامت زنان یا مسئله شرکت آنان در سایر مجامع و مراکز فعالیت های اجتماعی موجود بوده، ارائه و مورد بررسی قرار داده و در نهایت نظر خواننده را به شرایط و زمینه های تاریخی و علل اجتماعی که موجب پیدایش چنین نظراتی شده و یا آن حادثه مشخص تاریخی که منجر به ارائه چنین بیاناتی توسط اولیای صدر اسلام گردیده جلب می نماید. از جمله در خطبه ۷۹ نهج البلاغه که توسط علی ابن ابی طالب پس از بازگشت از جنگ حمل که بنا به روایاتی علیه عایشه بویژه بخاطر مبارزه وی علیه علی به خوتخواهی عثمان در مذمت زنان خوانده شده و در آن زنان از جانب وی به کم بهره گی از ایمان وارث و خود متمم شده و همچنین در آن امر به پرهیز از زنان بد و حذر از خوبانشان میگردد.

خانم مینا یادگار آزادی نویسنده مقاله «قضاوت زن» که در شماره های ۱ و ۲ نشریه زنان در ایران به چاپ رسیده اند، در یک بحث فقهی و حقوق اسلامی اصل ممنوعیت زن از امر قضا را که یکی از مصادیق برخورد نابرابر بین زن و مرد میباشد، مورد بررسی قرار داده است. وی در این مجموعه در حین تکیه بر بینش اسلامی و با یاری جست از احکام و اصول مندرج در قرآن و سایر آثار و مراجع مورد استناد در اسلام، اما با نگرش و تفسیری دیگر به ستیز نظری با مخالفین نه چندان اندک مخالفت زنان در امر قضاوت و زعامت میپردازد.

در این نوشته در ابتدا به خلاصه ای از نظریات خانم یادگار آزادی اشاره می شود. پس از آن در بخش دیگر مطلب حاضر به موضوعات ذکر شده جهت عمق بخشیدن به بحث و بررسی موضوع نه بعنوان یک مسئله مجرد ذهنی و ایدئولوژیک یا یک فتوای ساده مذهبی، بلکه بمثابة پدیده ای اجتماعی با نتایج فرهنگی و حقوقی پرداخته خواهد شد.

## دسته بندی مخالفین قضاوت زن و ادله استنادی

خانم مینا یادگار آزادی مخالفین دخالت زنان در امر قضاوت و ولایت را به دو گروه تقسیم میکند. گروه اول شامل کسانی میشود که زنان را به دلایل ذاتی یعنی لطافت سرشت از قضاوت برحذر میدارند. آنها معتقدند که زنان قادر به بدست گرفتن این امر نیستند، چرا که تحت تاثیر احساسات بغلیان آمده خود در لحظه تصمیم گیری و ارائه رای قادر به تشخیص حق از ناحق و درست از نادرست

را تدامی میکند که هیچ الزام و اجباری در اطاعت از آنها برای مسلمین در میان نیست. نمونه دیگری از روایات ذکر شده موردی است که از امام محمد باقر نقل میشود: «قضاوت را به زن نسپارید» تفسیر و تأیید یا رد این روایت را نویسنده به نظر فقها محول میسازد و می آورد:

«مرحوم سید محمد جواد بن محمد حسینی متوفی در سال ۱۲۶۶، نویسنده کتاب مفتاح الکرامه، در استدلال بر ممنوعیت تصدی شغل قضاوت برای بانوان می نویسد:

در خبر جابر از امام باقر (ع) نقل شده است که قضاوت به زن سپرده نمیشود. مقدس اردبیلی - در صورتیکه اجماعی در کار نباشد - این دلیل (خبر) را انکار کرده است. اما مرحوم محمد حسینی می افزاید: ضعف این روایت، موسیله عمل علما (شهرت عملی) در جبران شده است.»

در بررسی قضاوت زن از نظر اجماع یکی دیگر از این منابع که در نزد علمای شیعه بمعنای اتفاق بر درستی شخص یا کتابی یا اتفاق نظر جمع کثیری از فقها در پذیرفتن حکمی تعبیر شده است، وی به انواع اجماع از حیث حجیت و اعتبار پرداخته، اعلام میدارد که طبق اصول اسلامی اجماع خود بتهنایی و قائم به ذات در زمره ادله اثباتی نمی گنجد و برای مورد استناد قرار گرفتن و معتبر بودن، باید متکی بر کتاب و سنت باشد. و بمنظور حصول چنین اجماعی می بایست نظر فقهای عصر بصورت شفاهی و با اخذ گفته های گذشتگان بصورت کتبی صورت پذیرد. (اجماع محصل) و سپس اعلام میدارد که در رابطه با ممنوعیت زن از قضاوت اجماع محصل موجود نبوده و آنچه که بعنوان سایر اجماع مورد استناد است برای اتکاء دارای اشکالات می باشد. در این بخش برای روشن ساختن اینکه آیا شرط ذکوریت بعنوان صفات و مشخصات قاضی لازم است یا نه، نویسنده نظرات فقهای اسلامی را بتفصیل مورد بررسی قرار میدهد و خود در پاسخ به این سؤال میگوید:

«تعداد زیادی از بزرگان و امامان فقه، مانند مرحوم مفید، شیخ طوسی، شیخ صدوق اصلاً در مبحث شرایط و صفات قاضی نامی از شرط ذکوریت نیاورده و مطلق سخن گفته اند.»

اما در پاسخ به اینکه پس چرا و به چه دلیل تاریخی و فقهی همین آقایان در جای دیگر در سخنان خود صحبت از لزوم مذکر بودن قاضی می نمایند، وی به بررسی اختلافات بین علمای شیعه با سایر فرق دین اسلام و سیر تحولی نظرات این فقها در جهت تلاش برای رفع اختلافات و مشاجرات، میپردازد و در نهایت چنین نتیجه میگیرد:

«از نظر بسیاری از آنان زنان فاقد امتیاز برشمرده شده برای قضاوت میباشند و علاوه بر این گفته میشود که تاکنون زن، پیامبر یا امام نشده پس نمیتواند قاضی بشود.»

اما علیرغم این اتفاق نظر، وی سعی می نماید رد چنین نظریه ای را به کمک دلایل دیگر به اثبات برساند. از جمله می گوید:

«امام یا پیامبر شدن یا اینکه نمی تواند پیامبر یا امام شود فرق دارد یعنی نیافتن چیزی دلیل عدم وجود آن نیست.» و یا اینکه «فرض بر اینکه زن نمیتواند پیامبر یا امام شود اما چرا قاضی نشود؟» و نیز بعنوان یکی دیگر از دلایل اثباتی بر توانائی زنان برای برعهده گرفتن چنین مصادری به وحی که از خصوصیات پیامبران است که بر مادر موسی و مریم نازل گردیده (مطابق آیات قرآن) استناد می نماید.

وی در انتهای این بحث چنین جمعبندی میکند که:

«بهر حال، چنان که بار ها گفته ایم عدم تصدی مشاغل توسط زنان صدر اسلام دلیل ممنوعیت آن مشاغل برای آنها نیست. وقتی میتوان آن را دلیل ممنوعیت دانست که همه جوانب آن از لحاظ تاریخی و اجتماعی و... بررسی شده باشد، در حالی که این جهات، مبهم و تاریک است و تاکنون کسی موفق نشده این ابهامات را متجلی سازد.»

حکم دیروز یا واقعیت امروز قبل از ادامه سخن ذکر نکاتی چند در مورد برجستگی و ویژگی اثر خانم یادگار آزادی



ضروری است. نخست اینکه نویسنده موضوع معینی را بعنوان یکی از کمبود ها و نارسائی های اجتماعی طرح و بمنظور رفع و تغییر در شرایط، به ریشه یابی آن می پردازد. علاوه بر این از آنجا که مسئله تنها به این مطلب مشخص ختم نمیشود و به ناگزیر کلیه و وضعیت اجتماعی زنان را مطرح میسازد، حرکت ایشان همانند تیشتری عمل میکند که دهانه زخمی کهنه را میسکافد. اما آیا برای درمان ریشه ای زخم نسخه و مرهمی مناسب ارائه میشود یا نه، مسئله ای است که فراروی ایشان و سایر اقوامی که خواهان تحول اساسی و ریشه ای در وضعیت حقوقی و اجتماعی زنان که در کنار حل سایر معضلات مهم اجتماعی ضامن حرکت جامعه به جلو میباشد، قرار دارد.

هرچند این مطلب که آیا زن میتواند قاضی بشود یا نه، ظاهراً در وضعیت بحران زده کنونی جامعه ما غیرعمده و فرعی می نماید، اما با تلاش نویسنده در پشیرد بحث توجه خواننده بطور مستقیم و غیرمستقیم به یکی از مهم ترین ریشه ها و علل فرهنگی و تاریخی وضعیت امروزی زنان و حقوق اجتماعی شان جلب میشود.

بررسی ریشه های اصل پذیرفته شده محرومیت زن از مسئله قضاوت و ولایت که بدنبال خود محرومیتها و محدودیت های دیگر را دارا میباشد ما را بدرستی متوجه نگرشی میکند که خود ریشه در اصول و احکامی داشته که با اعطای برتری به مردان زمینه ساز قوانین و استنتاجات حقوقی مانند موارد زیر میشوند:

ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی خاص

«طفل سفیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود میباشد...»

ماده ۱۱۸۱ همان قانون

«هر يك از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند.»

ماده ۱۱۸۵ همان قانون

«هرگاه ولی قهری طفل محجور شود مدعی العموم مكلف است مطابق مقررات راجعه به تعیین قیم، قیمی برای طفل معین كند.»

در اینجا رد حق ولایت قهری و قضاوت که لازمه آن هر دو مستولی شدن بر مردم است، برای زنان بدنبال خود حذف حق ولایت قهری بر فرزندان سفیر را دارد. عجباً که جد پدری و مدعی العموم بصرف مذکر بودن در این امر یعنی ولایت و سرپرستی بر مادر ارجحند. می بینیم که در اینجا دیگر مسئله تنها محدود به يك بحث عقیدتی یا بحث بر سر بدست گرفتن یا نگرفتن یکی از مشاغل اجتماعی توسط زنان نیست. بررسی دقیق تر مجموعه قوانین مدنی ما، در زمینه قانون خانواده مثل ازواج، طلاق، ارث، حضانت کودک و سایر بخشهای آن ابعاد و ارتباط قضایا را بیشتر به اثبات میرساند.

خواه ناخواه نتیجه یلاواسطه و غیرقابل اجتناب این بررسی و برداشت، مورد شك و تردید قرار گرفتن اندیشه و نظراتی است که بستر و زمینه ساز این شرایط بوده و گریبان صاحبان و مبلغین حاضر و غایب این نظرات را که قرنهایست کمر همت به پیدایش و تحکیم وضعیت امروزی بسته اند را میگیرد. هرچند که متأسفانه خانم نویسنده در اینجا به دلایلی که تنها شاید برخی از آنها قابل پذیرش خوانندگان باشد با برگرداندن نوک پیکان انتقاد و توجیه آنها با مسائلی از قبیل شرایط اجتماعی، موقعیت های عینی پیدایش چنین نظراتی، از زهر انتقاد کاسته و با اینکار موجب کاهش بار مثبت تلاش خود برای گشایش چهره واقعیت و تأثیر هدایت کننده آن بر خواننده میگرد.

بعنوان نمونه در آیه ۲۴ سوره نساء گفته میشود:

«مردان مطابق سنت خدا که جمعی را بر جمع دیگر برتری داده است و بدان لحاظ که از اموال خود می بخشند بر زنان مزیتی دارند...» ایشان در پاسخ کسانی که به این آیه استناد جسته و نتیجه می گیرند که: «طبق این آیه، مرد بر زن مستولی است و خداوند او را قوام و اساس زندگی زن قرار داده، پس چگونه کسی که خود تحت سرپرستی مرد است، میتواند به او ولایت داشته باشد؟» چنین نظر میدهد: «این آیه جایگاه مردان زن گرفته و شوهران را گوشزد میکند



و پرده از يك واقعیت خارجی برمیدارد و به موقعیت مرد در زندگی مشترک می پردازد. گذشته از این که آیه شامل زنان و مردان مجرد و بیوه نیست. اگر قرار باشد این را برتری بدانیم، يك برتری اعطائی يك برتری وضعی و قراردادی است که برای حفظ نظام خانواده ضروری می نماید.

وی بعد از استناد به آیات دیگر از قرآن برای اثبات این امر که برتری اعطائی يك برتری وضعی و قراردادی است چنین ادامه میدهد:

«آیات یاد شده همه همین معنا را عنوان کرده اند. بنابراین، فضل مرد بر زن فضل فردی بر فرد دیگر از نوع مساوی انسان است و در آیه شریفه، مرد بعنوان مرد متأهل و گرداننده خانواده برتری دارد نه اینکه همه مردان بر همه زنان برتری دارند چون موضوع آیه به دلیل ذیل آن و آیات قبل، مسائل خانواده است، هرگز مرد مجرد به زن متأهل که با او نسبتی ندارد، حاکم و برتر نیست.»

اگر ما بخواهیم صادقانه بشیوه خود در بررسی يك مشکل اجتماعی و نارسائی فرهنگی وفادار مانده و به ریشه یابی اصولی بپردازیم، نمی توانیم چشممان را بر روی سورچشمه انحراف بیندیم و بمنظور حفظ حریم و ساخت اصول مقدس توك پیکان انتقادی را که بدرستی رها شده به زور توجیه برگردانیم. ما نمی توانیم بپذیریم که گناه تنها بر عهده مشتق «تفسیر و برداشت غلط» از احکام و آیات و روایات و «عدم درک صحیح» از آنان است و یا در بدترین حالت گریبان مفسرین و مبلغین بد ذات و مغرض را بگیریم و فراموش کنیم، همین نظرات و احکام و اصول بودند که چنین قوانین و بینش و اعتقاد همگانی را از دل خود بیرون داده اند.

سعی و تلاش خستگی ناپذیر خانم نویسنده برای جا انداختن و اثبات این امر که مطابق درکی که ایشان از قوانین الهی و اسلامی ارائه میدهند «هیچ کس به هیچ وجهی امتیاز نهادی ندارد، در خلقت و آفرینش، همه یکسان آفریده شدند، نه کسی امام خلق شد و نه کسانی مأموم» قابل ستایش است و ما نیز مانند ایشان تأیید میکنیم این برابری انسانها امری است که مورد قبول «آحاد بشر است» اما چگونه میتوان تعارض برداشتی که ایشان از اصول اسلامی ارائه میدهند با احکام صریح قرآن نادیده انگاشت که هر کجا بطور مشخص از زن و مرد سخنی در میان است برتری آشکارا به مردان داده و حقوق و امتیازاتی بطور مشخص بر زنان منع گردیده است. از جمله در آیه ۳۵ سوره نساء که میگوید:

«مردان قائم به امور زنانند از آن روی که خدا برخی از مردان را بر بعضی دیگر برتری بخشید و از آن جهت که از اموالشان انفاق می کنند. پس زنان صالحه متواضع اند و در نهان حافظ (منافع شوهر) به نیروی که خدا حفظ و هراستش را برعهده دارد (یا چیزی که خدا امر به حفظ آن کرده) و آن زنانی که شما از سرپیچی آنان می ترسید، پندشان دهید و

(سپس) در بستر از آن روی گردانید و (پس) از آن بزنید، اگر به اطاعت شما درآمدند بر آنان ستم ندارید که خداوند دانای بزرگ است.» و همچنین آیه ۳۲ سوره احزاب که مقرر میدارد:

«و یمانید بر خانه های خویش و خوننماشى نکنید مانند خوننماشى جاهلیت نخستین، و برپای دارید نماز را و بدهید زکات را و فرمانبرداری کنید از خدا و پیغمبرش» (خطاب آیه البته به زنان است)

ایشان در پاسخ کسانی که به استناد به این آیه و حکم قرآنی زنان را به خانه نشینی امر می کنند، با استناد به آیه قبلی همین سوره می گوید که این آیه در درجه اول شامل زنان پیغمبر میشود و از نظر ایشان خانواده پیامبر از خانواده سایر مردم متفاوت است و خیلی از محرومیتها را نیز ناچار تحمل میکند. «ثانیاً حکم یاد شده در آیه بر فرض عموم برای دیگر مسلمین ارشادی است، نه الزامی و تاکنون شنیده نشده که فقیهی به خانه نشینی زن بطور يك حکم واجب و لازم از احکام خدا فرمان دهد.»

در اینجا همراهی نویسنده با اینگونه احکام با توجیهاتی از این دست که نسبت خداوندی در برتری دادن به مردان امری «وضعی» و «قراردادی» است و تنها شامل حال «مردان متأهل» میشود و تازه آنهم برای «حفظ نظام خانواده ضروری می نماید»، برای ما سؤال برانگیز است. چرا بایستی اصولاً در این میان قانونگذار الهی گریبان زنان شوهردار را گرفته، از در ستیز با آنان در آمده و مردانشان را مسلط بر ایشان نماید؟ آیا توصیه این امر خود عذری بد تر از گناه نیست؟ چه بازنگری مجدد در قوانین خانواده و موقعیت حقوقی اسفبار کنونی زنان بویژه پس از ازدواج در نظر بخش وسیعی از مردم خط پایانی است برای هرگونه فعالیت و رشد ترقی اجتماعی و اقتصادی زنان، نشان دهنده نتایج «گروانبار» و «ارزشمند» چنین برداشتها و توجیهاتی میباشد که تازه شکل تعدیل یافته آنچه که در واقعیت صورت پذیرفته و می پذیرد است.

علاوه بر این چرا باید این نظر نویسنده را پذیرفت که این برتری وضعی و قراردادی برای حفظ نظام خانواده «ضروری» می نماید؟ شاید بررسی و بحث بر سر اینکه برتری مردان نه امر طبیعی و قائم به ذات بلکه مسئله ای قراردادی و اکتسابی است، آغاز خوبی برای دفاع از زنان آنهم در نیای ۱۴۰۰ سال پیش باشد. اما پذیرش این پیش شرط که اولاً مردان بدلیل نقشی که در امرار معاش خانواده دارند می بایست تسلط و برتری داشته باشند و علاوه براین تسلط و برتری آنان برای حفظ نظام خانواده «ضروری» است ب مفهوم بازگشت به همان ۱۴۰۰ سال پیش می باشد.

خانم یادگار آزادی بدرستی به این نتیجه رسیده است که در رابطه با موضوع قضاوت و زعامت زن می بایست قوانین موجود مورد تحول و تغییر قرار گیرند. و همچنین اندیشه نهفته در ورای سخنان ایشان با مضاطبین خود نشان دهنده صحت انتخاب محل و

موضوع کارزار یعنی شروع از احکام و اصول اولیه در مذهب اسلام می باشد. ایشان و بسیاری از روشنفکران ما بدرستی میدانند که با شکست دگم ها و جمود فکری موجود در برخورد به زن و توانمندبایش موجب تحولی عظیم در نقش زن در خانواده و جامعه میگردد. اما شگفت انگیز اینکه ایشان بجای اینکه با اتکاء به ایمان بحق خود به توانمندی و شایستگی زنان به دفاع از آنان پرداخته و در این رابطه اصول و احکام ناحق را مورد انتقاد قرار دهند، همانگونه که گفته شد به هر امکانی دست می یازند تا بلکه گناه و گناهکار اصلی را از زیر ضرب فروپاشی اعتماد و اعتقاد عمومی نجات دهند. علاوه براین ضعف بزرگتر اینکه در این میان سعی میشود راه چاره نیز مجدداً با تفسیر نوین از همین احکام و اصول و همان آثار کهنه ۱۴۰۰ سال گذشته و در همان شرایط آغاز اسلام اقتباس گردد.

در استدلالات نویسنده متأسفانه آنچه که زنان در جامعه امروزی ایران و در همان دوره کوتاه در سایه اندک تحولات حقوقی و اجتماعی دست یافته اند چندان محلی از اعراب ندارد. ایشان بخش وسیعی از آیات و احادیث و روایات موجود در زمینه برخورد به زنان و حقوق ایشان را چه به عربی و چه به فارسی جمع آوری کرده و نظرات فقهایی اسلامی را که در واقع می بایست قرنهایست که در کنار صاحبان و تدوین کنندگانشان غنوده و درنهایت فقط در کتب تاریخ اقوام و ملل اسلامی محلی برای ظهور یابند، کنار هم چیده و بمقایسه آنها پرداخته (البته نفس کار تحقیقی ایشان همانطور که در ابتدا گفته شد در جایگاه خود بسیار ارزشمند و قابل تقدیر است.) اما متأسفانه از این واقعیت بسیار بسیار ساده یا بالکل چشم پوشیده شده و یا بسیار کم رنگ و ناپاورانه از آن سخن گفته میشود که سالهاست زنان در بسیاری از کشورهای جهان بر مسند قضاوت و حتی رهبری جامعه نشسته اند و در این عرصه نیز مانند سایر موارد توانائی و برابری خویش با مردان را در عمل به اثبات رسانده و زنان ایرانی نیز هرچند محدود و کوتاه در این امر پیشرفتهای قابل توجهی نمودند.

بدین ترتیب ایشان شیوه ای را در دفاع از زنان بر می گزینند که در مقایسه با واقعیت های امروزی جهان و نقش روزافزون زنان در حیات جوامع انسانی درمانده و قادر به پاسخگویی به نیاز برای برقراری تناسب و همگونی میان حقوق اجتماعی و انسانی و بستر حمایتهای قانونی برای زنان و آنچه که در توانشان نهفته است و بعضاً نیز به مرحله ظهور و اثبات رسیده است، نمی باشد.

\* - مقاله کوتاه شده است

۵۵ - شهرت عملی به معنی شهرت يك روایت، این مفهوم از جمله «خذ یا جمع علیه» (روایتی که درباره آن اتفاق نظر وجود دارد، بپذیرید) پیرومون تعارض روایات از حدیث مشهوری، استنباط میشود. (نقل از نوشته «قضاوت زن» بخش تاریخچه پیدایش اجماع در فقه شیعه.

## از خود آغاز کنیم!

زهرة

روابط حاکم بر خانواده، نیز به نحوی از انحاء ریشه در روش تربیتی دارد که مادر برای فرزندان خویش از آن کار میگیرد. در میان خانواده های ایرانی، این مادران هستند که فرزندان نکور خویش را برای سروری و آقایی تربیت می کنند و دختران خود را جهت تسلیم و پذیرش وضع موجود، چه کسی نقش برتر را در امور تربیتی فرزندان را داراست؟ مادران! زنان هستند که فرزندان خود را به نو گروه آقا و برده، برحسب جنس تقسیم می کنند. آنان از همان آغاز کودکی، در خدمت پسران خویشند و از دختران خود تا به حد يك خدمتگزار در میان افراد خانواده توقع دارند. مادری که به فرزند پسر خود اجازه می دهد بر خواهرش حکم براند، در واقع پسر خود را ارباب تربیت می کند و در مقابل حقوقی برای دخترش قائل نیست. مادر هرگز از فرزند نکور خویش توقع پاک کاری، نظافت، شستشو، اطو کشی، پخت و پز و... ندارد. و این قبیل کار ها متعلق به زن خانه است.۱۱

در عوض اینگونه مسئولیت ها زنانه هستند و دختر بایستی، برای پذیرش مسئولیتهای آتی، یعنی «خانه شوهر»، خود را از حالا مهیا سازد. پسر در خانه پدری، روابط پدر با مادرش را می بیند، حقوق برتر خود را نسبت به خواهرش ارزیابی میکند و برای نقش مرد سالارانه، خود را در آینده مهیا می سازد. مادران هرگز پسران خود را به جرم شلختگی، لابلالی گری، بی مسئولیتی در امور خانه و نسبت احترام به خواهران خویش محکوم نمی سازند و پسر می آموزد که در آینده نیز چنین خواهد بود. هم اوست که در آینده در خانه و جامعه، شیوه های پدرین را بکار میگیرد و در موازین حقوقی، حقی برای زن به رسمیت نمی شناسد.

ما نمی توانیم برای تربیت فرزندان خود، انسان های جامعه آتی بشری، منتظر لغو قوانین ارتجاعی باشیم. مردان روشنفکر و زنان مترقی و آگاه این امر را از خانه خویش و از خویشان شروع می کنند. مادر و پدر توانایی آن را دارند که تبعیض را از میان دختران و پسران خویش بردارند. از همان دوران کودکی به یکسان آنان را تربیت کنند. حقوق زن نباید در خانواده، واحد جامعه، نادیده انگاشته شود. با نست روی نست گذاشتن و به امید تصویب قوانین مترقی و برابر حقوق توسط مردان «مرد سالار» نشستن، کاری عبث و بیهوده است.

زنان روشنفکر ایرانی، نباید این مطلب را از یاد ببرند که قادرند با یکارگیری شیوه های اصولی تربیتی، پسران و دختران خویش را برای آینده ای بدون تبعیض و حق کشی تربیت نمایند.

اگر ما معتقدیم که کسب حقوق اجتماعی زنان در ارتباط تنگاتنگ با رشد آگاهی های اجتماعی افراد جامعه است، پس باید بر تربیت فرزندانمان از امروز همت گماریم و آگاهی آن را نسبت به حقوق مادر، خواهر و همسر خویش افزایش بخشیم. باشد که در آینده آنان دوشادوش زنان، قوانین پوسیده دوران مرد سالاری را از جامعه محو سازند.

برسانند و جامعه را برای ما زنان دگرگون سازند؟ خیال خام است که مردان ما يك شبه تغییر کنند و بر اعتقادات پوسیده و رسوبات دیرینه مرد سالارانه خویش فائق آیند و از فردایی که حکومتی دموکراتیک برقرار شود، مردان ایرانی، قوانین ارتجاعی ضد زن را ملغی کرده و بجایش حقوق واقعی زنان را به آنان برگردانند. به تجربه تاریخی کشور های دیگر نگاه کنید، همواره در انقلابات ملی و میهنی زنان نقش ارزنده ای ایفاء کرده اند. اما، فردای پیروزی، سهم زنان بطور انکار ناپذیری نادیده انگاشته شده است.

میدانیم که کسب حقوق اجتماعی زنان در ارتباط تنگاتنگ با رشد آگاهی های اجتماعی تضمین میشود بدون مبارزات پیگیر و تغییر بنیادین در افکار مردم يك جامعه، نمی توان گره از معضل زنان گشود. همان مردان «مرد سالاری» که در دامن زنان پرورش می یابند، با به تصویب رساندن قوانین ضد زن و بمورد اجرا درآوردن آن در جامعه، همه روزه حقوق اجتماعی و خانوادگی مادران، خواهران و همسران خویش را پایمال می کنند.

### وظیفه ما چیست؟

ما بعنوان يك زن در جامعه و یا مردی مبارز و روشنفکر چه وظایفی داریم و چگونه می توانیم با اینهمه تبعیض مبارزه کنیم و از خود اثری بر محیط و جو حاکم بگذاریم؟ بعنوان يك زن و بخاطر تغییر و دگرگون سازی قوانین ارتجاعی وظیفه داریم که خود را متشکل کنیم. تشکل زنان مبارز و روشنفکر در سازمانهای مترقی و فمینیستی از ضروریات انکار ناپذیر است. نمی توان دم از آزادی و برابری حقوق زنان با مردان مرد سالار زد، اما در خانه نشست و نست روی نست گذاشت و از دیگران خواست تا این مبارزه را به پیش برانند. به غیر از قوانین نست و پاکیز جامعه مرد سالارانه، روابط حاکم در خانواده که از جانب پدر، برادر و بالاخره همسر در حق زن اعمال میشود، حاکی از نابرابری میان زن و مرد می باشد.

نیازی به توضیح و تفسیر ندارد که نادیده انگاشتن حقوق زنان در خانواده و اجتماع بستگی به نظام مرد سالارانه حاکم بر جامعه دارد و زنان جهان مبارزات خود را متمرکز بر امحای این نظام کرده اند. زنان مترقی از هر دسته و گروه و معتقد به هر مکتب سیاسی، بر رفع تبعیض و ستم در حق زنان تاکید و تسریع دارند و در این راه مبارزه می کنند. زن امروزی معتقد است که در هر نظامی، چه سرمایه داری و چه سوسیالیستی، به نحوی از انحاء حقوقش در خانواده و اجتماع پایمال میشود و این امر بستگی تام به نظام مرد سالارانه حاکم در جامعه بشری دارد. و تنها در نظام مرد سالارانه است که بی عدالتی نسبت به حقوق زن روا داشته میشود. اما...

جمهوری زن ستیز اسلامی ایران، از ابتدای پیدایش، حقوق زنان ایران را زیر پا گذارده و تاکید می کند که مرد موجودی برتر و عالی تر میباشد. جمهوری اسلامی با به اجرا گذاردن قوانین ارتجاعی از قبیل ازدواج، طلاق، قصاص، ارث، محدودیت در امور تحصیلی و اشتغال، محرومیت مادر از حق نگهداری طفل، تفاوت درآمد، افزایش بی سوانی در بین زنان و... بطور کلی در همه ساحات زندگی، امور اجتماعی و خانوادگی، حقوق زنان ایرانی را که نیمی از افراد جامعه هستند پایمال میکند. اما...

واضح است که این قوانین ارتجاعی توسط مردان همان مردان «مرد سالار» به تصویب می رسد و در جامعه و خانواده بطور روزمره به اجرا در می آید. رفع ستم از زن ایرانی نیازمند مبارزات پیگیر در جهت رفع تبعیض از زن با تصویب قوانین مترقی و برابر حقوق با مردان میسر است. تنها و تنها حکومتی دموکراتیک و مبتنی بر اصل برابری و عدالت است که قادر خواهد بود حقوق زنان را به رسمیت بشناسد. اما...

تا روی کار آمدن حکومتی دموکراتیک چه باید کرد؟ آیا می توانیم نست روی نست بگذاریم و منتظر باشیم که مردان، خود بخود هوشیار شوند و قوانین مترقی را به تصویب



## چگونه سیاست شوروی علیه مصدق با اهداف امریکا و انگلیس همخوانی پیدا کرد!

- \* کودتا زمانی اتفاق افتاد که فقط چند ماه از مرگ استالین گذشته بود و رهبران حزب مشغول خانه تکانی حزبی بودند!
- \* خودداری از خرید نفت ایران، تاخیر در استرداد طلاها و تمارض قاضی شوروی در دادگاه لاهه، بخوبی نشان میدهند که شوروی علاقه ای به استقرار حکومت مصدق نداشت!
- \* کیانوری به تبعیت از ک.گ.ب، از شرکت حزب علیه کودتاچیان جلوگیری کرد!
- \* ادعای کیانوری در باره مکالمه با دکتر مصدق دروغ محض است!

### یادآوری:

اولین قسمت از مصاحبه اختصاصی راه آزادی با فریدون آذر نور، که به موضوع سازمان امسری و توانایی های بالقوه آن در بدون ارتش مربوط می شد در شماره قبل به اطلاع خوانندگان عزیز رسید. همانطور که پیاد دارید، فریدون آذر نور، پاتوجه به نامه های منتشر نشده ای که وی در اختیار نشریه گذاشت، بما قول داد که ارزیابی های خود را درباره حوادث ۲۸ مرداد، پاتوجه به مضامین نامه های مذکور، با خوانندگان نشریه مآدرمیان گذارد.

در این شماره، نامبرده به نقش کیانوری در جلوگیری از حضور حزب در صحنه مبارزه، به نفع مصدق و علیه کوتاچیان می پردازد و دلایل خود را پازمی گوید.

اصلی این نوع مأمورین در تمام سطوح، اجرای بدون چون و چرای دستورات رئیس متبوع میباشد. بویژه فردی در موقعیت عامل فشار در مسئله نفت، شکست حزبی کیانوری، هنگام بروز واقعه ای به آن اهمیت که بدون تردید با منافع ژئوپولیتیک - استراتژیکی شوروی بستگی داشت، ناگزیر از فرمانبرداری بود. بهر حال درباره سوابق وابستگی کیانوری به سازمانهای جاسوسی شوروی علاوه بر اعترافات وی، به اندازه يك كتاب قطور میتوان مدرک ارائه داد.

راه آزادی: سیاست اعلام شده اتحاد شوروی در آن زمان دفاع از استقلال و آزادی منتهای استعمار زده و وابسته بود و این تمایل برای کشوری مانند ایران که همسایه دیوار به دیوار اوست باید شدید میبود بویژه آنکه اهداف و اقدامات دکتر مصدق قویاً جنبه ضد استعماری داشت. بنابراین انگیزه شورویها برای سقوط حکومت ملی و ضد امپریالیستی مصدق چه میتواند باشد؟

آذر نور: در این جا فرصت این نیست که درباره ماهیت سیاست خارجی و نیز سیاست همزیستی مسالمت آمیز شوروی و چگونگی برخورد آنها با احزاب یا اصطلاح برادر که هر کدام بحث کلانی است شرحی بیان شود. در يك كلام میتوان گفت، خصلت ماهوی این سیاست بر پایه حفظ، پرتری و تقدّم همه جانبه منافع دولتی استوار بود. در مورد حوادث ۲۸ مرداد هم توجه به روند مناسبات دولت شوروی با ایران اهمیت خاصی دارد. مسائل گروهي از قبیل تقاضای امتیاز نفت از

راه آزادی: شما مخالفت کیانوری با پیشنهاد اعلام به اعتصاب و مقاومت در مقابل کودتاگران را نه بابتکار شخص وی بلکه به دستور بیگانگان خواندید. آیا منظور از بیگانگان اجرای سیاست اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان است که وابستگی به آن یکی از اثباتها وارده به کیانوری است؟

آذر نور: اولاً من بیگانگان گفتم که يك اسم جمع است. ثانیاً بل، با اطمینان تکرار می کنم که کیانوری یکی از عوامل مورد اعتماد کامل کا. گ. ب بود. و چون وظایف

میتوان از برخی عکس العمل های غیرقابل توجیه ناشی از سیاست منفی دولت شوروی در دوران زمامداری مصدق نام برد که هرگز





سزوار يك دولت مقتدر سوسیالیستی نبود که همواره ادعای کمک و همبستگی بدون چشمداشت در قبال جنبش های ضد امپریالیستی و استقلال طلب داشت. بعنوان مثال میتوان از عدم حضور طبق نقشه قاضی شوروی در دادگاه لاهه به بهانه بیماری نام برد. در حالیکه مک نیر قاضی انگلیسی شجاعانه و شرافتمندانه بضرر کشور خود و بنفع ایران رای داد. همچنین خود داری شوروی و اعمار سوسیالیستی وی از خرید نفت ایران به بهانه های ناموجه حتی هنگامیکه مصدق بهای آنرا به نصف قیمت بین المللی تخفیف داده بود و بالاخره تاخیر در استرداد طلا های ایران که بعد از جنگ نوم جهانی توسط شورویها ضبط شده بود حادش نیستند که بتوانت پروژشان را تصادفی محسوب کرد. تمام این مانور ها و بازیهای سیاسی را باید در همان چهار چوب منافع دولتی شوروی جستجو کرد که در تقابل با مبارزات ملی، ضد خارجی و استقلال طلبانه مردم ایران به رهبری دکتر مصدق تبارز می یافت. آنچه مربوط به فعالیت های جنبش های چپ میباشد دیدگاه و برخورد رهبری شوروی در این باره بشدت چنیه محافظه کارانه داشت و راهنمای عمل آنها بر اساس همان سیاست یاننده، بستگی به میزان خدماتی داشت که احزاب چپ در روند مبارزاتی خود به نفع مصالح شوروی انجام می دادند. در عین حال اگر فعالیت های این احزاب، بخصوص در کشور های همسایه شوروی مثل ایران، در نتیجه تشدید تضاد های جامعه به شیوه مبارزات قهرآمیز و برخورد های مسلحانه کشیده میشد (که در اوضاع و شرایط آن روزی ایران چنین امکانی وجود داشت) با اصول سیاست شوروی در تضاد قرار میگرفت. شورویها در چنین مواردی حساسیت و محاسبات خاص خود را داشتند. چون از یکسو بر اساس همبستگی بین المللی جنبش کارگری و بعنوان قدرتمندترین دولت سوسیالیستی موظف به کمک همه جانبه به حزب برادر و به پشتیبانی از آن در صعته بین المللی بودند که در صورت عدم تکین به آن، اعتبار و حیثیت خود را از دست می دادند و از سوی دیگر اگر به تعهدات خود عمل میکردند، پشتیبانی از عملیات قهرآمیز و برخورد های مسلحانه در همسایگی خود، در کشوری به آن اهمیت جغرافی - سیاسی آنها را با دولت های غربی درگیر مینمود که با سیاست شوروی در تضاد بود. بنابراین اتخاذ همان تصمیمات و تدابیر پراگماتیستی، مناسبترین تاکتیک سازشکارانه استتار شده با وقایع آن روزی بود.

مواضع شورویها در نهضت چنگل و در ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان در گواه برجسته و روشن در فاصله زمانی ۲۵ سال هستند.

مسئله دیگری که میتواند رابطه مستقیم با سیاست سازشکارانه شورویها در جریان کودتای ۲۸ مرداد داشته باشد وفات استالین در اواسط اسفند ماه ۱۳۲۹ میباشد. زیرا در فاصله زمانی معینی در رهبریت شوروی يك

نوع پرزخ و یا خلائی ناشی از فقدان مرد خودکامه ای که شخصیت او دهها سال مورد پرستش همگان بود بوجود آمده بود که دستگاه رهبری حزب در حالت نیمه بحرانی و بطوریکه بعدها روشن گردید با هیجانات و تشنجاتی سرگرم تجدید سازمان و اگر بخواهیم ساده تر بیان کنیم به يك خانه تکانی بنیادی در سطح مقامات بالای حزب و دولت مشغول بود که به احتمال قوی تقارن آن با وقایع پرتلاطم مرداد ۱۳۲۲ نمیتوانست در اتخاذ تصمیمات بی اثر باشد. در هر صورت هیچ عذر و بهانه ای برای ملت ایران که نهضت ملی و ضداستعماری وی در یکی از سرنوشت ساز ترین لحظات تاریخ چنین معصومانه قربانی شده است ذره ای اعتبار ندارد.

بنظر من اینها بودند انگیزه شورویها که شما در سؤال خود مطرح کردید. آری تاسف و بدبختی آنهاست که استراتژی قدرت های بزرگ امپریالیستی انگلیس و امریکا که در توطئه مشترک آنها برای براندازی حکومت دکتر مصدق متجلی بود در يك برهه زمانی با خواستها و اهداف سیاسی شورویها همخوانی پیدا میکند که برای ملت ایران بدبختی بزرگی به «ارمغان» آورد.

در اینجا میل دارم سخنانم را با نقل قول کوتاهی که از کتاب «کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲» سرهنگ نجاتی به اسانت گرفته ام، همراه سازم: [ریچارد کوتام استاد دانشگاه امریکایی که در دوران حکومت دکتر مصدق در سفارت امریکا خدمت میکرد در کتابی تحت عنوان «ناسیونالیسم در ایران» ضمن تأیید سیاست ضد مصدقی شورویها و نقشی که حزب توده در اجرای این سیاست بعهده داشت مینویسد: «... غرب باید از تاکتیک شوروی در ایران بسیار سپاسگزار باشد.»]

راه آزادی: وقتی مواضع کیانوری را با توجه به همین نامه های منتشره، قطعنامه پلنوم چهارم و سایر مدارک مرور می کنیم ظاهراً در حرف و عمل موضع وی حمایت از مصدق است. مثلاً او در مکالمات تلفنی خود در روز کودتا از مصدق میخواهد تا طی اعلامیه ای کوتاه از رادیو، مردم را به کمک و پشتیبانی دعوت نماید. این اقدامات دارای انگیزه های مثبتی است که با نقطه نظر و نتیجه گیریهای شما تناقض دارد.

آذرتور: کاملاً طبیعی است! زیرا مطالبی که من با اتکاء به اسناد و نیز استدلالهای خود بیان می کنم با آنچه که تاکنون درباره آنها گفته و نوشته شده است مغایرت دارد. من در پاسخ شما کوشش میکنم با همان رویه قبلی حوادث روز کودتا را با آنچه که ماهها و سالها درباره این واقعه ساخته و پرداخته شده است ازهم جدا سازم اگرچه خواه ناخواه و بطور عمد تداخلی بین آنها صورت گرفته است.

نقطه مرکزی در اینجا مکالمات تلفنی است که گویا بین کیانوری و دکتر مصدق در روز کودتا بعمل آمده است و مضمون این مذاکرات بستمایه و مأخذ اصلی قضاوتها و تحلیل های بعدی گردیده است. حال اگر دلایل قانع کننده ای ارائه شود که این ارتباطات

تلفنی افسانه ساختگی برای فریب، اغفال و گمراه ساختن افکار از حقایق امور بوده است نتیجه منطقی و چبری جز این نمیتواند باشد که تحلیل های مبتنی بر يك افسانه تخیلی خود بخود از درجه اعتبار ساقط است. در این راستا، مهمترین مدارکی که میتوان با اطمینان به آنها استناد کرد، نامه هائیکست که در شماره های قبل راه آزادی منتشر گردیده است. بطوریکه همه میدانند این نامه ها در پاسخ ده نفر اعضای کمیته مرکزی مقیم خارج است که از ۵ نفر اعضای هیئت اجرائیه مسئول در ایران گزارش وقایع کودتا را خواسته بودند.

نامه اکثریت هیئت اجرائیه درباره جلسات روز ۲۸ مرداد حاکی است:

(کیانوری در مخالفت با اعتصاب عمومی بمنظور ریختن مردم به خیابانها اصرار داشت که قبل از کسب خبر از مصدق اقدامی نشود و بدین ترتیب تا ظهر که تماس با مصدق ممکن نشد، نتوانستیم تصمیم بگیریم و بعد از ظهر که برای مشورت با رفقای تهران جلسه تشکیل دادیم مصدق ساقط شده بود.)

این جملات سیاه روی سفید که کیانوری نیز قبل و پس از خروج از ایران صحت آنها را تأیید کرده است، به وضوح بر این واقعیت اشاره دارند، که در روز کودتای ۲۸ مرداد

تماس با مصدق ممکن نشد. این گزارش بدون ذره ای ابهام صریح و روشن است.

نامه دیگر گزارش هفت صفحه ای قطع بزرگ کیانوری بخط خود او میباشد. با اینکه وی بطور بالقوه با نفوذ ترین فرد هیئت اجرائیه و تعیین کننده مشی تاکتیکی حزب در روز کودتاست و بهمین جهت سه بار مکالمات تلفنی (ادعائی) با دکتر مصدق به ابتکار و پیشنهاد او صورت گرفته است:

پس چرا و چگونه در گزارش مفصل خود که عمدتاً مربوط به فعالیت و اقدامات هیئت اجرائیه در روز کودتای ۲۸ مرداد است کوچکترین اشاره ای به این ارتباطات تلفنی نمیکند؟ تکرار میکنم: سه بار مذاکرات تلفنی یکی از مسئولان درجه ۱ حزب با نخست وزیر کشور و رهبر نهضت ملی ایران در روز کودتا. آیا میتوان مسئله ای با این اهمیت را دور زد؟ یا يك کلمه درباره آن نگفت و سکوت نمود؟ این سؤال يك پاسخ بیشتر ندارد و آن اینست که در تاریخ تنظیم این نامه هنوز افسانه تلفن های کذابی ساخته و پرداخته نشده بود. کیانوری در همین نامه مفصل، نظری ابراز میدارد که این حقیقت را خود به اثبات میرساند. او در انتقاد به تحلیلی که اکثریت هیئت اجرائیه کمی بعد از پیروزی کودتا بعمل آورده است و این بار آنها هستند که ترس مصدق و احتمال سازش او را با ارتجاع در صورت پمیدان آمدن توده ایها به میان می کشند مینویسد: «درباره ترس

مصدق از ما بنظر من از ساعت ۱۱ و بخصوص از ظهر بیحد دیگر بی پایه است و مصدق آماده بوده است همه گونه کمکی از ما بپذیرد.»

در حالیکه در همان زمانهای گفته شده مضمون تلفنهای ادعائی کیانوری درست

عکس این اظهار نظر است. توجه کنید:

[مصدق در ساعت ۱۱ جواب میدهد و اگر شما به میدان بیائید زد و خورد و برادرکشی میشود و من مجبورم دستور سرکوبی بدهم. خونها ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را بعهده نمیگیرم و بازهم در ساعت ۱۲ مصدق پاسخ میدهد «فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست و جریانی که در شهر میگذرد بزرگی خاموش میشود. نباید نفت روی آتش ریخت». آخرین تلفن در ساعت ۱۴ است که مصدق میگوید «آقا همه به من خیانت کرده اند... شما اگر کاری از دستانتان برمی آید بکنید.»]

این روایات همه از سوی کیانوری نقل شده است. اختلاف و ضد و نقیض گویی بقدری آشکار است که هیچگونه نیازی به تفسیر اضافی ندارد. اگرچه موارد بیان شده برای اثبات دروغ و ساختگی بودن ارتباطات تلفنی در روز کودتا با نخست وزیر کافی است با این حال از نظر اهمیت فراوانی که این مسئله دارد قسمتهای عمده تاریخچه و چگونگی برقراری این ارتباط تلفنی را از قول خود کیانوری که در جزوه «حزب توده ایران و دکتر مصدق» شرح داده است بطور مختصر نقل می‌کنم. او می‌نویسد:

«بیبست و یکم مرداد، در ساعات نزدیک به نیمه شب سرهنگ مبشری بمنزل من آمد و اطلاع داد که مقدمات اجرای يك کودتا در لشکر گارد و سایر واحد های مورد اطمینان شاه مخلوع فراهم شده است. از همان منزل من کوشش کردم با دکتر مصدق تماس بگیرم. برای اینکه اطمینان او را به درستی منبع خبر مطمئن سازم، همسر من مریم، که بستگی و آشنائی با دکتر مصدق و خانم دکتر مصدق داشت به اندرونی تلفن کرد و خانم را خواست و بوسیله خانم دکتر مصدق دکتر را پای تلفن خواستیم... ما این راه ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ کردیم. روز ۲۳ مرداد بازهم سرهنگ مبشری به منزل من آمد و خبر قطعی کودتا را داد. همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق ارتباط گرفتم و کودتا عقیم ماند. ساعت ۱۰ شب ۲۴ بازهم سرهنگ مبشری خبر کودتا را که ساعت ۲۴ شروع خواهد شد خبر داد و من از همان راه به دکتر مصدق اطلاع دادم که البته کودتای ۲۵ مرداد شکست خورد. ما میدانستیم که حتماً کودتا دو مرتبه شروع خواهد شد...»

بود یا نبود این سه بار ارتباط تلفنی قبل از کودتای ۲۸ مرداد فعلاً مطرح و مورد توجه نیست. اما چگونگی ایجاد ارتباط از راه اندرونی و تعمیم و تاکید بر اینکه این شیوه و راه ارتباطی بهمین شکل تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ گردیده بود مهم است. زیرا میتوان گفت، در جو آرام شبانه، مکالمه با تلفنی که در منزل شخصی قرار دارد یا دکتر مصدقی که احتمالاً فارغ از فعالیت و کار روزانه مشغول استراحت است، سه بار در عرض چهار روز غیر محتمل نیست. اما در روز پراشوب و طوفانی کودتا، اوضاع شلوغ، درهم و پرهیم، هیاهو و رفت و آمد

اطراف و داخل منزل دکتر مصدق و جلسات پرشور بحث بین نخست وزیر و اطرافیان او (یعنی بیش از ده نفر از سران جبهه ملی و مسئولین دولتی) پیرامون بحران روز کودتا و ارتباطات مداوم تلفنی با ستاد ارتش و شهربانی... با این اوضاع و احوال سه بار تلفن از خارج در ساعات مورد میل و فوری! آنهم از راه اندرونی با نخست وزیر آیا با عقل سلیم چو می آید...؟ خود دکتر غلامحسین مصدق فرزند ارشد نخست وزیر در خاطرات خود می‌نویسد: روز ۲۸ مرداد غرق در نگرانیهای وحشت آور، باوجود تلاشهای مکرر یکبار هم موفق نشد با تلفن منزل پدرش ارتباط برقرار کند و بعد ها فهمید که مادرش را مقارن ظهر با اصرار از خانه خارج ساخته بودند در چنین شرایطی ادعای تماس تلفنی مکرر با مصدق باورکردنی است؟ بعلاوه تلفتهای ساعات ۱۲ و ۱۴ مورد ادعا مقارن حساس ترین فاصله زمانی است که جلسه وسیع مذاکرات و بحث های پر شور و هیجان هیئت اجرائیه با کادر های سطح بالای سازمانهای حزبی تهران، درباره سرنوشت کشور و حزب جریان داشت که حضور دائمی کیانوری را در دفاع از نظریات خود که همان کسب اجازه از مصدق است الزامی می ساخت. این واقعیات را اگر با گزارش هیئت اجرائیه که میگوید «تا ظهر تماس با مصدق ممکن نشد. بعد از ظهر که برای مشورت با رفقای تهران جلسه تشکیل دادیم مصدق ساقط شده بود». مجدداً مقایسه کنیم هیچگونه ابهامی در آن دیده نمیشود. برعکس تناقض آشکار وقتی ظاهر میشود که روایات مربوط به مکالمات تلفنی کیانوری با مصدق را عمل انجام شده فرض کنیم. در اینصورت باید گزارش هیئت اجرائیه را که مضمونش تاکنون مورد تایید همه میباشد ساختگی و کان لم یکن فرض نمود که حتی مصداق «فرض محال، محال نیست» هم در چنین حالتی صادق نیست. فراموش نشود که منبع اصلی وجود مکالمات تلفنی با دکتر مصدق منحصرأ به کیانوری تعلق دارد و بازگویی بعدی آن از طرف این یا آن فرد رهبری از قول کیانوری انجام گرفته است. مضافاً اگر نستگیریهای بسته جمعی و ترخیص کادر های حزب توده ایران را پس از کودتای ۲۸ مرداد درنظر بگیریم که اکثراً اطلاعات خود را از سیر تا پیماز در اختیار مقامات فرمانداری نظامی گذاشتند هیچوقت مسئله ای تحت عنوان مکالمات تلفنی با مصدق که حتی میتوانست در محاکمات دکتر مصدق مورد استفاده قرار گیرد مطرح نشده است. اینک من ضمن تایید و تاکید نظر قبلی خود دائر بر اینکه ارتباطات تلفنی در روز ۲۸ مرداد بین کیانوری و دکتر مصدق واقعیت نداشته است. پس از بررسی چگونگی پیدایش و شاخ و برگ پیدا کردن این افسانه سازی نتیجه می‌گیرم که اگر هم پخش اولیه این شایعه در روز ۲۸ مرداد بیحد در ایران صورت گرفته باشد که بطور یقین میتکر آن شخص کیانوری بوده که بمنظور پوشش عمل بازدارنده و مخرب خود انتشار داده است:

تنظیم، تدوین و تکمیل و بعبارت دیگر بازسازی آن در مهاجرت، پس از مشورت با عوامل و عناصر ذینفع و در راستای هدفهای معین برای طرح در جلسات کمیته مرکزی در مسکو و متعاقب آن پلنوم چهارم وسیع آماده گردیده و با استفاده از شرایط مناسب و مساعد مهاجرت با مهارت و ترسستی بعنوان واقعیتی، به اصطلاح جا انداخته شده است. قبل از پایان پاسخم درباره مکالمات تلفنی، برای تکمیل اطلاع خوانندگان، بی مناسبت نیست اظهار نظر دو نفر از اعضای با نفوذ کمیته مرکزی را در این باره به اختصار بیان دارم.

دکتر فریدون کشاورز در جزوه ای بنام «من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران راه از مذاکرات جلسات کمیته مرکزی در مسکو چنین نقل میکند:

«کیانوری در این جلسات اذعان کرد که تنها او با پیشنهاد اعتصاب و ریختن به خیابانها به این عنوان که اینکار بضرر مصدق تمام خواهد شد مخالفت کرد و اصرار نمود که بدون اجازه مصدق نباید این کار را کرد! اعضای هیئت اجرائیه جواب دادند که کارگران و افراد حزب با فریاد زنده یاد مصدق به خیابانها خواهند آمد و این به ضرر مصدق نمیتواند باشد. وقتیکه کیانوری از جلوگیری از اعتصاب مایوس شد گفت من پیشنهاد میکنم که بروم به دکتر مصدق تلفن کنم و ببینم عقیده او چیست؟ او رفت و بعد از ساعتی برگشت و گفت دکتر مصدق میگوید من مسلط بر اوضاع هستم و هیچ کاری نکنید» کشاورز چنین ادامه میدهد:

«چه کسی شاهد تلفن کردن کیانوری به مصدق بود؟ او تنها رفت چه کسی میتواند ثابت کند که او به اربابان خود تلفن نکرده یا با آنها ملاقات ننموده برای آنکه به آنها خبر بدهد که او مشغول جلوگیری از اقدامات حزب برای پشتیبانی از مصدق است؟ وانگهی در این موقع تلفن خانه مصدق قطع شده بود تلفن چه فایده داشت»

احسان طبری در کتاب «کژراهه» پس از شرح مختصری از پیشنهاد علوی مبتنی بر دعوت کارگران به کوچه ها، موضع کیانوری، تماسهای تلفنی او با مصدق و تلف کردن چهار ساعت وقت می‌نویسد: «آیا این داستان درست است؟ درمورد سراسر اجزاء این داستان سوالات مختلفی مطرح است که تا به امروز حل نشده است... فرضیه ای وجود دارد که شوروی نیز از جریان کودتا مطلع بوده و با آن نوعی موافقت داشته است و عمل بازدارنده کیانوری و هیئت اجرائیه ناشی از این جریان است... بهرجهت تردیدی نیست که در این جا فاجعه بزرگی است که بار دیگر دست ابرقدرتها در آن حس میشود. قطعنامه پلنوم در این موضوع سطحی است و قضایا را افشاء نکرده است.»

به اعتقاد من، به استثنای موارد جزئی غیردقیق، در انطباق هر دو روایت فوق با واقعیات امور، نمیتوان تردیدی بخود راه داد.

ناتمام





# مشارکت در بحث مسأله ملی

بابک امیر خسروی

(بخش هشتم)

مقدمه:

در این مقاله مبحث های زیر مورد بررسی قرار گرفته اند که مکمل موضوعات مقاله های قبلی اند:

- ۱- شاخص ها و ارکان ملیت
- ۲- جایگاه زبان فارسی در بحث ما
- ۳- بررسی يك تعريف: ملت چیست؟

## الف: بررسی شاخص ها و ارکان ملیت

آنچه در بررسی ملت، قبل از هر چیز حائز اهمیت بوده و توجه به آن ضرورت دارد، اینست که: اولاً- ملت به مثابه عالی ترین و پیشرفته ترین نوع همبودی های (communaute) انسانی، از تشکل های اجتماعی تام اولیه چون: طایفه، قبیله و ایل، قوم یا شهر- دولت و نظایر آن تفاوت اساسی دارد. ثانیاً- علی رغم اهمیتی که هر کدام از شاخص ها و عواملی چون «نژاد» و «تبار» زبان، اعتقاد و باور مذهبی، وضعیت جغرافیائی و سرزمین در تکوین ملت ها و تمایز آنها از یکدیگر دارند، هیچ کدام کافی برای بیان و توضیح يك ملت نیستند.

در مورد قبایل و شهر - دولت ها و سایر تجمعات (همبودی ها) اولیه بشری، مسأله ریشه و تبار (معمولاً اصطلاح غیر دقیق نژاد نیز بکار می رود) نقش اصلی داشته است. حال آنکه ملت، درست از هم آمیختگی اقوام و قبایل متعدد به وجود می آید و «نژاد» و «تبار» در آن رنگ می بازد. همان گونه که در بخش های قبلی خاطر نشان گردید و چگونگی آن را در مورد ایران بیان کردیم کمتر ملتی می توان سراغ گرفت که از قوم واحدی سر پرآورده باشد.

مذهب نیز در جوامع اولیه، نقش مشابهی داشته است. به نحوی که «موجودیت گروه اجتماعی ناشی از آن بود. زیرا گروه اجتماعی عبارت بود از توسعه خانواده، و مذهب و مراسم عبادی وی نیز، همان مراسم خانواده بود» ۱۱۷

ولی با گسترش يك جامعه از چارچوب تنگ طایفه و قبیله و قوم به سوی تشکل های وسیع و متنوع باور های مذهبی و دینی اهالی در مقیاس ملی، مذهب به طور کلی نقش پایه ای خود را که در رابطه با قبایل و اقوام داشت، در مقیاس ملت و روند شکل گیری آن، از دست می دهد. ما قبلاً به نقش استثنائی مذهب در انگیزختن احساسات و آگاهی ملی اشاره کرده ایم و تکرار آن را زائد می دانیم. مهم، اجتناب از تعمیم موارد استثنائی و تبدیل آن به يك شاخص ضروری در شکل گیری ملت و بویژه توضیح ملت بر مبنای آنست. دیگر ملت

مسیحی و ملت مسلمان معنی ندارد. مسیحی ها، ملت های متعددی هستند و مسلمان ها نیز ملل مختلفی را تشکیل می دهند. تاریخ، شاهد جنگ های خونینی بین ملت ها، علی رغم یگانگی آنها در دین و مذهب بوده و می باشد. در واقع نقش مذهب در تکوین ملت و به گونه یکی از شاخص های ملیت، غیرمستقیم و از طریق انعکاس در فرهنگ و تاثیراتی است که در رفتار و کردار مردم و آداب و رسوم آنها می گذارد.

زبان مشترک نیز چنین سرنوشتی دارد. اما بی تردید نقش مهم تر و ضروری تری در پیوند و در مناسبات درونی ملت ها برعهده دارد. به هدی که برخی از اندیشه پردازان، به ویژه آلمانی، زبان را چون ملاک اساسی تشخیص ملیت می دانند. فیثته فیلسوف بزرگ آلمان، منشأ ملت را با زبان مادری (Ursprache) و فرهنگ ملی مربوط می کند. می گوید: در زبان و فرهنگ ملی «تامینت ای تجلی دارد که از پیش، طبیعت پیوند های متعدد و نامرئی میان آنان برقرار کرده است.» ۱۱۸ اهمیتی که اندیشه پردازان به نقش زبان و اصل و تبار ژرمنی، در تکوین ملت آلمان می دهند، دلایل خود را دارد و از بحث ما خارج است. اما آنچه مسلم است، چنین ویژگی ها و حالت ها، اساساً در رابطه با اقوام و قبایل صادق است تا با ملت ها. همه کسانی که به زبان فرانسه سخن می گویند فرانسوی (به مفهوم تعلق به ملت فرانسه) نیستند. بهمان ترتیب است متکلمان به زبان انگلیسی، فارسی یا ترکی، سرنوشت و تاریخ از انگلیسی زبان ها، فارسی زبان ها و ترک زبان ها، ملت های مختلف به وجود آورده است. در راه آزادی شماره ۲۳ با ذکر نمونه ها و داده های تاریخی، نشان دادیم که تعیین زبان واحد چون شرط و پایه برای يك ملت بودن نادرست است. تازه در موارد استثنائی هم، «زبان فی نفسه، وقتی عامل ملیت است که به این معنا احساس شود.» ۱۱۹ یعنی وضعی پیش آید تا زبان، در چنین نقشی وارد عرصه سیاست گردد. به همین علت معمولاً نقش زبان چون عاملی در آگاهی ملی، در شرایط تدافعی، نظیر مقاومت در برابر هجوم خارجی و تجاوز فرهنگ بیگانه و تحمیل زبان سلطه گران عرض اندام می کند. خود این مطلب، نکته مهم دیگری را در رابطه میان زبان و ملیت به میان می کشد. و آن نقش نیرو های سیاسی پشت سر آنست، تا در لحظات تاریخی، از زبان سنگری برای دفاع از ملیت بسازند.

نکته مهم دیگری که هانری لوفور، فیلسوف و جامعه شناس فرانسه، در رد زبان «چون شاخص عینی ملیت» خاطر نشان می کند، این است که گروه های ملی گاه زبان اصلی خود را عوض می کنند بدون اینکه بدین خاطر خصالت های ویژه دیگر و آداب و رسوم و غیره خود را عوض کنند. می دانیم که در آذربایجان، در اثر استیلای طولانی ترک ها و به ویژه سلاجقه، مردم آذربایجان زبان معاوره ای خود را که بنا به نظر محققان و زبانشناسان جزو زبان های ایرانی بوده و به «گویش آذری» معروفست، از دست دادند و ترکی آذربایجانی در منطقه متداول شد. بدون آنکه بدان جهت، ملیت ایرانی و احساسات و عواطف ملی ایرانی خود را از دست بدهند. در واقع، ترک زبان شدن و اختلاط مردم آذربایجان با اقوام مهاجر ترک در هویت قومی آنها اثر گذاشت (تغییر زبان) ولی قادر به تغییر هویت ملی آنها (چون ایرانی) نشد و پیوند های عمیق تاریخی و فرهنگی آذربایجانی با ایران، لطمه ندید. شاید با چنین درک و احساسی است که استاد شهریار، شاعر برجسته و محبوب آذربایجان می گوید:

اختلاف لهجه ملیت نژاد بپرکس

ملتی با يك زبان کمتر بیاد آرد زمان.

در صفحات بعد، بخاطر اهمیت و حساسیت مسأله زبان در ایران، با تفصیل نسبتاً بیشتری به آن خواهیم پرداخت.

برخی از نظریه پردازان عواملی چون وضعیت جغرافیائی را عامل تقسیم ملت ها از یکدیگر می دانند و از «سرحدات طبیعی» سخن می رانند. ولی این عامل نیز بیشتر در رابطه با تجمعات اولیه بشری صادق بوده است. می دانیم که تمدن های اولیه در کنار رودخانه ها و پشت های حاصل خیز بوجود آمده اند. تمدن اکدی ها و سومری ها در بین النهرین، عیلامی در خوزستان، مصر در کنار نیل از نمونه های آنست. رودخانه ها معمولاً عامل تجمع انسان ها و کوهها باعث جدائی ها بوده است. خلیج فارس و دریای عمان و بحر خزر در جنوب و شمال ایران نوعی «سرحدات طبیعی» بشمار می آیند. مثال های فراوان دیگری نیز می توان آورد. اما عامل جغرافیائی را پایه يك نظریه علمی در پیدایش و تکوین ملت ها قرار دادن نیز مثل سایر



موارد ناکافی است. بی شک سرزمین، یک ضرورت اجتناب ناپذیر کار و زندگی جماعت‌ها و ملت‌هاست. اما بیش از آن نقشی در ایجاد ملت‌ها ندارد. به عبارت دیگر، نه سرزمین، بلکه انسان‌هایی که بر آن زندگی می‌کنند، سازنده ملت‌ها هستند. به همین علت ارنست رنان، تئوریسین و جامعه‌شناس برجسته قرن نوزدهم که احکام و اندیشه‌هایش در مساله ملت هنوز در دایرة المعارف‌ها و آثار اهل فن منعکس است، در نوشته معروفش: «ملت چیست»، پس از ارائه برهان در رد عواملی چون نژاد و مذهب و شرایط جغرافیایی... به مثابه معیارهای ضروری تعریف ملت، این جمع بندی را ارائه می‌دهد: «نه خاک و نه بطریق اولی نژاد است که ملت را می‌سازد. زمین، بستر و میدان تلاش و کار را فراهم می‌کند و انسان روح آن را. انسان در شکل گیری آن چیز مقدسی که ملت نامیده می‌شود همه چیز است. هیچ چیز مادی برای شکل گیری آن کفایت نمی‌کند.» ۱۲۰ ارنست رنان ملت را «یک همبستگی بزرگی» می‌داند که «برپایه فداکاری‌هایی که صورت گرفته و نیز فداکاری‌هایی که هنوز هم آماده آن هستیم...» ۱۲۱ استوار شده است. می‌گوید: «آنچه ملتی را تشکیل می‌دهد، این نیست که همه به یک زبان صحبت کنند و یا به یک گروه قومی تعلق داشته باشند. بلکه عبارت از اینست که در گذشته با هم کارهای بزرگی انجام داده باشند و بخواهند در آینده نیز چنین کنند.» ۱۲۲ اینست اساس و جوهر هر ملت و رمز تشکیل و دوام آن! مولوی این معنا را شش قرن قبل از رنان در اشعار پر حکمت و بشر دوستانه زیر بیان کرده است:

ای بسا «هندو» و «تُرک» هم زبان  
 ای بسا «دوتُرک» چون بیگانگان  
 پس زبان همدلی خود دیگر است  
 همدلی از هم زبانی خوشتر است.

اما آنچه هرگز نباید از نظر دور داشت، اینست: اگر در کشور ما، سرنوشت و تاریخ مشترک، در پرتو افتخارات و پیروزی‌ها و اثرات رنج و مصیبت‌های بیشمار در طول سده‌ها، اقوام و طوایف مختلفی را به هم جوش داده و همبستگی و عواقب عمیق ملی میان آنها بوجود آورده و به تکوین و تشکیل ملت ایران انجامیده است، این دستاورد نباید به معنی نفی و انکار ویژگی‌های محلی و هویت اقوام در برگیرنده آن باشد. لذا دولت برآمده از چنین ملتی، نمی‌تواند نسبت به پیامد‌ها و اثرات ناشی از این تنوع قومی بی توجه بماند. چند زبانی و تنوع فرهنگی از جمله این اثرات است. مساله زبان مشترک فقط در شرایط احترام به زبان‌ها و گویش‌های اقوام مختلف و از طریق جستجوی یک راه حل دموکراتیک و مسالمت آمیز و انسانی معنا می‌یابد. من با تمام احترامی که به زنده یاد دکتر تقی ارانی دارم، مع هذا این فکر او را که متأسفانه اینجا و آنجا و حتی در «راه آزادی» هم به آن استناد می‌شود، که خواسته است: «افراد خیراندیش ایرانی فداکاری نموده برای ازیب بردن زبان ترکی و رایج کردن زبان فارسی در آذربایجان بکوشند»، به کلی نادرست و اصلاً غیرممکن و در تعارض با منشور جهانی حقوق بشر می‌دانم. دانشمند بزرگ، احمد کسروی، هم ولایتی تقی ارانی نیز متأسفانه اندیشه مشابهی را ابراز کرده، خواست و آرزوی خود را چنین بیان می‌کند: «... زبان‌های گوناگون که در ایران سخن رانده می‌شود، از ترکی و عربی و ارمنی و آسوری و نیم زبان‌های استان‌ها (از گیلکی و مازندرانی و سمنانی و سرخه بی و سدهی و کردی و لوری و شوشتری و مانند اینها) از میان رود و همگی ایرانیان دارای یک زبان (که زبان فارسی است) باشند. این بوده خواسته من و در این راه بوده که کوشیده‌ام.» ۱۲۳

این که چگونه زبان مردم آریایی تبار آذربایجان در گرداب حوادث تاریخی بتدریج و عمدتاً از زمان سلجوقیان به این سو عوض شده است و اینکه به ترکی آذربایجانی سخن می‌گویند، اساساً یک بحث مربوط به تاریخ ایران و سرنوشت مردم آنست و تأثیری در ایرانی بودن و ایرانی ماندن آنها نداشته است. اما واقعیتی را که نمی‌توان انکار کرد و نور زد، اینست که هم اکنون ترکی آذربایجانی، زبان مادری ۱۰ تا ۱۵ میلیون و شاید بیشتر مردم ایرانست که در آذربایجان و سایر نقاط ایران سکونت دارند.

این موضوع به نحو دیگری درباره سایر اقوام و اقلیت‌های زبانی نیز صادق است. حتی زبان کردی که به گروه زبان‌های شمال غرب ایرانی تعلق دارد. و بنا بنوشته واسیلی نیکیتین، صاحب نظرانی

چون گازرونی (که اولین کتاب دستور زبان کردی را در ۱۷۸۷ منتشر ساخت) و نیز کرد شناس معتبر دیگر، سولدینی، «بر مبنای معرفت کاملی که در زمان خود به لهجه‌های مختلف و متعدد زبان ترکی داشتند، روابط مستقیم زبان کردی را با زبان فارسی امروز ثابت» ۱۲۴ نموده اند، باوجود چنین خویشتاوندی، بازم زبان کردی با زبان فارسی امروزی متفاوت است. سایر اقوام ساکن ایران نظیر ترکمن‌ها و بلوچ‌ها و عرب‌ها نیز با معضلات مشابهی روبرو هستند. بی تردید فراگرفتن زبان مادری و تأمین شرایط برای رشد و شکوفائی آن و کمک به توسعه فرهنگ و هنرهای قومی و محلی، مهم ترین مساله اقوام ایرانی و از اهم خواست‌های آنهاست. و چنین خواستی به هیچ وجه در تناقض با ضرورت وجود زبان مشترک برای همه ایرانیان نمی‌باشد. جامعه آزاد و دموکراتیک آینده ایران باید به این خواست پاسخ رضایت بخشی بدهد و میان ضرورت‌های ناشی از تعلق به یک ملت و الزامات ناشی از هویت اقوام تشکیل دهنده آن، سالم ترین و نزدیک ترین رابطه‌ها را برقرار سازد.

**ب - جایگاه زبان فارسی در بحث‌ها.**

جایگاه زبان فارسی در رابطه با موضوع بحث ما، از مسائل مورد اختلاف و جدل است. کسانی که هنوز بر مقوله‌های چون کشور «کثیرالمثله» ایران باور دارند و از ملت سلطه گر فارس و ملل زیر سلطه غیر فارس در ایران صحبت می‌کنند، گسترش زبان فارسی در ایران را در پهنه ایران ناشی از زور و سرنیزه «اشغالگران فارس» می‌دانند. اما حقیقت چیست؟ مکث کوتاهی روی این مساله ضرورت دارد.

می‌دانیم زبان فارسی در آنکه اینک اکثریت مردم ایران بدان سخن می‌گویند، از قرن سوم به بعد در خراسان شیوع یافت که از نظر قومی، پارت‌های آریایی تبار بودند که بنا به مورخان و محققان، حتی نسبت به دو قوم آریایی ساکن در غرب ایران: مادها و پارس‌ها، تفاوت محسوسی داشتند. فارسی در آن به همت حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل ایرانی در خراسان و مشرق ایران، مبنای زبان رسمی و سپس ادبی و علمی قرار گرفت و بتدریج و طی قرن‌ها، گویش‌های محلی دیگر، از جمله «پارسیک» (زبان قوم پارس در جنوب غربی ایران) و «پهلوانیک» (زبان قوم پارت در خراسان)، جای خود را به آن دادند. چنانچه در بخش‌های قبلی (راه آزادی شماره ۲۳) اشاره کردیم، در دوره‌هایی که خراسان بزرگ و سیستان، به علت دوری از مرکز خلافت و دلایل دیگر، مرکز جنبش‌های ملی ضد سلطه خارجی عرب بود، زبان در آن برابری برنامۀ عرب سازی ایران که به دست بنی امیه (به ویژه به دست حجاج) آغاز شده بود، در سیمای ملی قد برافراشت و با داشتن چنین رسالتی، امرای ساسانی و صفاری به ترویج آن همت گماشتند. در هیچ مآخذی کمترین اشاره‌ای دال بر اینکه زبان پارسی در آن کشمکش با زبان‌های ملی و جانشینان لهجه‌های پهلوی ترویج شده و به ویژه چنین امری یا توسل به زور و نیروی صورت گرفته باشد، وجود ندارند. اما چنین رقابت و ستیزی، برعکس میان زبان‌های فارسی و عربی وجود داشته است. می‌توان این نظر را که اساتیدی چون خانلری و جلال الدین همایی و سایرین مطرح می‌سازند، پذیرفت که زبان فارسی از آن جهت توسط سایرین به عنوان زبان مشترک پذیرفته شد که در رقابت با زبان عربی سربلند بیرون آمد و مورد خواست مردم نیز بود.

دکتر خانلری در اثر پر ارزش خود «تاریخ زبان فارسی»، تشریح می‌کند باوجود استیلای عرب «اکثریت جامعه ایرانی تنها زبان ملی خود را به کار می‌برد و با عربی آشنائی نداشت و طوایف عرب که همراه سپاه اسلام به ایران آمده و یا بعداً به این سرزمین کوچ کرده بودند غالباً از جامعه ایرانی جدا می‌زیستند و با ایرانیان آمیزشی نداشتند.» ۱۲۵ وی سپس توضیح می‌دهد: «زبان عربی تنها میان دیوانیان و ادیبان و دانشمندان، که طبعاً به حسب وضع اجتماعی زمانه، وابسته به دستگاه حکومتی و اداری بودند، رواج داشته و عامه مردم ایران از آن بیگانه بودند.» ۱۲۶ وی توضیح می‌دهد که سیاست ترویج زبان فارسی در دوره سامانیان اگر انگیزه اش عمدتاً بر احساسات ملی و ایرانی گرائی متکی بود، تداوم آن را در دوره‌های بعدی و به ویژه فرمانروائی ترکان غزنوی و سلجوقی، که در این دوره تمایل به زبان فارسی بیشتر شد، نمی‌توانست علتی جز تمکین به تمایل اکثریت ملت به زبان فارسی باشد. ۱۲۷ دکتر خانلری برای نشان دادن اینکه تا چه حد خواست مردم در ترویج زبان فارسی مؤثر

زند و قاچار و پهلوی، که آن را دنبال کردن، هیچ کدام از نظر قومی،

بوده است، نمونه ها می آورد و از جمله سخنان مترجم تاریخ بخارا فارس نبودند.

را شاهد می آورد: «بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت

ننمایند. دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به پارسی

ترجمه کن. فقیر اجابت کردم.» ۱۲۸

رمز مقبولیت و همه گیر شدن و بقاء زبان فارسی دری، از جمله

در زیبایی، رسابدن و توانمندی ترکیبی آن در خلاقیت آثار ادبی

به ویژه در نظم بوده است. دکتر خانلری در بررسی تاریخ و تکامل

فارسی دری، ابتدا در مشرق و شمال شرقی ایران بوده و بیشتر

سخنوران و نویسندگان که نام و آثارشان باقی است، تا ایلیغار مغول

از مردم این قسمت کشور بودند... ۱۲۹ اما در همین ایام تعدادی از

نواحی مرکزی و غربی کشور برخاستند. این عده یا به دستگاه امیران

مشرق می پیوستند و در آغاز با زبان فارسی دری سخنوری

می کردند. ولی «اگر به آن مراکز روی نمی آوردند، بر اثر اعتبار و

رونقی که فارسی دری یافته بود، آن را بر گویش های بومی و محلی

خود ترجیح می دادند.» ۱۳۰ وی از این گروه: قطران تبریزی،

ابوالفتح رازی و عین القضاة همدانی را برای مثال نام می برد.

خانلری تشریح می کند که تا قرن هفتم، مناطق مختلف ایران از

مرکز ادبی آن روز ایران، «یعنی خراسان دور بودند و به این سبب

فارسی دری هنوز میان عموم طبقات رواج و انتشار نیافته بود.

گویش های متعدد محلی در هر قسمت زبان عام مردم بود و تنها

کسانی که اهل علم و ادب بودند فارسی دری را می آموختند و در آثار

دیوانی و اداری و علمی و ادبی به کار می بردند.» ۱۳۱ وی برای

اثبات نظر خود از: «وجود بیت ها و مصراع های در کلیات سعدی

شیرازی که به گویش محلی شیراز است و غزل های از همام

به گویش تبریزی و غزل های از اوحدی به گویش اصفهانی... غزلی

ملحّح در دیوان حافظ با مصراع های به زبان شیرازی» را شاهد

صریحی می داند و دلیل آن می شمارد که «زبان گفتار روزانه این

شاهران با زبانی که در آثار خود به کار می بردند یعنی فارسی دری،

یکسان نبوده است.» ۱۳۲ همه این شواهد، دلیل پذیرش داوطلبانه و

از روی شوق فارسی دری از سوی اهل ادب در بیان و کلام منظوم است.

به خاطر اعتبار و زیبایی و توانایی آن در بیان و کلام منظوم است.

از آنجا که از نقش زیبایی و سهولت ترکیبی زبان فارسی دری

سخن رفت، بی مناسبت نمی داند تجلی را که انگلس از زبان فارسی

می کند، نقل کند. وی در نامه ای که بتاريخ ۶ ژوئن ۱۸۵۲ از منچستر

به مارکس می نویسد، چنین می گوید: «... حال که برای چند هفته

به این مضطرب شرق گرفتار شدم، از فرصت استفاده کردم و بزبان

فارسی مشغول شدم. از زبان عربی تو چیز می ترساند: از سوزی

بی میلی قطری من نسبت به السنه ی سامی و از سوی دیگر این

واقعیت که نمی توان بدون اتلاف وقت فراوان در این زبان بتوفیق

کما پیش مشهودی دست یافت... در عرض زبان فارسی، زبان نیست،

بلکه یک اسباب بازی واقعی است. اگر این خط ناخجسته عربی که در

آن شش حرف پی در پی قیافه همانند دارند و برای حروف مصوته

نیز علامتی نیست، نمی بود، من می توانستم سراپای دستور زبان

فارسی را در عرض ۴۸ ساعت حفظ کنم... برای آیت لینگ

[از تئوریسن های کمونیسم تخیلی که در جستجوی ابداع یک زبان

جهانی بود] یک بدبختی است که فارسی نمی داند [اگر می دانست]

آنجا که در این زبان «زبان جهانی» مطلوب خود را بشکل کامل

می یافت... در هر حال، خواندن حافظ قلندر پیر در زبان اصلی که

به هیچ وجه طنین بدی ندارد بسی مطبوع است...» ۱۳۳ می دانیم که

انگلس به دهها زبان شرق و غرب آشنا بود و به اغلب آنها تسلط

داشت و بی تردید گفتارش از روی معرفت و در عالم مقایسه با

بسیاری از زبان های زنده جهان صورت گرفته است.

از قرن هفتم هجری به این سو، که زبان فارسی دری به زبان

رسمی دولتی مبدل شد، بی تردید مردم بیشتری را به فراگرفتن آن

ترغیب کرد. اما این کار برخلاف انعای برخی افراطیون ملی گوار،

«نتیجه غلبه اشغالگران فارس بر سایرین» ۱۳۴ نبوده است. برای

نشان دادن بی پایه و اساس بودن چنین ادعائی، کافی است خاطر نشان

کنیم که اتفاقاً این تصمیم از سوی دولت های ترک تبار و ترک زبان،

تظیر سلجوقیان و غزنویان اتخاذ شده است. این دولت سلجوقی است

که برای اولین بار زبان فارسی دری را زبان رسمی و دولتی قرار

می دهد. سلسله های آق قویونلو و قراقویونلو، صفویه و افشار و

...

...

...

...

...

...

...



خانواده معنوی است. گذشته آن حاصل خاطره ها، فداکاری ها و افتخارات است که اغلب توأم با سوک و اندوه و تأسف های جمعی است، و در حال حاضر، عبارتست از میل به ادامه زندگی مشترک. ۱۴۱

نقش روابط عاطفی و عوامل احساسی و معنوی میان انسان های یک همبودی (Gemeinschaft=communaute)، که سرنوشت مشترک در طول تاریخ، از ورای حادثه های بزرگی توأم با شادی و رنج، پیروزی و شکست، به وجود می آورد و سرنوشت معنوی و هویت فرهنگی - ملی را شکل می دهد و مردم یک سرزمین را بهم جوش داده به تکوین ملت می انجامد، در مرکز توجه قاطبه اندیشمندان و محققان مقوله ملت قرار دارد. ما در مقاله های قبلی و مناسبات مختلف، بدان اشاره کرده و نمونه هایی را نقل کردیم. در اینجا فقط یکی دو مورد را اضافه می کنیم:

دکتر رشید یاسمی، در اثر ارزشمند خود که قبلاً اشاره کردیم، پس از آوردن مثال ها که ملت های مختلفی وجود دارند که هم زبان یا هم دین و یا از یک نژاد هستند ولی نمی شود آنها را ملت واحدی شمرد، چنین می گوید: «البته زبان و نژاد و دین ارکان ملیت و میخ های خیمه آن هستند ولی نه تنها، نه جمعاً برای تشکیل ملت کافی نخواهند بود...» و سپس تاکید می کند: «استوارترین ستون ملیت، وحدت سرگذشت تاریخی است که با سایر ارکان دست بهم داده معنی ملیت را تمام می کند.» ۱۴۲ رشید یاسمی در تأییدیۀ درک خود از ملت، جمله ای از ارنست بارکر (Barker)، از صاحب نظران معتبر مقوله ملت می آورد که نیلأ نقل می کنیم: «عامل نمو ملیت، سابقه تاریخی و یادگار های تاریخی و شرکت در اصول و افکار معینی است. این امور منجر به مباحثات ملی و فخر اجتماعی و خویشتر شناسی می شود و در نتیجه آن قوم نشانه های مشترکی اختیار می کنند و جشن ها و سرود ها و مراسم واحدی می گیرند تا آن صفات و احساسات را که در باطن شان مضمحل است، به این وسایل آشکار و مجسم کنند.» ۱۴۳ تاریخ باستانی ملت ایران، جلوه این اندیشه ها و تعمق در مقوله ملت است.

با این ملاحظات، اگر بخواهیم به شاخص های عینی و ملموس، نظیر سرزمین و دولت، روح و جوهر ملت، یعنی عنصر انسانی را بدان بیفزائیم، می توان تعریف کلی زیر را از ملت ارائه داد: ملت، همبودی نسبتاً گسترده از انسانها در سرزمین مشترکی است که مرحله قومی را پشت سر گذاشته، سرنوشت و تاریخ مشترک آنها را بهم پیوند داده، احساسات و عواطف و وجدان مشترکی به وجود آورده و به تشکیل دولت واحد سرتاسری توفیق یافته اند.

چنانچه ملاحظه می شود و قبلاً نیز به تفصیل به استدلال آن پرداختیم، این تعریف فاقد تئوداتی چون زبان واحد، مذهب و قوم واحد است؛ آنچه واحد بودنش واقعاً ضرورت دارد: ملت واحد، سرزمین مشترک و دولت واحد است. واضح است برای آنکه ملتی بتواند به حیات خود دوام بخشد، باید بر سرزمینی حاکمیت داشته باشد که نیاکان وی در آن می زیسته به کار و فعالیت و خلاقیت می پرداخته اند. روشن است، وقتی سخن از تاریخ و سرنوشت مشترک اقوامی می رود که به ملت واحدی فراروئیده اند، منظور همه دستاورد های معنوی و فرهنگی آن جامعه است که ریشه در اعماق معنویات و فرهنگ های اقوام و طوایف متشکله آن دارد. در این هم تردیدی نیست که برای برقراری روابط اقتصادی و توسعه و تعمیق پیوند های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و انسانی در درون یک ملت، بر خورداری از زبان مشترک از ضروریات است. اما زبان مشترک به معنای یک زبانی بودن نیست و نباید به قیمت خفه کردن و نابودی زبان های غیر زبان اکثریت تمام شود. آنچه امروز اساسی است، اینست که جامعه آزاد و دموکراتیک آینده ایران توجه لازم به جایگاه زبان های غیر فارس در تبیین هویت اقوام ایرانی بنماید، تا بتوان به معقولانه ترین شکل، چگونگی آموزش زبان های اقلیت قومی و حیطة یکارگیری آنها را در حوزه منطقی ای آنها با آموزش زبان فارسی، چون زبان چاقفاده اکثریت مردم ایران به مثابه زبان مشترک و سرتاسری، چون زبان ملی و دولتی پیوند داد.

منابع بخش ششم و هفتم در آخر بخش هفتم خواهد آمد  
تا تمام

آنست که هر ملت، چون پدیده تاریخی - جامعه شناختی، مشخصه اش درست در تفاوت ها و تمایز هایش با سایر ملت هاست. درست به علت همین تفاوت ها و ویژگی های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، جغرافیائی، تاریخی و آنچه بر سر مردم این یا آن مرز و بوم آمده و سرنوشت تاریخی وی را به وجود آورده است، اقوام و خلق هائی، در روند تکاملی خود به ملت ها فرا روئیده اند. گاه ملت واحدی، در اثر عوامل خارجی (جنگ و الحاق و استعمار) به ملت های جدا از هم، با دولت های متفاوت از یکدیگر سوق داده شده اند. بررسی مشخص، حتی در گستره نسبتاً محدود اروپای غربی، نشان می دهد که شرایط و چگونگی تکوین ملت در فرانسه و انگلستان با آلمان و ایتالیا و اسپانیا تفاوت های فاحش داشته است. تا چه رسد به نحوه و چگونگی شکل گیری آن ها در کشور های باستانی چون چین و ایران و هند و مصر از سوی دیگر، نباید از نظر دور داشت که ملت مانند هر پدیده جامعه شناختی و تاریخی، یک واقعیت جامد و بسته و لایتغیر نیست. از جمله اشکالات تعاریفی چون تعریف استالین از ملت در همین خشک بودن و غیرقابل انعطاف بودن آن می باشد. زیرا با ردیف کردن چند نشانه و علامت گاه بی روح و جان نمی توان واقعیت اجتماعی - انسانی زنده و پویائی چون ملت را در قالب های چدنی ریخت. ما در تقد تعریف استالین (راه آزادی شماره ۲۳) با ذکر نمونه ها به این موضوع پرداخته ایم. لذا در بررسی زیر از تعریف ملت، تلاش ما جستجوی عام ترین و در عین حال اساسی ترین شاخص هائیت است که در تکوین و شکل گیری ملت های قدیمی چون ایران، نقش کلیدی دارند.

بررسی خود را با نحوه نزدیک شدن ادگار مورن به موضوع آغاز می کنیم. وی، منشأ شکل گیری ملت ها را «در ایجاد مجموعه های سیاسی بزرگی» می داند که «مرحله قبیلۀ یا جماعت را پشت سر می گذارند و در چارچوب یک سرزمین، وابسته به یک قدرت مرکزی هستند.» ۱۲۸ مورن، بدرستی چند شاخص را در رابطه با منشأ شکل گیری ملت برجسته می کند:

الف: ضرورت مجموعه های بزرگ: بیانگر گسترده تر بودن آن از محدوده یک قوم و قبیلۀ.

ب: پشت سر گذاشتن مرحله قومی: بیانگر سطح نسبتاً بالای انسجام اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و پیدایش مناسبات و عواطف فراقومی، یعنی ملی.

ج: چارچوب یک سرزمین: به منزله بستری که لازمه حیات و شرط کار هر همبودی انسانی است. پیامد آن، احساس تعلق به آب و خاک معین و متقابلاً احساس حاکمیت بر آن، چون ارضه نیاکان. و از عواقب آن، نضج اندیشه ی حاکمیت ملی و مطرح شدن مقوله تمامیت ارضی.

د: وابستگی به قدرت مرکزی: بیانگر ضرورت دولت و قدرت سیاسی - نظامی وی، به مثابه یکی از عوامل مؤثر در شکل گیری ملت چنانچه قبلاً ذکر شد. ادگار مورن، دولت را «هسته تاریخی - جامعه شناختی ملت» می شناسد. و نقش تاریخی دولت را این می داند که «ارتباطات و اداره سرزمین و اتحاد را آهسته آهسته و با سلطنت، چه از راه جنگ و چه به شیوه صلح آمیز تحقق می بخشد، و با گذشت قرن ها، امکان وحدت قلمرو، فرهنگ و در بیشتر موارد زبان را میسر می سازد.» ۱۳۹ چنانکه ملاحظه می شود، وی عمدتاً روی شاخص های عینی و مادی که در روند شکل گیری ملت ضرورت دارند، انگشت گذاشته است. و از سوی دیگر، داده هائی چون گذار از مرحله قبیلۀ ای، سرزمین واحد و وابستگی به یک قدرت مرکزی و نظایر آن ها، شاخص ها نیست که معمولاً شامل همه ملت هاست و نمی تواند به خودی خود تمایز ملت ها از یکدیگر و ویژگی هر ملتی را بنمایاند. اگر بخواهیم این شاخص ها را در قالب یک تعریف از ملت بگنجانیم، مسلماً باید روح و جوهر هر ملت را بدان ها بیفزائیم. یعنی باید، عامل انسانی را که در پقاء و استمرار همبودی معینی در طول تاریخ نقش اساسی داشته است، در آن وارد کنیم. انسان ها، در پرتو همبستگی ها و به یاری عواطف و احساسات و فرهنگ ملی، که تاریخ و سرنوشت مشترک در آنان پرورش می دهد، روان ملت، و سرزمین و دولت و سایر عوامل عینی، کالبد آن را تشکیل می دهند. شاید با چنین درکی بوده است که ارنست رنان می نویسد: «در ملیت یک جنبه احساسی وجود دارد که جسم و جان در آن واحد است.» ۱۴۰ و باز هم اوست که می گوید «بک ملت برای ما، روح و معنویت و یک





هوا داران این نظریه هر نوع نظام حکومتی که بنوعی وجود این اقلیت ها از طریق قانونی نهادی کند، حکومت های بی ثباتی هستند که در انتها به گرایش های جدائی طلبانه اعتبار و هویت قانونی می بخشند و تمامیت ارضی را به خطر می اندازند.

- راه حل هایی که درست در سمت مقابل، انسجام ملی را امر داوطلبانه خلق های تشکیل دهنده آن می دانند و این حق را برای هر يك از خلق ها قائل می شوند که در صورت عدم تمایل بتوانند کشور مستقل خود را بوجود آورند.

- راه حل های میانی که کوشش می کنند مسئله حفظ تمامیت ارضی ایران بعنوان يك هدف را با سیاست توجه به مسئله اقلیت ها و شناسایی ضمنی یا روشن هویت آنها و قائل شدن نقش فعال برای آنها در چهار چوب خودمختاری محلی، نظام فدرالی یا طرح های مشابه آشتی دهند.

بازتاب این نظریات را می توان بوضوح در مجموعه مقالاتی که پیرامون مسئله ملی در ایران در راه آزادی و سایر نشریات خارج از کشور منتشر شده اند، یافت. در اینجا هدف برخورد و ارزیابی این نظریات نیست، زیرا همگی این بینش ها بر بستر فکری و نظری معینی طرح می شوند و کسری از مجموعه منسجمی را تشکیل می دهند. در آخرین بخش مقاله بیشتر به برخی مسائل تجویز شده در سطح جهانی اشاره خواهد شد و در سطور پایانی کوشش می شود به نکاتی بصورت طرح پیشنهادی اشاره شود.

### نظام فدرالی در برابر واقعیت ها

شاید بیشترین نمونه سازماندهی دولتی و ساختار حکومتی که در این اواخر در چپ ایران مورد برخورد و بررسی قرار گرفت، نظام فدرالی است که از جمله در منشور پیشنهادی چپ دمکرات هم به مثابه راه حل مسئله ملی در ایران بدان اشاره شده است. همچنین در میان طرح های موجود نظام فدرالی شاید تنها نمونه ای است که بتوان آنها در مقابل نظام های متمرکز قرار داد و بسیاری از طرح های دیگر ارائه شده (خودمختاری محلی و یا انجمن های ایالتی و ولایتی) یا آنقدر کلی و مبهمند که جایی برای برخورد مشخص باقی نمی گذارند، و یا نوعی حکومت مرکزی اصلاح شده هستند که در اساس نظام حکومتی را دستخوش دگرگونی جدی نمی کنند. در اروپا بدرستی کلمه DECONCENTRATION یا کلماتی مانند DECENTRALISATION یا FEDERATISME معادل گرفته نمی شود.

نظام فدرالی در میان نظام های سیاسی و سازماندهی حکومت از سابقه کمی برخوردار نیست. آمریکا، سوئیس و کانادا نمونه های بکارگیری این نظام حکومتی هستند. اینک با پست سر گذاشتن ده ها سال از کاربست این نظام در شماری از کشورهای پیشرفته (آلمان، ایالات متحده آمریکا، کانادا، بلژیک، سوئیس، استرالیا و ...) و کشورهای جهان سوم (هند یا نپال) می توان درباره برخی مسائل این نظام حکومتی به داوری نشست.

اگر در حکومت های متمرکز فرد و شهروندان به مجموعه سیاسی واحدی تعلق دارند، در نظام فدرالی فرد ابتدا به گروه اجتماعی ساکن سرزمین مشخص یا گروه های ملی - قومی وابسته است و کشور واحد از تجمع این گروه های غیر همگون شکل می گیرد. ب - کانپ فدرالیسم را نظام هماهنگ کننده فعالیت های خودمختار شماری از اجتماعات انسانی می داند. (B. Knapp 1987, P 31) در نتیجه نظام فدرالی از یکسو در صدد همگرایی این اجتماعات مستقل در قالب کشور واحد است و از سوی دیگر قصد دارد نوعی از حکومت را سازمان دهد که در آن شهروند به نحو فعال تری در اداره جامعه از طریق همبودی که به آن تعلق دارد مشارکت کند. اجتماعات انسانی مورد بحث در حقیقت بخشی از استقلال خود را با تضمین های حقوقی برای يك زندگی داوطلبانه و آزادانه با دیگران فدا می کنند، از اینروست که در نمونه نظام فدرال ما با يك دولت واحد و همزمان گروهی از دولت های خودمختار سر و کار داریم.

این شکل بدیع حکومتی که پیچیدگی ها و مسائل خاص خود را دارد، فقط از مجموعه حقوقی یا چهار چوب سیاسی - حقوقی که کارکرد نظام را تعیین می کنند تشکیل نشده است. فدرالیسم يك فرهنگ سیاسی و يك فرهنگ درك شیوه اداره کشور است. مشکلاتی که امروز نظام های فدرال با آن دست و پنجه نرم می کنند بیش از همه از تضاد میان استنباط تئوریک و فلسفه این شکل حکومتی یا الزامات و عملکرد مشخص دولت های فدرالی تأمین می شوند.

## دمکراسی، تمامیت ارضی و مسأله اقلیت ها در ایران

سعید

### بخش آخر

در چهار شماره گذشته مسائل مربوط به اقلیت های ملی و قومی ایران و نیز جایگاه اقلیت ها در جوامع امروز بشری بطور خلاصه مورد بررسی قرار گرفت. در این مقالات از جمله خواندیم که:

- اقلیت های ملی، فرهنگی، قومی یا زبانی در چند دهه اخیر بطور جدی در سطح جهانی مطرح شده اند ولی نظام های سیاسی موجود در موارد بسیاری، حتی در کشورهای با سنت دمکراسی چالفتاده از یافتن پاسخ های انسانی و دمکراتیک به مسائل این همبود های سیاسی بازمانده اند.

- در تبیین جایگاه حقوقی و سیاسی این اقلیت ها برخورد های گاه بسیار متفاوت وجود دارد و شماری نه چندان اندک از این برخورد بیشتر از مصلحت های سیاسی ناشی می شوند تا برخورد انسانی و دمکراتیک به همبود های انسانی خود ویژه

- دمکراسی ها و نظام های مردم سالارانه بویژه در نظام فکری چپ دمکرات باید برخوردی اصیل و غیر مصلحت جویانه با این مسائل جوامع بشری درپیش گیرند و خواست و تمایل و وجدان و شعور جمعی آنها را ملاک اصلی هرنوع قضاوت و ارزیابی قرار دهند. چپ نو و دمکرات باید بتواند در نظام ارزش نوین خود که بتدریج در حال شکل گرفتن است، جایگاه این گونه مسائل اجتماعی را به صراحت روشن کند.

اتخاذ يك سیاست روشن انسانی و دمکراتیک مبتنی بر خواست و تمایل روشن همبود های انسانی به ناچار چپ دمکرات را در ستیز با گرایش های ناسیونالیستی و قومی گرایانه قرار می دهد. چنین گرایش های افراطی چون طامون به جان جوامع انسانی افتاده اند و بدر جنگ و کینه و خشونت و جدائی در کشورهای ما می پاشند. باید با این گرایش ها به مقابله برخاست.

### کدام راه حل؟

پذیرش وجود مسئله اقلیت های ملی و قومی در ایران خود بخود این سؤال اساسی را به میان می کشد که راه حل این مسئله در چهار چوب نظام سیاسی آتی ایران کدامست و چپ دمکرات باید چه سیاستی در این زمینه اتخاذ کند.

بانظری به برخورد های کنونی در میان نیرو های سیاسی ایرانی که تا حدود فراوانی در سطح بین المللی هم می توان نشانه های آنها را یافت سه نوع «راه حل» می توان بوضوح از یکدیگر تمیز داد:

- راه حل هایی که با نفی آشکار یا ضمنی هویت و حتی موجودیت اقلیت های ملی، قومی، فرهنگی یا زبانی از حکومت های مرکزی قدرتمند و یا نوعی عدم تمرکز «بی خطر» جانبداری می کنند. برای

بسیاری از حکومت های قدرالی در جریان تحول خود بتدریج از اشکال اولیه پدیدایی خود فاصله گرفته اند و گذشت زمان و الزامات آنها را بسوی نوعی تعادل میان دولت مرکزی و قدرت های محلی سوق داده است. به عبارت روشنتر وزن و اعتبار دولت مرکزی البته به زیان دولت های محلی فزونی گرفته است. لند ها در آلمان، ایالات در امریکا و کانادا و کانتون ها در سوئیس کم و بیش سرنوشت واحدی دارند. پ. ژیار در برخورد به واقعیت فدرالیسم در امریکا می نویسد که این جامعه «از آنچه که در ابتدا تصور می رفت، بسیار فاصله گرفته است.» (P. Julliard, p.5).

نظام قدرالی به مثابه یکی از مناسب ترین انواع رابطه شهروند - قدرت سیاسی در جریان عمل تحت تاثیر مجموعه پیچیده ای از روابط میان سازمان های اداری در سطوح مختلف قرار گرفته است. اتحاد داوطلبانه دولت های خودمختار جای خود را به دیوان سلاری مرکزی داده است و نظامی که از کنار هم چیدن این دولت ها شکل گرفته بود، بتدریج از درون خود ابرقدرتی مافوق همگان بوجود آورده است که از طریق کنگره، وزارتخانه ها، بانک مرکزی، ریاست جمهوری... نفوذ خود را در سراسر کشور می گستراند. جنگ ویتنام، جنگ امریکا علیه عراق، وحدت در آلمان، همه پرسی در سوئیس برای پیوستن به بازار مشترک و بسیاری از حوادث مشابه نشان می دهند که مسائل عمده نه چندان اندکی در سطح مرکزی و در ورای واحد های خودمختار و یا لند ها به بخشی از قدرت اداری و اقتصادی - اجتماعی بسنده می کنند. در حقیقت در نظام های قدرالی گرایش به یک قدرت مرکزی بانفوذ و تلاش برای حفظ شکل تقسیم قدرت در سطح دولت های محلی بصورت تضاد دائمی جلوه گر می شود. گرایش اول به «انسجام و وحدت و منافع ملی» اولویت می دهد و گرایش دوم دل نگران لطمه خوردن و ناهنجاری در فلسفه سیاسی فدرالیسم است.

تضاد مورد بحث البته نزد همه عناصر تشکیل دهنده فدرالیسم به یک شکل مطرح نمی شود. اما تجربه نشان می دهد که منافع محلی بطور دائم در برابر «منافع همگان» قرار می گیرد. مثال جالب در این زمینه انتخاب پایتخت کشور در چند حکومت قدرالی است. در امریکا از سال ۱۸۷۱، در استرالیا از سال ۱۹۲۷، در برزیل از سال ۱۹۷۰ و حتی در نیجریه این صحبت بطور جدی در میان بوده است که پایتخت کشور بطور دوره ای عوض شود.

مسئله حساس دیگر مشکل زبان واحد یا زبان رسمی است. در موارد چندی مسئله تفاوت زبانی میان دولت های تشکیل دهنده حکومت فدرال کار را به تقویت گرایش های جدایی طلبانه و یا ستیز های آشکار اجتماعی کشانده است. ف - دلپره می نویسد که دولت بلژیک بخاطر مشکلات قومی و زبانی بناچار ناگزیر است دائماً خود را بازسازی کند. (F. Delpeere, 199D, P117) دولت کنتونی کانادا در سال ۱۸۶۷ بوجود آمده است، ولی مشکل ایالت کبک فرانسوی زبان هیچگاه حل نشده است. در هند تفاوت زبانی سرچشمه بسیاری از جنبش های استقلال طلبانه شمال و شرق کشور است. در یوگسلاوی سابق باوجود رعایت نسبی تفاوت های زبانی، زبان اکثریت به نردبان ترقی اجتماعی افراد تبدیل شده بود. در نمونه شوروی سابق جنگ زبان روسی با زبان های اقلیت ها همواره مسئله ساز بود. تنها تجربه موفق در کشور های چند زبانی سوئیس است. زیرا در این کشور واقعیت چندگانگی در عمل پذیرفته شده است و وحدت در کثرت فلسفه حکومتی را تشکیل می دهد.

### تجربه اسپانیا

تضاد مرکزیت قدرتمند و تمرکز قدرت با اشکال مدرن اداره جامعه از یکسو و با گسترش دمکراسی از سوی دیگر از اعتبار این نوع حکومت ها بشدت کاسته است. از اینرو برای مثال در کشور های پیشرفته تلاش های قابل توجهی برای بستن بابی به اشکال جدید غیر متمرکز حکومتی صورت می پذیرد. این اشکال گاه موارد اشتراک زبانی یا چهار چوب های حقوقی و سیاسی نظام های فدرال دارند. و اما در این انتخاب ویژگی ها و خصوصیات تاریخی، سیاسی و اجتماعی هر کشور نقش مهمی ایفا می کنند.

سازماندهی جدید حکومت اسپانیا مثال جالبی در این زمینه است. قانون اساسی سال ۱۹۷۸ هدف خود را «حفظ و حراست از تمامی مردم اسپانیا و کلیه خلق های آن در رعایت حقوق بشر، فرهنگ و

سنت، زبان و بنیاد های همه این خلق ها اعلام می کند و «حق خودمختاری همه ملیت ها و مناطق تشکیل دهنده اسپانیا» را به رسمیت می شناسد (قانون خودمختاری کاتالون، حزب دمکرات کرستان - ایران، ۱۳۶۸). در این قانون مناطق خودمختار مانند کاتالون از اختیارات قانون گذاری، اجرائی و قضائی وسیعی برخوردارند، قوانین اساسی در سطح مناطق خودمختار به رأی مردم گذاشته می شود و مجالس ملی و پادشاه آنها را تصویب و توشیح می کنند. در کاتالون علیرغم وجود رژیم سلطنتی برای مجموعه اسپانیا، رئیس جمهور انتخاب می شود و منطقه دارای پارلمان و دولت با قدرت گسترده است. در ماده اول این قانون از مردم کاتالون به عنوان یک «ملیت» و «جامعه مختار» یاد می شود. این قانون زبان کاتالون را همطراز زبان رسمی کشور در نظر می گیرد و «جنرالیتات» (منطقه خودمختار) را به مثابه مظهر قدرت مردم می داند. این قانون بجز در موارد انگشت شمار مربوط به مسائل اقتصادی، زندان ها، موزه ها، حمل و نقل، محیط زیست دریا ها قدرت را به جنرالیتات ها واگذار می کند.

### کدام نظام غیر متمرکز

در این اشارات کوتاه می توان جوهر نگرش های سیاسی گوناگون و فلسفه سیاسی حکومت را بخوبی مشاهده کرد. امروز در جهان هرچه بیشتر نظام های غیر متمرکز بصورت مناسبترین نظام حکومتی طرح می شوند. زیرا نظام های غیر متمرکز در اشکال گوناگون خود بازتاب تعمیق دمکراسی در جامعه اند و در مواردی چهار چوب های حقوقی لازم برای احترام به انتخاب آزادانه همیود های انسانی و اقلیت ها را فراهم می آورند. برخورد با این واقعیت در نمونه ایران باید بدون اهمه از روانشناسی صورت گیرد که طی دهه ها هرنوع «تضعیف مرکزیت» را معادل رشد گرایش های جدایی طلبانه تلقی کرده و می کند. نیرو های چپ دمکرات باید به این نکته با صراحت تاکید کنند که بدون این عدم تمرکز، بدون انتقال بخش مهمی از قدرت سیاسی، قانونگذاری، قضایی و اجرائی به مناطق و نواحی مختلف نمی توان از نهایی کردن و گسترش دمکراسی در جامعه سخن به میان آورد. این عدم تمرکز سطوح مختلف مانند یک واحد شهری، مجموعه ای از شهر ها، استان یا مجموعه ای از استانها را دربرمی گیرد. بطور طبیعی در این عدم تمرکز باید به مناطقی که دارای ویژگی های قومی، فرهنگی، ملی یا زبانی هستند برخورد ویژه صورت گیرد. استقرار چنین نظامی نیاز به امکانات، کادر های محلی، ذهنیت روشن نسبت به مسئله نزد افکار عمومی... دارد. ولی باید این روند دشوار را آغاز کرد.

- مسئله دیگر اینست که باید بدون ترس دائمی از امکان جدایی این یا آن منطقه هویت همیود های انسانی خودیوژه و اقلیت ها را به رسمیت شناخت، به آن احترام گذاشت. و به حق مشروع مردم این مناطق تن نداد. با همه اهمیتی که تمامیت ارضی ایران دارد، نباید این مسئله را بصورت امری مقدس و هدفی عالی و بالاتر از همه جلوه گر ساخت. تنها در کشوری می توان با تفاهم و صلح زیست که همه مردم خواهان زندگی در آن باشند. بزور کسی را نمی توان در چهار چوب مرز های کشور نگهداشت. آنچه اساسی و مهم است روانشناسی و خواست و اراده امروز مردم است، این مردم می توانند امروز اشتباه کنند، تحت تاثیر این یا آن نیروی خارجی باشند، گول خورده باشند، اما برای دمکرات ها راهی جز گردن نهادن به این خواست وجود ندارد. عدم پذیرش این واقعیت نتیجه ای جز درگیری، کینه و نفرت و عدم اعتماد و حتی خونریزی و جنگ نخواهد داشت. زبان نو و انسانی چپ در این اندیشه اساسی نهفته است که هیچ امری مقدس تر از انسان و آزادی او وجود ندارد و این خود او و نه هیچکس دیگر است که سرنوشت همیود های انسانی را از طریق مشارکت مستقیم رقم می زند.

چپ دمکرات بناچار در ایران دربرابر ناسیونالیسم و قومی گری محلی قرار خواهد گرفت. بین ایندو گرایش زبان سازش و آشتی وجود ندارد. بنابراین باید آماده و با زبان صویح به رویارویی با این گرایش های تنگ نظرانه برخاست. پیدا کردن زبان مشترک با نیرو های دیگر در این زمینه البته از اهمیت زیادی برخوردار است، اما این توافق نباید به زیر پا گذاشتن اصول و مصلحت گرایی منجر گردد.



# در لابلای مطبوعات ایران

## رهبران جامعه اروپا و نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی

رهبران ۱۲ کشور عضو جامعه اروپا در پایان اجلاس ادینبورگ در اواسط ماه سپتامبر طی قطعنامه ای نسبت به نقض حقوق بشر در ایران و تلاشهای ج.ا. در زمینه گسترش توان تسلیحاتی خود ابراز نگرانی کردند. در این بیانیه از جمله آمده است که بخاطر اهمیت ایران در منطقه، شورای اروپا بر این باور تاکید می ورزد که دیالوگ با ایران باید ادامه یابد. اما این دیالوگ بایستی انتقادی و منعکس کننده نگرانی جامعه اروپا در چند زمینه و بویژه در زمینه حقوق بشر، فتوای قتل سلمان رشدی و تروریسم بین المللی باشد. پیشرفت در این زمینه ها عامل مهمی در تعیین حدود گسترش روابط و اعتماد نسبت به ایران خواهد بود.

واکنش جمهوری اسلامی نسبت به قطعنامه سران جامعه اروپا مانند گذشته اعتراض آمیز بود. خبرگزاری ج.ا. اعلام کرد که خواسته های اجلاس ادینبورگ برپایه عدم شناخت از اسلام بنا شده و فتوای قتل سلمان رشدی نیز بر قوت خود باقی است. قیل از آن نیز آیت اله یزدی رئیس قوه قضائیه ج.ا. اعلام کرد که حقوق بشر در پاره ای موارد با مقررات اسلام سازگار نیست و در این موارد ایران هیچگاه قوانین خود را با حقوق بشر انطباق نخواهد داد. برخی از ناظران پس گرفتن امضاء ایران از پای میثاقهای بین المللی حقوق بشر و کنار رفتن ایران از ارگانهای بین المللی را منتفی میدانند.

## کشف يك گورستان باستانی

بنوشته مطبوعات ایران يك گورستان باستانی که هفت هزار سال قدمت دارد یعنی از دوران پنج هزار سال قبل از میلاد مسیح در منطقه ای بنام شهر سوخته در سیستان و بلوچستان کشف شده است. این گورستان که شامل نزدیک به ۲۰ هزار قبر و صد هزار اسکلت می باشد، نشانه ای از وجود تمدن بزرگی در جنوب شرقی ایران در هفت هزار سال پیش یعنی دو هزار سال قبل از تمدن مصر و عصر حجر در اروپا می باشد.

## باز هم افزایش قیمتها

روزنامه رسالت گزارش داد که بهای کالاها و خدمات طی ۷ ماهه اول سال جاری نسبت به دوران مشابه در سال قبل بطور متوسط ۲۴ درصد افزایش داشته است. بنوشته این روزنامه افزایش قیمتها در ۳ استان هرمزگان، تهران و مازندران نسبت به سایر استانهای کشور بیشتر بوده است و استان همدان پائین ترین نرخ رشد قیمت را در نیمه اول سال جاری داشته است.

می گیرد. فرهنگ عمومی یا به طرف اطاعت و خیانت و یا به چیره خواری و اسارت کشیده می شود یا به طرف گوشه نشینی و عرفان مسلکی.

بعد از پیروزی انقلاب با آنکه روحیه ضد غربی با بیگانه ستیزی از حالت انفعالی درآمده پرخاشگر شده و پنجه به روی امریکا انداخته ولی با اصرار و تکرار چنین تلقین و تبلیغ می شد که نست امریکای جهانخواه و توطئه های سیا در کلیه شئون و امور مملکت حاضر و نافذ بوده و تعمیل ها و تحریکها تماماً از آنجا ناشی شده، خود ما و نست اندرکاران نقش و تقصیری در ناپسامانیا و ناهنجاریها ندارند، مجدداً و با شدت بیشتری بیگانه ستیزی منفی یا انفعالی در فرهنگ و سیاست خارجی ما توسعه یافت.

مهندس بازرگان در پایان این سؤال را مطرح می کند که: هیچ خاصیت و نتیجه از محکوم کردن مستمر و اثبات خیانت و چنایت غربی ها و بویژه امریکا می گیریم و از پرنامه های منفی و مخرب چه عاید ملت و دولت ایران می شود؟ جز آنکه اولاً بر کینه و دشمنی آنان افزوده شده تلافی کنند و محیط تنفس بین المللی به لحاظ همکاریها و روابط سیاسی سرد و زهرآگین گردد. ثانیاً اعصاب و احساسات مردم برانگیختگی دائم پیدا کرده آرامش و کارآیی عمومی لطمه ببینند. ثالثاً با تخلیه عقده ها و ارضاء خاطر ها از طریق دشنام و محکومیت، نیازی به عمل مثبت و مؤثر پیدا نکنند. رابعاً و مهم تر از همه اینکه احساس قدرت و شیطننت فوق العاده برای آنها کرده از خود مایوس تر و از هر اقدام و قیام منصرف تر شوند.

اصلاً فکر اینکه با خصومت و انتقامجویی میشود فتنه و فساد را در زمین و زمان ریشه کن کرد و مستضعفین و مظلومان را به امنیت و سلامت رساند، تصور باطل و موهوم بوده خلاف قوانین خلقت و دور از مشیت خالق است... اگر ما نتوانیم و نخواهیم در جامعه خودمان آزادی و برابری و برادری برقرار کرده و انحصارگری استبداد را کنار بگذاریم، چگونه خواهیم توانست و چه حقی داریم که دم از آزاد کردن و نجات دادن مستضعفان در مقیاس جهانی بزنیم؟

## يك سو نگرى را کنار بگذاريم

مهندس مهدی بازرگان روحیه ضد غربی و بیگانه ستیزی حاکم در ایران و منجمله در میان روشنفکران و نویسندگان ایرانی را در شماره ۷۵ نشریه آدینه مورد بررسی انتقادی قرار داده و اثرات منفی غرب ستیزی در حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور را مورد بحث قرار داده است. مهندس بازرگان در مورد نقش فرنگی ها در استخراج و استحصال معادن زیرزمینی و در اکتشاف و گردآوری آثار تاریخی از جمله خاطرنشان می کند که «من نمی گویم که طمع ورزیها و تجاوزاتشان را حلال کنیم و نست مریزاد بدرقه راهشان کنیم، عدل و انصاف و مصلحت کارمان حکم می کند که هنر و حق آنان را به زبان و دل بیاوریم و تقصیر ها و خیانت های خودمان و غفلت ها و خسارتهای وارده بر یکدیگر را نیز ناپهیز بشماریم هم نقش و وظایف حال و آینده مان را برسیم و هم بجای حرف و حسرت رو به عقل و عمل بیاوریم. اگر آنها چیزهایی را برده اند، چیزهای بهتری را هم آورده اند. امثال عباس میرزا، قائم مقام فراهانی و امیرکبیر یا سید جمال الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری بجای نفرین و ناله و برانگیختن عقده و کینه چاره جوئی پیشه کرده به جبران نقض ها و به اصلاح و ارشاد نفس ها پرداختند...

هنر و خدمت ارزنده تر غربی ها چه در زمینه هنر و فرهنگ و چه در قلمروی اندیشه و انسانیت، عنایت و عشقی بوده است که خیلی بیشتر از مردم به خواب رفته شرق به آثار فراموش شده و به تاریخ کهنه ملتیا ورزیده اند و به تحقیق و تفحص و تجدد در همه زمینه ها روی آورده اند.

مهندس بازرگان درباره پیامد های منفی بیگانه ستیزی یکسو نگرانه از جمله مینویسد: «در قشر های جوان نیز که در هر کشور نطفه های امید و انقلاب را تشکیل میدهند رواج چنین توهم که هیچ اقدام و حرکتی بدون دخالت یا نستور خارجی ها امکان پذیر نیست از خطرناکترین سمپاشیهای یاس و ترس و تلقین های تخدیر کننده بوده، جلوی هر عمل دفاعی، اصلاحی و یا انقلابی را



## زندان اوین بدون زندانی

سیاسی !!؟

در پی انتشار گزارش اخیر گالیندوپل و قطعنامه کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل که در آن از انواع موارد نقض حقوق بشر در ایران و از جمله شمار زیاد اعدام ها، رواج شکنجه در زندانها و پایمال شدن حقوق بهائیان و زنان به شدت انتقاد شده است، روزنامه سلام به نقل از اسداله لاجوردی مدیر کل سازمان زندانهای کشور در واکنش به گزارش رسانه های غرب در مورد وضع زندانهای جمهوری اسلامی اعلام کرد که خبرنگاران داخلی و خارجی می توانند از زندانها بازدید کنند. لاجوردی همچنین شمار زندانیان سیاسی را در پی عفو های اخیر انگشت شمار توصیف کرد و ادعا نمود که در زندان اوین حتی یک زندانی سیاسی وجود ندارد

## لایحه بودجه سال ۱۳۷۲

دولت رفسنجانی لایحه بودجه سال ۱۳۷۲ را که بر ۵۴۰۰ میلیارد تومان بالغ می گردد به مجلس شورای اسلامی تقدیم کرد. کلیه درآمدهای دولت در بودجه سال آینده ۲۲۰۰ میلیارد تومان برآورد شده است که بنوشته روزنامه های تهران ۱۲۰ درصد نسبت به بودجه سال گذشته افزایش نشان میدهد. از کل این درآمد ها ۲/۳ از طریق درآمدهای نفتی و ۱/۳ بقیه از طریق مالیات و سایر درآمدها تامین خواهد شد. درآمد های مالیاتی دولت نسبت به سال قبل ۵۰ درصد افزایش نشان میدهد. هاشمی رفسنجانی اعلام کرد که در بودجه سال آینده دولت امکانات بیشتری برای محرومیت زدایی در نظر گرفته شده است.

## آموزش نظامی کودکان

روزنامه سلام در ستون «الو سلام» به نقل از یکی از خوانندگان روزنامه نوشت که در یکی از مهد کودکهای تهران بعنوان آموزش نظامی کودکان، یک قبضه کلت کمری در اختیار بچه ها قرار داده اند که در اثر شلیک آن یکی از کودکان از ناحیه پا زخمی می شود. روزنامه سلام در پاسخ نوشت که موارد زیادی از این برنامه های غیرقابل قبول وجود دارد و هیچ مرجعی هم به موضوع رسیدگی نمی کند و عده ای هم از درج چنین اخباری در روزنامه سلام تحت این عنوان که بیگانگان از آن استفاده می کنند، انتقاد می کنند.



دمکراسی، تمامیت ارضی و... بقیه از صفحه ۱۹

نزاع های نظری بی پایان برای اثبات یا رد وجود یک خلق، یک اقلیت و یا یک ملت باید به سراغ معیار های جامعه شناسانه رفت و وضعیت کنونی را مینا قرار داد.

ایران سالیان دراز بخاطر همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی از موقعیت استراتژیکی مهمی برخوردار بود. ایران امروز تا حدودی این موقعیت را از دست داده است. این واقعیت جدید هم امکانات نویسی برای رشد در برابر جامعه ما قرار می دهد و هم اثرات یا خطراتی مواجه می کند که پیشتر کمتر امکان بروز آنها وجود داشت. تمامیت ارضی ایران در مقوله این خطرات قرار می گیرد. از همین رو مسئله اقلیت ها که بطور عمده درکنار مرز های ایران ساکنند از اهمیت فراوانی برخوردار است و یکی از محور های مسائل سیاسی ایران در تحولات آتی را تشکیل می دهد.

در نمونه ایران بحث اساسی نباید به راه حل های شناخته شده و یا فرمول های کلی محدود شود. بلکه باید در ابتدا بصراحت چهار چوب عدم تمرکز در زمینه های اساسی مانند قانونگذاری، اجرائی و قضایی را روشن ساخت. این برخورد به ما کمک می کند تا خارج از دعوای سر اسامی و اشکال، بروی محتوای این عدم تمرکز و توجه به حقوق اقلیت ها به توافق رسیم و راه حلی ایرانی با ویژگی های کشور خودمان پیدا کنیم.

بحث های حقوقی - سیاسی درباره اینکه چه کسی ملت است، یا ملیت کیست، یا اقلیت ملی و قومی کدامست و... بسیار کشنده و بی پایان اند. به همین دلیل هم هیچ تعریف جامع و همه پسندی تاکنون از این مفاهیم ارائه نشده است. بجای بحث های تاریخی و یا

پایان

ایپانماه ۱۳۷۱

نامه امیر انتظام ... بقیه از صفحه ۵

نکته جالب توجه عکس العمل سریع جمهوری اسلامی و لحن آنست. کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی، در بیانیه ۱۶ آذر ماه، پس از آنکه طبق معمول، اقدامات این چنینی و روش کمیسیون امور اجتماعی و انسانی را مفروضانه قلمداد می کند که «هدفی جز جلوگیری از نهایی کردن قوانین اسلامی و آسیب رساندن به استقلال و حاکمیت ایران ندارد» و پس از «افتخار به سیستم قضائی اسلامی جمهوری اسلامی» اعلام می کند: «هر سازمان مستقل و بی طرفی را که بخواهد به دور از ملاحظات سیاسی و پیشداوری، با واقعیت های نظام اسلامی آشنا شود، با آغوش باز می پذیرد». جالب تر از آن، سخنرانی اخیر اسداله لاجوردی دژخیم زندان های جمهوری اسلامی است که با وقاحت از «رعایت حقوق بشر و اصول انسانی» در مورد زندانیان سیاسی صحبت می کند و برقراری «ملاقات های خصوصی زندانیان با

خانواده هایشان و استفاده از مرخصی های طولانی ۷ ماهه زندانیان» را شاهد می آورد. امتنانی هرچه بیشتر به رعایت حقوق بشر هستیم.

همین نامه امیرانتظام که می گوید ۱۲ سال است که از دیدن همسر و فرزندان خود محروم است، دروغ این جلاد بی وجدان را برملا می کند. لاجوردی نیز اعلام می کند: «کلیه زندان های کشور به روی تمامی مدعیان حقوق بشر و خبرنگاران داخلی و خارجی باز است». حال آنکه می دانیم، جمهوری اسلامی حتی از سوئمن مسافرت گالیندوپهل به ایران جلوگیری کرد و تقاضای خروجی از سازمان عفو بین المللی را برای بازدید از زندان ها و زندانیان، همواره رد کرده است.

آنچه به هرحال در دید او، از پاسخ سریع کمیسیون خارجی مجلس شورای اسلامی و همین تظاهر لاجوردی و آمادگی مقامات برای بازدید از زندان ها برمی آید، همانا شکنندگی رژیم در برابر فشار افکار عمومی جهانی و نهاد های بین المللی، به ویژه وابسته به سازمان ملل متحد است، در عین اینکه ما هم زمان، شاهد نشانه های جدی از عقب گرد

ب.ا مهرداد

# راه ایران

## به سوی

## دمکراسی

### قسمت اول

#### بیژن فهیمی

ما باید از چیز هائی سخن بگوئیم که همگان می دانند، اما کسی را یاری سخن گفتن از آن ها نیست. لئون تولستوی

اهمیت و نقش دمکراسی در تکامل و رفاه جوامع امروز بر اکثر فعالین سیاسی و روشنفکران ایرانی روشن است. نسل امروز روشنفکر ایرانی که خود تجویبیات دردناکی از دیکتاتوری و خفقان در ایران را دارد، با فروپاشی دیکتاتوریهای کمونیستی در شرق و تجربه دمکراسی های غربی - بویژه در مهاجرت - به ضرورت دمکراسی پایبندی بیش از پیش یافته است.

آزادیخواهی و دمکراسی گرائی در میان اکثریت علاقمندان مسائل اجتماعی پدیده ای تازه است. تا همین چند سال پیش «دیکتاتوری پرولتاریا» و یا «دیکتاتوری آریا مہری» امری مقدس به شمار می آمدند. از همین رو عجب نیست که دمکراتیسم رایج با ساده انگاری، یک سو نگر و خوش باوری همراه باشد. این «بیماری کودکی» در دمکراسی عوارض خود را هم بر برنامه های دراز مدت بسیاری از سازمانهای سیاسی و هم برخورد به مسائل روز از جمله عملکرد حکومت رفسنجانی گذاشته است.

### «پروسترویکا» یا «گلاس

### نوست» کدام مقدمند؟

دمکراسی یکی از ملزومات جامعه مدنی و شکوفا می باشد. بدون آزادی و حق انتخاب فردی، بدون شکوفائی اندیشه های نو و

و سایر جمهوری های سابق شوروی را با خطر کودتای نظامی، فاشیسم و عوام فریبی های سیاسی روبرو کرده است. امید برای آرامش و سازندگی در آنچه زمانی شوروی نامیده می شد البته وجود دارد اما جای تردید بسیاری است که این راه باید با چنین رنج بزرگ انسانی و با چنین شکل دردناکی طی می شد.

این روند در چین شکل دیگری داشته است. اصلاحات جدی از توسی که «پرسترویکا» قولش را داده بود، ساهاست که آغاز شده است. باوجود اینکه مسائل و کمبود ها عظیم و تردید درباره سرنوشت روند اصلاحات پس از تنگ شیا توپینگ بسیار است، اما سطح زندگی مردم در دهه اخیر بهبود بسیار یافته و رشد اقتصادی کشور تحسین بسیاری را برانگیخته است. به دمکراسی سیاسی میدان داده نشده و در همین مسیر تظاهرات دانشجویی سال ۸۹ با خشونت سرکوب گشت. به عبارت دیگر در مدل چینی برچیدن کمونیسم پرسترویکا بر گلاس نوست مقدم بوده است.

خلاء ناگهانی قدرت پس از برچیده شدن دیکتاتوری و دمکراسی نهادهی نشده و سطحی در بیشتر موارد به فراروشی دیکتاتوری نوع دیگر (معمولاً تازه نفس تر و تهاجمی تر)، جنگ داخلی و هرج و مرج و میدان داری عوام فریبان سیاسی و بالا گرفتن تخاصمات قومی و مذهبی منجر می شود.

در منطقه قفقاز، آسیای مرکزی و یوگوسلاوی فروپاشی سیطره کمونیستی به سرعت به درگیریهای قومی و ملی مبدل گردید. کمونیستهای قدیمی و دیگر فرصت طلبان سیاسی از ناپختگی سیاسی مردم و پتانسیل شورش گرایانه ناشی از سالها اختناق بهره جستند و مردم را پیرامون شعار های ناسیونالیستی گردآوردند. امری که ناگزیر به درگیری با ملت ها و اقوام همسایه منجر شد و تمام برنامه اصلاحات و نوسازی را به بن بست کشانید. بن بست که خلاصی از آن از جمله در قره باغ، منطقه فرغانه و یوگوسلاوی سالها به درازا خواهد کشید.

در الجزایر باز شدن فضای سیاست، پیش از آنکه زمینه های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن آماده شده باشد به سرعت به گسترش جنبش بنیادگرایانه مذهبی انجامید. این جنبش پنهان نمی کرد که دمکراسی را تنها وسیله ای برای ایجاد حکومتی غیردمکراتیک می داند.

در مواردی چون لهستان و فیلیپین که دمکراسی باوجود همه مسائل به حیات خود ادامه داده است دولتهای ضعیف و پارلمانهای پراکنده و متشنج نتوانستند گام جدی برای اصلاحات در کشور بردارند.

هرچه از مناطقی مثل اروپا که دمکراسی های تثبیت شده و اقتصاد نیرومند دارد دور می شویم شانس بقاء دمکراسی های زودرس کمتر و کمتر می گردد.

تجربه تاریخی دمکراتیزه شدن تدریجی جوامعی که حکومت های امرانه «معمول» داشته اند به مراتب موفقیت آمیز تر بوده

شرکت کمابیش فعال مردم در زندگی اجتماعی پیشرفت جامعه از مرحله معینی جلو تر نخواهد رفت و رکود و تباہی دامن گیر آن خواهد شد. بعلاوه دمکراسی بخودی خود نیز هدفی ارزنده است. اما نباید فراموش کرد که دمکراسی پیش شرطها و عوامل تکمیل کننده ای نیز دارد که بدون آنها دمکراسی به پیشرفت جامعه کمک نخواهد کرد و آزادی کوتاه مدت و سطحی خواهد بود. به بیان دیگر دمکراسی هم علت تکامل یک جامعه و هم معلول آن می باشد.

هرچند که در استنتاج از تجارب گذشتہ برای آینده باید محتاط بود اما نگاهی به تجارب سالهای اخیر در جوامعی که مساله دمکراتیزه کردن را همزمان با مسائل عمده دیگر سیاسی و اقتصادی در برابر خود داشته اند، آموزنده است. در این زمینه مقایسه شوروی و چین می رود که به مثال کلاسیک مبدل گردد:

در شوروی اصلاحات بطور عمده با گشایش سریع فضای سیاسی و علمیت، به اصطلاح با «گلاس نوست» آغاز گردید. در حالی که اصلاحات سیاسی و اقتصادی دیگر با سهل انگاری برگزار شد. مشروعیت و کنترل نیرو های حاکم بر جامعه یعنی دولت مرکزی و حزب کمونیست به سرعت از هم پاشید بدون اینکه کنترل جدیدی جای آنها گرفته باشد. مردم بجان آمده از کمبود ها و دیکتاتوری و تمرکز بیمارگونه دیگر به هیچ انضباط و تمرکز تن در نمی دادند و نظم کهن را نه نظم نو که هرج و مرج و رنج عظیم انسانی پی آمد آن جایگزین گردید. چیزی که به نوبه خود دمکراسی نوپا و رنجور روسیه



است. شکوفائی اقتصادی و تثبیت نهاد های سیاسی در آلمان با دوران «بیسمارک» موسوم به صدراعظم آهنین آغاز شد. همین دوران در ژاپن در «عصر احیاء فیزی» طی گردید. حتی در مدل «انگلساکسون» تکامل اجتماعی که دمکراسی از همان مراحل ابتدائی تحولات شتاب گرفت، این روند شکل تدریجی و با احترام - تا مرز محافظه کاری - به نهاد ها و روابط اجتماعی داشته است.

در میان کشور های «جهان سوم»، کشور های نو صنعتی شرق آسیا در همین مسیر حرکت می کنند. در دوران پس از جنگ جهانی دوم تایوان و سنگاپور شکل خشن و کاملاً دیکتاتوری چون کره جنوبی را نداشتند. اما در هر دو این کشور ها رژیم های ضد کمونیست با محدودیت های گوناگون برای اپوزیسیون و اتحادیه ها و تشکل های هم سود (Interest groups) نوعی حکومت امرانه را با روند شتابان اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و رشد صنعتی ترکیب نمودند. در سالهای اخیر سخت گیری های گذشته آشکارا کاهش یافته، انتخابات شکل دمکراتیک تری پیدا کرده است و اپوزیسیون نقش فعال تری در زندگی سیاسی کشور بازی می کند. در کره جنوبی چنانکه گفته شد دیکتاتوری خشن تری از جمله در دوران ژنرال پارک برقرار بود. در همین دوران حکومت پارک بود که اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و رشد صنعتی پیامد آن شتاب گرفت. با وجود اینکه برای بسیاری از ماکره جنوبی با صنعت های خشونت آمیز زد و خورد میان دانشجویان و پلیس تدامی میگردد، فشار سیاسی به مراتب در سالهای اخیر کمتر شده و نقش اپوزیسیون بطور چشمگیر افزایش یافته است. در هنگ کنگ که سالها زیر کنترل استعمار انگلستان اصولاً رای گیری و انتخاباتی در بین نبود. اما آزادی مطبوعات بطور کامل رعایت می شد. از چند سال اخیر در این منطقه نیز انتخابات آزاد برقرار شده است و سطح دمکراسی هنگ کنگ از اروپا چیزی کم ندارد. نکته مهم در تجربه کشور های نو صنعتی آسیا این است که حکومت های امرانه بطور عمده به معنی قدرمنشی و قانون شکنی وسیع خود مقامات حاکم و نبود امنیت قضائی و مدنی نبوده است.

البته نمونه های تاریخی تحولات انقلابی و خشن برای نسل یابی به دمکراسی هم بسیار بوده اند و در بسیاری از موارد در هم تنیدگی و پیچیدگی تحولات ترسیم یک رابطه عمومی را ناممکن می کند. اما مسلم اینکه تحولات تدریجی و نهادی شده کم درد تر و پر ثمر تر بوده اند و در هیچ جای دنیا «انقلاب کردیم که از چراغ قرمز رد شویم» به سعادت و رفاه ملت ها نینجامیده است.

## پیش شرط های دمکراسی و

### رفاه در ایران چیست؟

کشور ما پس از ۱۳ سال که از انقلاب

می گذرد، باتوجه به سالها جنگ و سوء مدیریت سیاسی کشور در همه زمینه ها آسیب پذیر و بحران زده است. برای آنکه آزادیهای سیاسی بتوانند به شکل با دوام و کارا در ایران گسترش یابند باید برخی پیش زمینه ها حداقل بطور نسبی آماده شده باشند.

**الف) تجدید سمت گیری اقتصادی:** اقتصاد ایران در چند دهه اخیر بر درآمد نفت استوار بوده و بدون جاری شدن دائمی نفت تدارک کار نهاد های حکومتی و چرخش اقتصاد داخلی با مسائل جدی روبرو خواهد شد. صادرات غیر نفتی ایران عمدتاً محصولات ابتدائی مثل قرض، پسته و پوست و روده است که در بسیاری موارد نیز به زور و ضرب اعمال نفوذ به فروش می رسند. نظام مالیاتی کشور عقب افتاده و به زیان حقوق بگیران می باشد و بخش تجاری با تمام سود های سرسام آور بخش ناپیچی از فشار مالیاتی را بر نوح می کشد. جنگ و سیاست های غلط اقتصادی در دهه اخیر مسائل گذشته را وخیم تر کرده و بنیه مالی نسبتاً خوب کشور را به تحلیل برده است. تورم و بیکاری در کشور بیداد می کند.

احیاء اقتصاد کشور حکومتی قوی را طلب می کند که بتواند برنامه ریزی دراز مدت را پیش برد و از پیاده کردن طرحهایی که در کوتاه مدت موجب خشم مردم و گروههای هم سود می گردد نهراسد. از جمله اصلاحات در دناک و «نامحبوب» لیبرالیزه کردن سیستم قیمت ها و کاهش سوبسید ها، مبارزه با تورم، مالیات گیری مؤثر، ایجاد توازن در بودجه، تجدید ساختار صنایع و تجارت خارجی و سیستم سالم ارزی می باشد.

**ب) مبارزه با رشد جمعیت:** انفجار جمعیت مساله ای است که بدلیل نداشتن بار سیاسی خاص از سوی اکثر جریانهای سیاسی به فراموشی سپرده شده است. حتی پس از انقلاب متأسفانه بسیاری از مسئولین بالا بودن زاد و ولد «مسلمین» را به عنوان برگ برنده ای برای انقلاب اسلامی به شمار می آوردند. چند سالی است که زنگهای خطر به صدا درآمده اند. با رشد وحشت آور حدود سه در صدی، جمعیت کشور هر ۲۰ سال یکبار تقریباً دو برابر می شود. رشد جمعیت تمام اثرات رشد اقتصادی احتمالی را در خود می بلعد و سطح زندگی مردم تنزل می یابد و محیط زیست که به اندازه کافی تخریب شده است، به انهدام بیشتر کشیده میشود.

مبارزه با رشد جمعیت علاوه بر روش های دراز مدت آموزشی و بهداشتی و اطلاع رسانی در کوتاه مدت برخورد قوی دولت را به شکل سیستم مالی و قانونی تنبیهی و تشویقی برای کاهش نرخ رشد جمعیت طلب می کند. این قبیل اقدامات نارضایتی بسیاری از مردم را که در اثر این سیاست ها آسیب می بینند برمی انگیزد چیزی که یک حکومت ضعیف و بی ثبات از پس آن برنخواهد آمد. در شرایط نبود دمکراسی نیرومند و جاافتاده چنین وظیفه خطیری با

یک حکومت کمابیش امرانه است.

**پ) امنیت ملی و سیاست خارجی:** نظم کهنه جهانی میان شرق و غرب از میان رفته و این نه به نظم نوین جهانی بلکه حد اقل تا آخر قرن حاضر به «بی نظمی نوین جهانی» منجر شده است. هنوز کاملاً روشن نیست که سه قطب اصلی قدرت جهانی یعنی ایالات متحده آمریکا، ژاپن و جامعه مشترک اروپا چه مناسباتی با یکدیگر و چه روشی را در مقابل سایر کشور ها درپیش خواهند گرفت. سیاست خاورمیانه ای این قدرت ها و همچنین روسیه و چین نیز هنوز در ابهام قرار دارد.

منطقه خاورمیانه شاید بی ثبات ترین و خطرناک ترین منطقه در صحنه سیاست جهانی باشد. کشاکش سنتی اعراب و اسرائیل هنوز لاینحل باقی مانده است. آینده عراق و صدام حسین زیر سوال است و مساله کرستان ابعاد وسیع تری پیدا کرده است. اختلافات عراق و سوریه با ترکیه بر سر تقسیم آب نجله و فوات می تواند از مسائل جدی منطقه گردد. راه افغانستان بسوی ثبات و آرامش بسیار طولانی و نامطمئن می باشد و خطر تبدیل جنگ های چریکی گذشته به جنگ میان اقوام مختلف (پشتوها، تاجیک ها، ازبک ها و...) بسیار هشدار دهنده است. قوم گرایی در پاکستان میان سندی ها، مهاجرین، پنجابی ها و بلوچ ها بالا گرفته و مناقشات این کشور با هند و مساله کشمیر نیز می تواند برای منطقه مساله ساز باشد.

فروپاشی شوروی و وارد شدن جمهوری های آسیای میانه و قفقاز در معادلات منطقه توازن گذشته قوا را در آسیای جنوب غربی برهم زده است. تغییر سریع توازن قوا و خلاء قدرت در روابط بین المللی همواره عاملی که خطر جنگ و تنش های میان کشوری را افزایش می دهد ارزیابی شده است. قدرت های جهانی و قدرت های منطقه ای (ایران، ترکیه، پاکستان، عربستان، چین، هند و حتی کره جنوبی) به شدت در منطقه فعال شده اند و منافع آنها در موارد بسیاری با یکدیگر در تناقض می باشد. مناقشات ملی و مذهبی و اختلافات مرزی میان جمهوری های سابق شوروی بسیار زیاد و ریشه دار است و به سرعت می تواند کشور های دیگر را که گاه چون ایران و افغانستان یافت قومی مشابهی نیز دارند، وارد معرکه کند.

سیاست خارجی و مبانی امنیت ملی ایران باید با این شرایط جدید انطباق یابد. روابط خصمانه با قدرت های بزرگ که می تواند به بهاء سنگینی برای کشور تمام گردد بهبود یابد و در مناسبات با قدرت های منطقه ای نوعی توازن میان همزیستی و همکاری با نورنمای همکاری منطقه ای از یک سو و هشپاری و آمادگی در مقابل سیاست های توسعه طلبانه از سوی دیگر برقرار گردد. سیاست خارجی موفق در چنین شرایط بی ثبات و نامطمئن، ثبات سیاسی داخلی و یکپارچگی ملی را طلب می کند.

ناتمام

## سمت و سوی سیاست اقتصادی دولت رفسنجانی

### توضیح ضروری:

بدنبال سرمقاله شماره ۲۲ راه آزادی بهرامون بهران اقتصادی در ایران تحت عنوان سمنگیری اقتصادی جمهوری اسلامی: «از چاهی به چاه دیگر» یکی از خوانندگان ما نوشته انتقادی برای روزنامه ارسال داشته است که ما در اینجا به درج آن اقدام می کنیم. اما نظر به اهمیت مضامین طرح شده و از آنجا که این موضوع از مباحث جدی در محافل سیاسی و اجتماعی داخل و خارج کشور است، هیئت تحریریه پاسخ خود را نیز در ادامه همین مطلب منتشر می کند. در این چهارچوب راه آزادی آماده است تا سفحات خود را در اختیار صاحب نظران و علاقمندان مسائل اقتصادی قرار داده تا به موضوع به نمره همتا چانه ای برخورد شود.

### رد سیاست اقتصادی دولت به هر قیمت

#### پاسخی به سرمقاله راه آزادی

مقدمه:

موشکافی وضعیت اقتصادی و راه حلهای مطلوب برون رفت از بحران اقتصادی کنونی در ایران، موضوعی است پیچیده که محتاج برخوردی تحلیلی است که خود را از سطح کلی گوئیها و تورییات رها کرده و پارامترهای مشخص اقتصادی را مد نظر قرار دهد.

متأسفانه هنوز در بین نیروهای اپوزیسیون ایران، آنجا که صحبت از تحلیل سیاستهای اقتصادی و ارائه راه حلهایی در این زمینه است، برخوردی موشکافانه و مشخص صورت نگرفته و بحثها از چهارچوب یک سری فرمولبندیهای کلی و انتزاعی فراتر رفته است. از جمله این بحثها میتوان سر مقاله راه آزادی شماره ۲۲ را تحت عنوان «سمنگیری اقتصادی جمهوری اسلامی: از چاهی به چاه دیگر» را عنوان کرد.

از آنجا که لازمه تدوین سیاستهای اقتصادی مشخص قبل از هر چیز، تعیین یک استراتژی معین و عملی برای رشد اقتصادی است، کوشش شده است که در قسمت دوم این نوشته بحثی تحت عنوان «استراتژی و پیشرفت» طرح گردد. هدف از طرح بحث

مختلف تولیدی، بخصوص سرمایه گذاری بزرگ، مشکل رکود در تولید، تورم و بیکاری در جامعه کنونی ایران، مشکلی نیست که تنها دولت رفسنجانی با آن درگیر بوده و خواهد بود. هر دولت دیگری در شرایط کنونی ایران، با این مشکلات میتواند روبرو باشد. بنابراین با حذف دولت رفسنجانی در تحلیلهای خویش نمی توان راه حل عملی برای وضعیت اقتصادی کشور جستجو کرد. با برکناری این و آن، مشکلات اقتصادی جامعه ایران به خودی خود حل نمی شوند.

سیاست مطلوب اقتصادی که سرمقاله به آن اشاره می کند، متأسفانه آنقدر مجرد و کلی است که ارزش عملی و واقعی خود را از دست می دهد. نویسنده سرمقاله می نویسد: «مسئله اساسی در پیش گرفتن آن سیاست اقتصادی است که همزمان با افزایش تولید و گسترش خدمات، تأمین اجتماعی، منافع ملی، محیط زیست و تأمین امکانات زندگی حد اقل برای مردم میسر شود.»

به اطمینان می توان گفت که چنین سیاست اقتصادی نه تنها مسئله اساسی ایران، بلکه دهها کشور دیگر در حال رشد نیز می باشد. گره کور مسئله که بدبختانه هیچکس، حتی تا سطح بحث و مجادله به آن اشاره نمی کند، اینست که این سیاست مطلوب ذکر شده را چگونه و با چه اهرمها و وسایل مشخص اقتصادی، باید تأمین کرد. یک حزب سیاسی مسئول نمی تواند و نباید با ردیف کردن یک سری کلمات زیبا و مردم پسند، به سیاست گذاری در فرمولهای کلی و انتزاعی بسنده کند. اگر سیاستهای دولت رفسنجانی را بدون ورود به جزئیات آن، بدین قاطعیت محکوم می کنیم، باید در قبال آن یک سیاست اقتصادی مشخص نیز ارائه دهیم.

### طرح بحث «استراتژی و پیشرفت»

چه باید کرد؟ آیا استراتژی پیشرفتی میتوان یافت که دورنمای دراز مدت بهبودی وضعیت اقتصادی ایران را بشارت دهد؟ و اگر آری، پاچه اهرمهای مشخص اقتصادی باید آن استراتژی مطلوب را تحقق بخشد؟ بدون تردید، پاسخ به سؤالات فوق، احتیاج به بحث و مجادله ای طولانی در میان نیروهای اپوزیسیون دارد. هدف از این نوشته، تنها طرح این بحث بگونه ایست که بتوان بطور سیستماتیک، به سؤالات فوق پرداخت. امید است که خوانندگان «راه آزادی» به ترتیبی رشته این بحث را دنبال کنند.

کشورهای در حال رشد بطور عموم و ایران در حالت خاص آن با دو سؤال کلیدی برای انتخاب استراتژی توسعه و پیشرفت روبرو هستند. اولین سؤال دارای ماهیت اقتصادی و عبارت است از اینکه: چه ارتباطی را باید با سیستم اقتصادی بین المللی جستجو کرد؟ دومین سؤال دارای بعد سیاسی و عبارت است از: چه نقشی دولت باید در تکوین و تمدید توسعه اقتصادی عهده دار گردد؟

در میان کشور های جهان سوم میتوان

مزبور ارائه مقدمه ای برای بحثهای آتی اقتصادی در «راه آزادی» است. اما برای ورود به بحث مزبور، بد نیست نظری اجمالی به سرمقاله «راه آزادی» شماره ۲۲ بیندازیم.

### گذری به سرمقاله «راه آزادی» شماره ۲۲

اگر چه هدف سرمقاله مزبور، تنها نظری اجمالی به «سمنگیری اقتصادی جمهوری اسلامی» بوده است و نه تحلیلی همه جانبه از آن (که البته نمی تواند در یک سرمقاله نیز بگنجد)، اما باید اعتراف کرد که نوشته مزبور متأسفانه تا آن حد در سطح یک سری کلی گوئیهای مجرد از واقعیت مانده، که ارزش روشنگرانه و علمی خود را تا حد زیادی از دست داده است.

بروشنی میتوان دید که سرمقاله مزبور در رابطه با سمنگیری اقتصادی دولت رفسنجانی روش «رد سیاست اقتصادی دولت به هر قیمت» را در پیش گرفته و نه تنها سیاست لیبرالیستی در اقتصاد (به مفهوم بازگذاشتن دست بخش خصوصی در تولید و خدمات و آزاد گذاشته سرمایه گذاری خارجی) را مردود دانسته بلکه نظارت و دخالت دولتی را نیز نامطلوب و غیر عملی دانسته است.

نویسنده سرمقاله می نویسد:

«دولت با درآمد ارزی ۲۰-۱۵ میلیارد دلاری قادر به ایفای نقش بسیار مهم نیست. بخش خصوصی داخلی بدنبال کسب سود سوشار، کارهای واسطه ای و خدمات و فعالیتهای انگلی را به سرمایه گذاری در امور تولیدی ترجیح میدهد و سرمایه خارجی به نظام کنونی اعتماد چندانی ندارد و مراکز پولی بین المللی کمک به ایران را مشروط به اجرای رهنمودهای خود می کنند.»

بدین ترتیب سرمقاله نه تنها دخالت دولتی در امور اقتصادی را، بلکه سیاست مبتنی بر ترغیب سرمایه بخش خصوصی بطرف تولید و خدمات و همچنین ترغیب سرمایه خارجی به سرمایه گذاری در ایران را، هر کدام به دلیلی و در چند سطر، به ترتیب غیر عملی، غیرواقعی و ناصحیح دانسته است. سؤالی که مطرح است، اینست که آن «رشد تولیدی»، آن «سرمایه گذاری عظیم» و آن «مدیریت کارا» که نویسنده سرمقاله، کلید بازسازی اقتصاد ایران می خواند را از کجا باید طلب و چگونه باید تأمین کرد.

مشکل «عدم سرمایه گذاری در بخشهای



واریانته‌ها و اشکال متفاوتی از رابطه با اقتصاد بین‌المللی را یافت که تا حدود زیادی ناشی از تصمیمات سیاسی اتخاذ شده در درون این کشور هاست. در میان واریانته‌های گوناگون مزبور، میتوان از دو تمایل عمده نام برد: ۱- تلاش برای جدایی هرچه بیشتر اقتصاد جهانی (راه حل سنتی چپ گرایانه) ۲- تلاش برای استفاده و بهره برداری از امکانات موجود در بازارهای بین‌المللی (راه حل راست گرایانه)

## ۱- رهیافت اول

این استراتژی در جستجوی قرار از انتگراسیون با اقتصاد جهانی است. تشویق تولید کوچک و متوسط داخلی بر اساس منابع بومی و تکنولوژی پایین و متوسط، بریدن نسبت سرمایه خارجی و حساسیت فوق‌العاده روی قرض خارجی از صفات مشخصه استراتژی فوق‌بشمار می‌رود. در این استراتژی، دولت شریانه‌های عمده اقتصادی را تحت کنترل داشته، تا آنها که مکانیزم بازار و رقابت آزاد را در کشور های مزبور تا حد زیادی فلج کرده است. تانزانیا تحت رهبری ژولیوس نایرره، شاید معرف متداولترین و مؤثرترین تلاش برای گام گذاری درجهت این استراتژی بوده است. البته کشور های درحال رشد دیگری نظیر هند و چین نیز کمابیش استراتژی فوق را با موفقیت بیشتری دنبال کرده اند (هرچند که چین در چند سال اخیر تلاش هایی برای بازگشت به بازار جهانی انجام داده است) اما این موفقیت بخصوص در هند، متزلزل و شکننده است.

## ۲- رهیافت دوم

لازمه این رهیافت، ثبات سیاسی، نیروی کارآرزان و حمایت تکنیکی از صنایع بزرگ و به نسبت کم هزینه (که عمدتاً بشکل کمکهای دولتی و سوبسیدی به شرکتهای داخلی بین‌المللی می‌باشد، بطوری که آنها را قادر به رقابت در بازار جهانی کند). این استراتژی «بیرون گرا» (export oriented) بوسیله چند کشور جنوب شرقی آسیا از جمله کره جنوبی و تایوان با موفقیت قابل توجهی دنبال شده. رهیافت مزبور نیازمند کنترل «نیرومند» سیاسی و اقتصادی از طرف دولت بمنظور تقویت مکانیزم بازار آزاد (و نه مختل کردن آن) است. کشور های موفق دنبال کننده این استراتژی (سنگاپور، کره جنوبی و تایوان) همه دارای رژیم های توتالیتری بوده اند که قادر به بهره وری و کانالیزه کردن منابع اقتصادی بوده اند. تنها هنگ کنگ بواسطه جغرافیای خاص سیاسی خویش دارای سیستم کلاسیک سرمایه داری لیبرال بوده است. (دریاره تجارب گرانبهای این کشور ها به مقاله با ارزش ب. فهمی در راه آزادی شماره ۲۲ مراجعه کنید)

بدون آنکه قیاس ساده انگارانه ای کرده باشیم، باید گفت که تجربه این کشور ها به ما می آموزد که رشد اقتصادی در چهار چوب یک نظام سیاسی توتالیتر، عملی است. امری که یا لیبزالی یاورنکردنی، در بسیاری از مقالات راه آزادی نلی و تکذیب می‌گردد. آنچه که رشد اقتصادی در ایران قبل از

هرچیز می‌طلبد، پایداری وضعیت سیاسی کشور و امنیت سرمایه گذاری در رشته های تولیدی است. اگر دولت رفسنجانی موفق به برآورده کردن شروط فوق گردد، امری که بخصوص بعد از انتخابات مجلس چهارم و نفوذ هرچه بیشتر ارزشهای تکنوکراسی در نهاد های دولتی، محتمل است، نباید امکان رشد اقتصادی کشور را در چهارچوب همین دولت رفسنجانی ناممکن دانست. منوط کردن هرگونه راه حل بیرون رفت از بحران اقتصادی کشور را به پرکناری دولت رفسنجانی برای اپوزیسیون ضعیف ایران نابخردانه و غیرواقعی است.

اینکه دولت رفسنجانی قادر به اتخاذ یک سیاست اقتصادی کمابیش بیرون گرا با نخالت مؤثر دولتی است، احتیاج به تحلیلهای اقتصادی جدی و پیچیده دارد. در این میان قبل از هر چیز باید به عناصر عمده سیاست اقتصادی دولت (سیاستهای مالی و پولی و سیاستهای ارزی و تجاری) برخورد مشخص داشت. بدون تحلیل مشخص از ارکان فوق، درک هویت استراتژی اقتصادی اتخاذ شده توسط دولت، ناممکن است. شاید در این میان گفته شود که مسئله اساسی ایران هم اکنون دمکراسی است و حل مشکلات اقتصادی در گرو حل مسئله دمکراسی است. این برخورد به عقیده من سطحی و ساده انگارانه است. این انما هم در تئوری و هم در تجربه غلط بودن خود را نشان داده است. رشد و توسعه اقتصادی بدون وجود یک نظام سیاسی دمکراتیک، در یک پریود کوتاه تاریخی امکان پذیر است و همین رشد اقتصادی است که امکانات تکوین یک نظام سیاسی دمکراتیک پایدار را بطور مسالمت آمیز فراهم میسازد.

فرهاد-سپتامبر ۱۹۹۲

## جواب به نامه رسیده

اقدام ما برای پاسخگویی به نوشته خواننده گرامی فرهاد بیش از هرچیز به اهمیت موضوع بر می‌گردد. ما نیز با نویسنده موافقیم که بحران و مشکلات کنونی اقتصادی ایران تا به آن درجه پیچیده و دامنه دارند که گریبان هر دولتی که جای جمهوری اسلامی و رفسنجانی بنشیند خواهد گرفت و اما برخورد ما با ضرورت های رشد اقتصادی و اصولاً جایگاه رشد اقتصادی در زندگی مردم و جامعه امروز ایران با نویسنده مقاله مورد بحث تفاوت های جدی می‌کند. ما در اینجا کوشش می‌کنیم به اختصار فقط دو مورد مهم این اختلاف برخورد و نظر را توضیح دهیم:

در یک ارزیابی کلی اختلاف برخورد تا حدوی به دو دیدگاه متفاوت در رابطه با اقتصاد و رابطه آن با جامعه و سیاست بازگردد. حد اقل درمورد موضع سرمقاله راه آزادی می‌توان با اطمینان گفت که افزایش تولید یا پیشرفت و رشد اقتصادی بخودی خود هدف انگاشته نمی‌شوند و رابطه این

عرضه ها با سیاست و جامعه هم با چنین درکی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. نخست به مورد اول یعنی جنبه سیاسی مسئله می‌پردازیم.  
برخلاف برداشت نویسنده گرامی نامه، ما هیچگاه اتم با لیبزالی «امکان رشد اقتصادی را در چهارچوب یک نظام سیاسی توتالیتر» را غیرعملی ندانسته ایم. نویسنده مقاله به مورد کره جنوبی، تایوان و یا سنگاپور اشاره می‌کند، می‌توان به این لیست ایران زمان شاه، شوروی زمان استالین، برزیل، شیلی، آرژانتین، حتی اسپانیا یا پرتغال پیش از سقوط دیکتاتوری ها را افزود. اما در ایران ما با نمونه یک حکومت خودکامه کلاسیک سر و کار نداریم ما در ایران با یک استبداد مذهبی خود ویژه طرفیم که ساختار آن بطور منظم موجد بحران های سیاسی - اجتماعی می‌شود و بازسازی اقتصادی را که مدیریت کارا، امنیت سرمایه گذاری و ثبات سیاسی پیش شرط های اولیه آن هستند را بسیار کند که ناممکن می‌سازد. ما مانند نویسنده مقاله اعتقاد نداریم که «دولت رفسنجانی موفق به برآورده کردن» شروط فوق می‌گردد. خواننده راه آزادی «انتخابات مجلس چهارم و نفوذ هرچه بیشتر ارزشهای تکنوکراسی در نهاد های دولتی» را زمینه هایی می‌داند که به فوئیه فوق قوت می‌بخشد. رویداد های ماههای گذشته نشان دادند که در جنگ بی پایان قدرت در جمهوری اسلامی، کفه ترازو می‌تواند بسود کسانی سنگینی کند که برایشان «اسلام عزیز» و قبابی جمهوری اسلامی به مراتب مهم تر از رشد اقتصادی و ثبات سیاسی است و این حوادث درست زمانی بوقوع پیوستند که در پی انتخابات مجلس چهارم بسیاری روند قدرت گرفتن رفسنجانی و رونق سیاست های وی را بازگشت ناپذیر تلقی می‌کردند. رفسنجانی و نیروی طرفدار او دربرابر موج هجوم حزب الله و نیرو های قشری چه واکنشی، جز همدستان شدن با این حوادث از خود نشان داد؟

این فراز و نشیب ها که به عنصر پایدار قضای سیاسی - حکومتی ایران تبدیل شده اند، زاییده چهارچوب این نظام استبدادی مذهبی اند. فزون بر این نظام اسلامی فقط با دمکراسی سرسستیز ندارد، این نظام با تعدد، با مدنیت با ارزش های عادی یک جامعه مدنی امروزی و حتی چهارچوب های متداول اداره مملکت در می‌افتد. در تئوری های رشد اقتصادی - اجتماعی اینها پدیده ای فرعی و حاشیه ای نیستند چگونه می‌توان در شرایط جمهوری اسلامی از ثبات سیاسی - اجتماعی، احساس امنیت سرمایه، احساس امنیت شغل، احساس امنیت قضایی و مدنی نزد صاحبان سرمایه، نیرو های متخصص و دیگر شهروندان جامعه ایران سخن پیمان آورد؟ بی شک امروز دست صاحبان سرمایه و حتی نیرو های متخصص بسیار بیشتر از ۴-۳ سال پیش باز است، ولی آنچه که همه را می‌هراساند و نسبت به آینده نچار بی اعتمادی می‌کند قدرت هایی است که علیرغم دولت رفسنجانی می‌توانند

سیاست های دولت را زیر علامت سوال برند، یا آنها مخالفت کنند و بر سر اجرای آنها سنگ اندازی نمایند. این تداخل دائمی قدرت های موازی، رسمی یا غیر رسمی، از ساختار و ویژگی های جمهوری اسلامی ناشی می شود.

اما در يك چهارچوب کلی تر ما رابطه رشد اقتصادی با نوع حکومت را صرفاً مسئله «تکنیکی» تلقی نمی کنیم. يك دولت توانایی بر خاطر عدم کنترل ارگان ها و نهاد های برگزیده مردم قادر نیست به نیاز های جامعه بطور همه جانبه پاسخ دهد. پس آمد های اجتماعی و فرهنگی ناشی از چنین حکومت هایی باید در ارزیابی آنچه که رشد اقتصادی نامیده می شود بطور جدی در نظر گرفته شود. مثال های کلاسیک که در این زمینه زده می شوند، همیشه قابل تعمیم بر همه کشور ها نیستند. کشور های آسیایی که مورد نظر نویسنده نامه هستند، در شرایط مشابه کشور های دیگر جهان سوم ناگهان از این رشد جهشی وار برخوردار نشده اند. در این کشور ها سرمایه خارجی، نیروی انسانی کارا و ارزان و نیز اتخاذا يك استراتژی حساب شده رشد در کنار شرایط بسیار مساعد برای بازدهی سرمایه نقش کلیدی را در رشد اقتصادی ایفا کردند. رشد اقتصادی در این کشور ها نتیجه حضور دولت های خوبکامه نبوده است، دولت های خود کامه یا تامین «ثبات سیاسی» فقط زمینه ترک تازی سرمایه شده اند. وگرنه «ثبات سیاسی» مشابه کره، سنگاپور و... در ده ها کشور دیگر جهان سوم از طریق دولت های دیکتاتوری بوجود آمده است و در آنها از رشد اقتصادی معجزه آسا خبری نیست. چرا کسی از برزیل، آرژانتین یاد نمی کند که دیکتاتور های نظامی، ضمن تامین حد معینی از رشد اقتصادی، کشور های خود را به مقروض ترین کشورهای دنیا تبدیل کرده اند، ده ها میلیون نفر را به زیر خط فقر رانده اند و انهمه لطمه به محیط زیست زده اند؟ چرا از پرو و پاراگوئه یاد نمی شود؟ از نظر ما رشد اقتصادی نه به عنوان هدف و مطلوبیت نهائی، که در رابطه تنگاتنگ با جامعه و سیاست و انسانهایی که باید این رشد را بوجود آورند و از مواهب آن برخوردار می شوند طرح است. ما بطور طبیعی بر پایه تجارب گذشته امکان رشد و گاه حتی رشد چشمگیر را در شرایط حکومت های خودکامه منتفی نمی دانیم. این برخورد ما فقط به مرصه اقتصادی محدود نمی شود.

اگر اینجا و آنجا دولت های خودکامه علیرقم ماهیت استبدادی خود سیاست سنجیده ای در جهت منافع مردم یا منافع ملی ایران اتخاذ کنند، ما بدون تعصب آنها مثبت ارزیابی می کنیم. اما آنچه به رشد اقتصادی باز می گردد، ارزیابی ما از حد يك کارشناسی اقتصادی صرف فراتر می رود. برای ما بعنوان يك نیروی سیاسی چه دمکرات مهم است که این رشد اقتصادی چه سمت و سوی دارد، در وضعیت زندگی زحمتکشانی بیدی و فکری چه تاثیری می گذارد، سرنوشت تامین اجتماعی چه می شود؟ به منابع طبیعی و محیط

زیست چه آسیبی می رسد و... در رابطه با سرمایه گذاری خارجی هم برخورد ما به همین گونه است. ما هر نوع قراردادی در این زمینه را مثبت ارزیابی نمی کنیم و با مواردی که با منافع ملی و مردم در تضاد قرار گیرد، به مخالفت بر می خیزیم. رشد اقتصادی در شرایط بحرانی کنونی بسیار مهم است ولی نباید چشم ها را بروی هر سیاستی بست. چه بسا گاه جامعه بهایی که در آینده بابت این «رشد اقتصادی» می پردازد، گاه به مراتب سنگین تر از فرایند کنونی آنست.

ارتباط دمکراسی و رشد اقتصادی برای ما از همین ضرورت سرچشمه می گیرد. در يك حکومت مردم سالارانه، ساختار حکومتی می تواند از طریق اهرم های نیرومندی بر این رشد اقتصادی نظارت کند و یکه تازی بی چون و چرای سرمایه را تا حدی مهار کند و از گسترش فقر و فساد همه گیر، ناپودی منابع ملی و لطمه خوردن محیط زیست جلوگیری به عمل آورد. در شرایط دمکراتیک می توان سمتگیری های اقتصادی را آزادانه و بدون وا همه از زندان و پلیس مورد بحث و ارزیابی قرار داد و زمینه اصلاح احتمالی برخی سیاست های نادرست را فراهم آورد.

نکته پایان اینکه در سرمقاله نه قصد داشتیم و نه می توانستیم برای بیرون رفتن از بحران اقتصادی برنامه بدهیم و یا آنچه در ایران می گذرد را با جزئیات مورد ارزیابی قرار دهیم. مجموعه سمتگیری های دولت امر اساسی رشد سرمایه گذاری در تولید را با موانع بی شماری مواجه می کند و سرمقاله از جمله به این مسئله مهم اشاره دارد که اکنون نیز در ایران بطور جدی مورد بحث است. ترک تازی سرمایه تجاری در ایران کار را به آنجا رسانده است که شمار قابل توجهی از واحد های تولیدی از رقابت با موج کالا های وارداتی بازمانده اند و خطر بسته شدن کارخانه ها از سوی وزیر صنایع چندین بار به میان آمده است. چهار کشور تازه صنعتی شده آسیا، در ابتدای رشد خود با اتخاذ سمتگیری حساب شده در آن بخش هایی به بازار جهانی هجوم بردند که امکان رقابت و کسب بازار بطور جدی وجود داشت و سپس با رونق نسبی صنایع مصرفی بسیار ساده توانستند مراحل دیگر رشد را بمرعت طی کنند. اما در ایران همه و از جمله دولت و مؤسسات اقتصادی غول پیکر وابسته به آن

بدنبال کسب سود بیشتر از هر طریق ممکن هستند. در شرایط فرسودگی فوق العاده صنایع ایران، در شرایط فقدان سرمایه گذاری لازم، در شرایط نامتنی اقتصادی - اجتماعی نوزنای رشد اقتصادی مطلوب بسیار تیره است. ما مانند نویسنده ورود فعال به بازار جهانی، گسترش همکاری های منطقه ای، سرمایه گذاری خارجی معقول را مثبت و مهم تلقی می کنیم، ولی آیا سیاست های دولت رفسنجانی به این سو می رود؟ آیا سیاست های کنونی دولت به گسترش سریع سرمایه گذاری تولیدی و نوسازی صنایع و رونق کشاورزی منجر می شوند؟ ما به هیچ رو با خوشبینی نویسنده مقاله به اوضاع کنونی ایران نمی نگریم

## بنیادگرایان مصری به میدان می آیند

حسنی مبارک رئیس جمهور مصر، ایران را مسئول حملات بنیادگرایان علیه توریستها اعلام نمود. وی در سخنرانی خود در مقابل پارلمان در تقابل با دخالت در امور داخلی این کشور اخطار داده و گفت که ایران با کمکهای مالی خود به مهاجمین می کوشد در مصر عدم ثبات و عدم امنیت ایجاد نماید. ایران در کنار لیبی اولین متحد نزدیک سودان همسایه جنوبی مصر میباشد.

مبارک هشدار داد که «اگر به توریسم خاتمه داده نشود، وجود دمکراسی درخطر قرار میگیرد.» او درخواست نمود که بطور جدی تمام مصریان باید درکنار یکدیگر و با یکدیگر به مبارزه علیه توریسم پرداخته تا بدین ترتیب از رفتن کشور و اقتصاد که شدیداً به درآمد ارزی حاصله از توریسم وابسته میباشد، جلوگیری بعمل آید.

بنقل از روزنامه مصر «الاهرام» پلیس مصر در ارتباط با حملات صورت گرفته به اتوبوس توریستهای آلمانی ۲۵ نفر را دستگیر کرده و نقشه حملات دیگر را برملا و خنثی نمود.

يك مهاجم ۱۸ ساله که در محل وقوع حادثه دستگیر شده، اقرار نمود که مانند سه تن دیگر از همزمانش از گروه الحریت وابسته به سازمان زیرزمینی جماعت اسلامی میباشد. بدنبال این امر نیرو های امنیتی برخی مناطق را محاصره و بدنبال کنترل و بازرسی های دیگر حد اقل ۲۸۰ نفر مظنون دستگیر شده اند. در رازین اسکندریه پلیس ۳۰ نفر را که مظنون به وابستگی با گروههای افراطی میباشد دستگیر نمود.

در مصر تاکنون از ژانویه ۱۹۹۰ صد ها نفر از بنیادگرایان بقتل رسیده اند. این رقم توسط وزیر کشور عبدالحمید مونسى بعنوان شاهد در مقابل دادگاه که متهمین به قتل رئیس مجلس مصر محاکمه میکنند، ذکر گردید. وی گفت: «این افراد بر روی نیرو های پلیس که در صدد دستگیری آنها بوده اند آتش گشوده و نارنجک پرتاب کرده اند.»

در این میان اقدامات امنیتی در فرودگاهها و راههای زمینی تشدید شده اند. از سوی دیگر بدنبال حمله خامنه ای به رئیس جمهوری مصر، وی طی واکنشی عادی شدن روابط با ایران را با ادامه «انتقادات توهین آمیز از سوی مسئولین جمهوری اسلامی غیرعملی دانست.»

لازم به تذکر است که حملات بنیادگرایان به جهانگردان خارجی و ناامن شدن شهر های مصری بر اثر حرکات این گروه های افراطی، از شمار مسافران به مصر به طرز قابل ملاحظه ای کاسته شده است و این موضوع دولت این کشور را بشدت نگران ساخته است.



## سازمان سیاسی

یا

### جمعیت دفاع از حقوق بشر؟

طی روز های اخیر، آقای منوچهر گنجی، رهبر سازمان درفش کاپویانی با انتشار پیامی تأسیس «سازمان حقوق بشر و آزادی برای ایران» را اعلام نموده است. از آنجا که پیام حاوی نکات ناروشتنی است که سوء تفاهمات و تعبیرات نادرستی را درباره هدفها و فعالیتهای سازمانهای دفاع از حقوق بشر در ایران به بار خواهد آورد، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران به منظور روشن شدن اذهان هموطنان، تذکرات و توضیح موارد زیر را ضروری می داند:

۱- جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران نه تنها دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران را رسالت انحصاری خود نمی داند، بلکه ترویج و گسترش بینش حقوق بشر در ایران و بین ایرانیان را چه در اساننامه و چه در عملکرد خود هدف اساسی خویش دانسته است. در چنین زمینه فکری است که واحد های جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، از ده سال پیش، در کشور های اروپائی (آلمان، اتریش، فرانسه) بنیاد گرفته اند. این جامعه ها با وجود استقلال سازمانی و مالی، هدف واحد و مشترکی را دنبال می کنند و آن تحقق رعایت حقوق بشر در ایران در چهار چوب اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین المللی حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است. از سوی دیگر این جامعه ها ناگزیرند که قواعد و ضوابط حاکم بر سازمانهای مدافع حقوق بشر را برطبق موازین شناخته شده بین المللی رعایت کنند.

این اصول و قواعد توسط فدراسیون بین المللی حقوق بشر، که مرکز تجمع متجاوز از پنجاه سازمان ملی دفاع از حقوق بشر است، تنظیم و تدوین شده اند. در اولین منشور مصوب فدراسیون به تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۵۲ آمده است که جامعه های حقوق بشر التزام و پای بندی خود را به اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می دارند. درباره ماهیت جامعه های دفاع از حقوق بشر، منشور تصریح می کند که «استقلال تام جامعه های حقوق بشر در قبال همه دولتها و همه سازمانهای سیاسی، خصیصه معیزه و الزامی آنانست». رسالت جامعه های حقوق بشر هم مطابق بند ۲ ماده ۲ اساننامه فدراسیون «نظارت بر رعایت و

اجرای دقیق موازین اعلامیه جهانی حقوق بشر، در تمام شئون اجتماعی و در نهاد های ملی و حکومتی است». با این تعریف جامعه حقوق بشر، نهادهای است حاضر و ناظر بر اعمال حکومت و به عبارت متداول در فرهنگ سیاسی «نهادهای طرف حکومت». طرفیت جامعه حقوق بشر و قدرت سیاسی هم از نوع طرفیت احزاب و سازمانهای سیاسی نیست و تنها در راستای رعایت و اجرای حقوق بشر است. جامعه حقوق بشر نه حزب و گروه و سازمانی را به حکومت می رساند، نه خود برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می کند و نه خواستار زوال و سقوط حکومت است. جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران نه تنها از تاریخ عضویت در فدراسیون بین المللی حقوق بشر (۱۳۶۵) بلکه از آغاز کار خود، التزام و تعهد خویش را به این اصول و ضوابط نشان داده است.

۲- آقای گنجی در این پیام می گوید که او و همکاران وی در «سازمان درفش کاپویانی برآن شده اند که تا بخش عمده پیکار ملی خود برای رهایی میهن عزیز از چنگال رژیم سرکوبگر ولایت فقیه را از این پس، در چارچوب سازمان نوبنیاد حقوق بشر و آزادی برای ایران مستقره سازند. وی سپس از ضرورت یک اتحاد فراهم ساخته (است) که همه گروهها و احزاب دموکراتیک ملی آزادیخواه و هواداران حقوق بشر می توانند زیر آن گرد آیند و مبارزات خود را هماهنگ سازند».

ناگفته پیداست که پیام، خبر از تأسیس یک سازمان یا جبهه سیاسی می دهد، هرچند که عنوان حقوق بشر را یدک می کشد، اما این عنوان از جهت دیگری هم توهم انگیز است و آن تقلیدی است که از نام «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران» صورت گرفته است. این جمعیت در سال ۱۳۵۶ در ایران بنیان گذارده شده و به ثبت رسیده است. اقتباس این عنوان، آنهم در شرایطی که فعالیتهای جمعیت مزبور توسط رژیم جمهوری اسلامی به محاق تعطیل و ممنوعیت کشیده شده، نه با موازین حقوقی و قانونی مطابقت دارد و نه با اصول اخلاق سیاسی مناسبت.

۲- آقای منوچهر گنجی به این اندازه هم بسنده نکرده و در این پیام مدعی شده است که: «با تلاشها و ابتکار ما دوازده سال پیش کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران با شرکت شخصیت های طراز اول مدافع حقوق بشر آسیا، آفریقا، اروپا، و آمریکا و کانادا تشکیل شد و به همت آنان موضوع نقض فاحش و مستمر حقوق بشر و آزادیهای سیاسی مردم ایران، دوازده سال پیش در دستور کار کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار گرفت!» جای بسی شگفتی است که بنیانگذاری، فعالیتها و کارنامه یک چنین کمیته با عظمتی به مدت دوازده سال، از نظر ملت ایران، سازمانهای سیاسی، سازمانهای بین المللی حقوق بشر (همچون عفو عمومی، فدراسیون بین المللی حقوق بشر، سازمان نظارت بر حقوق بشر...) و جامعه های دفاع از حقوق بشر در ایران، مخفی و مکتوم مانده است!!

هنوز چند ماه از استقرار رژیم جمهوری اسلامی نگذشته بود که نمایندگان سازمان عفو بین الملل، جمعیت بین المللی حقوقدانان و دمکرات و... به ایران گسیل شدند. گزارشهای این سازمانها مبنی بر نقض حقوق بشر در ایران از اولین سالهای حکومت جمهوری اسلامی، مبارزات پی گیر مردم و سازمانهای سیاسی، کانونهای دموکراتیک و سازمانهای مدافع حقوق بشر و در نهایت شدت و حدت روزافزون اختناق و سرکوب که به بهای دهها هزار قربانی و زندانی و آواره برای مردم ایران تمام شده، چگونه می توانست از دیدگاه مردم جهان و در صدر آنان مجامع مدافع حقوق بشر و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد مستور و مکتوم بماند؟ اگر در گذشته، نمایندگان دولت شاهنشاهی در سازمان ملل متحد تمهیداتی به کار می گرفتند که کمیسیون حقوق بشر نسبت به نقض حقوق بشر در ایران، موضع رسمی اتخاذ نکند، گستردگی ابعاد نقض فاحش و مستمر حقوق بشر در جمهوری اسلامی از یکسو و تحولات بین المللی در زمینه حقوق بشر و جهانگیر شدن این نهضت از سوی دیگر، مجالی برای طرفه و تعلق باقی نمی گذاردند و برای رسیدگی به وضعیت حقوق بشر در ایران، نیازی به «تلاش و ابتکار و همت» کمیته های موهوم نبود!

ما با تمام ارجی که برای قطعنامه های کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره نقض حقوق بشر در ایران قائل هستیم و با اذعان به اینکه این کار نتیجه و ثمره سالها مبارزه مردم ایران و مجموعه اپوزیسیون ایرانی و سازمانهای بین المللی و ایرانی مدافع حقوق بشر است، بر این باوریم که قطعنامه های مزبور به هیچوجه گویای عمق و عظمت فاجعه نقض حقوق بشر در ایران نیستند. عناصر و سازمانهای که دفاع از حقوق بشر را در وجه همت خود قرار می دهند نه توقع پاداش دارند، نه انتظار سپاس و نه مدعی فضل تقدم!

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (پاریس)  
۲۰ آبان ۱۳۷۱

## برگزاری سمینار ایران در آستانه سال ۲۰۰۰

## گفتگوی دشوار

اولین سمینار ایران در آستانه سال ۲۰۰۰ به ابتکار انجمن پژوهشگران ایران با شرکت جمعی از محققین ایرانی مقیم داخل و خارج کشور طی روز های ۲۱ و ۲۲ نوامبر در پاریس برگزار شد. در این سمینار مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفت. روز ۲۱ نوامبر سمینار کار خود را با بررسی مسائل اقتصادی آغاز کرد. دکتر خاوند استاد دانشگاه پاریس، طی سخنرانی وضعیت کنونی اقتصاد ایران را مورد بررسی قرار داد. پیش شرط های سیاسی و اقتصادی لازم برای مقابله با بحران کنونی را برشمرد. آنگاه دکتر حسن منصور مسئله پول و رابطه دلار با ریال را مورد بحث قرار داد و سرانجام خانم بهبودی درباره اقتصاد نهادی صحبت کرد.

سخنرانی های بعد از ظهر به مسئله ایران و همسایگانش اختصاص داشت. در این بخش سخنرانی چنگیز پهلوان درباره اهمیت توجه به حوزه تمدن ایران در مناسبات منطقه ای آتی بحث های فراوانی برانگیخت. سخنرانان دیگر جلسه درباره تاجیکستان و افغانستان صحبت کردند.

جلسه صبح یکشنبه، به مسائل سیاسی و دموکراسی اختصاص داشت. دکتر اشرف و بیژن حکمت از جمله سخنرانان این جلسه بودند. در جلسه بعد از ظهر یکشنبه دکتر باقر پرهام درباره وضعیت جوانان و مسائل آموزشی سخن گفت و جنبه های مختلف زندگی و مشکلات آموزش جوانان و خانواده ها را مورد بررسی قرار داد. سپس سعید پیوندی درباره وضعیت دانشگاه ها در ایران، رامین کامران درباره روحانیون و جایگاه اجتماعی آنها و دکتر لاچوری درباره ایرانیان خارج از کشور سخن گفتند. قرار است این جلسات که با استقبال چشمگیر هموطنان روبرو شد در آینده نیز ادامه یابد. همچنین مجموعه سخنرانی ها بصورت کتاب منتشر خواهد شد.

### كمك مالی رسیده

فراورد ۲۰۰ دلار

محمود کاشانی ابراز داشت که به اعتقاد وی قدرت قاهره يك حاکمیت چاشنی مورد خدشه قرار می گیرد که حقوق انسانی پایمال گردد. در این موضوع نیر هیچ شک و شبهه ای بجا نگذاشت که منظور وی همان حقوق جهانی بشر است. «من اختلافی بین خود و شما نمی بینم که مستلزم وضع حقوق متفاوتی برای ما نباشد.»

سخنی که شاید بتواند پایه ای برای يك پل محسوب گردد.

ترجمه از نشریه Abendblatt

همواره مسائلی وجود دارند که حضورشان بسادگی با یکدیگر همخوانی ندارند. مثلاً فزونی نیرو های پلیس و حافظین امنیتی نسبت به شرکت کنندگان بر سر موضوع آزادی، حقوق بشر و استقلال. بهمین جهت نشست که تحت این عنوان که آیا حقوق بشر امری جهانشمول بوده یا تابعی است از شرایط فرهنگی، در هامبورگ در ساختمان هاوس ریسن برگزار شد و در آن يك گروه نمایندگی بلند پایه ایرانی شرکت داشتند، از همان ابتدا به تکنکاشی بدل گردید.

دکتر سعید رجایی خراسانی در حالیکه بر ماهیت آکادمیک این مجمع تاکید ویژه میکرد گفت:

«ما آمده ایم تا پلی میان کشور هایمان و میان نحوه اندیشه هایمان که هر دو داعیه جهانشمولی دارند بنا نمانیم.»

علاقه به برقراری چنین پلی در طرف آلمانی یعنی اینستیتوی شرق در هامبورگ هم موجود بود اما علیرغم آن درست همین سخن یعنی جستجو برای یافتن نقاط مشترک، برگزار کننده را معذب میساخت.

این چگونه پلی خواهد بود که در يك سوی آن حکومت مطلق گرای اسلامی است که حقوق بشر را به زیر پا گذاشته. انسانها را بدون برقراری دادگاه و محاکمه محکوم نموده و حتی به مجازات مرگ میرساند. در حکومتی که دگراندیشان و معتقدین به ادیان دیگر مورد تعقیب بوده و یا به زندانها سپرده میشوند، چگونه میتوان به بحث بینشی نشست بدون آنکه مانع بیان تمامی این مسائل شد و بدون آنکه در ترد ایرانیان امر کبر غریبی از جانب دیگر تداعی شود.

پرفسور اودو اشتاین باخ مدیر اینستیتوی شرق آلمان بعنوان میهماندار از همان ابتدا سعی نمود از عهده این مسئولیت بخوبی برآمده در حین اینکه این شکاف را آشکار میسازد. وی در کنار اندیشمندان آلمانی تعدادی از اسلام شناسان لیبرال و همچنین نماینده سازمان عفو بین الملل را نیز دعوت نموده بود.

خطر اینکه سخنان از کنار هم گذشته و بیان مفاهیم با یکدیگر تلاقی نمایند از همان ابتدا برنامه ریزی شده بود. زیرا بنیاد گرایان اسلامی در مورد برخی مطالب مانند آزادی، حقوق بشر و دموکراسی برداشتی کاملاً متفاوت نسبت به حکومت های غربی یا اندیشمندان اسلامی لیبرال ارائه میدهند.

در اسلام (بنیاد گرا) بگفته مجتهد شبستری (عضو بنیاد اسلامی دائرة المعارف و الهیات) انسان بهیچوجه موجودی تنها و مستقل قلمداد نشده بلکه همواره در ارتباط با خدا و میتوان گفت در رویارویی با او در نظر گرفته میشود. هدف وجودی انسان ارج و تکامل خلقت و زندگی برای خداست.

این مسئله را بگونه مشخص تر دکتر سید